

ایرانیها وجود نداشته و حال آنکه کتاب هفت گنبد و خسرو و
شیرین و لیلی و محبون و اسکندر نامه آنحکیم ^{سکندر، اسکندر و اسکندر} یگانه و عارف
فرزانه چهار رومان است که بجهل قرن دنیا باید منتظر بنجی
آن باشد - و در هفت گنبد بهرام است که میفرماید

ای نطاحی ز گنبدی بگریز
که گلش نازکست و خارش تیز
ما چنان شوکت و علو مقام
دیدى آخر چگونه شد بهرام

کردید۔ و او دو کار ساختن بر و کهن صفتها بکار برده -
 هاوسی و عربی سرگفته است *

هنگام می گساری سازنده و نوارنده دارند و ایسان باید بی صدا
و بدا کاری کند * بهرام ارین سخن بسیار نخندید - بعد نامه
به (شکل) پادشاه هند نوشت و ار او ده هزار نفر ^{نفر} گوری (۱)
خواست *

خلاصه حمزة بن حسن میگوید به امر بهرام بر در دخمه او
این عبارت نوشتند - بسیاری از جهان کشودیم و آثار پسندیده
در آن گذاشتیم عاقبت قناعت ناین نگینا نمودیم و تمام عمر بر یقین
بودیم که آخرین قرار گاه ما این است و سرانجام چنین * شعار
بهرام برنگ آسمانی - و ارارش سبز منقش - و تاحش نیز
آسمانگون - روی تخت نشسته و گریزی دست گرفته *

ابن اثیر مدت سلطنت بهرام گور را هجده سال و ده ماه
و یست روز نوشته - و گوید بعضی بایست و سه سال داشته اند *
صاحب روضه الصدا بایست سال میگوید * شاعرزاده حلال الدین
میرزا در نامه خسروان شصت و سه سال فرموده - و این
بر ریود است * سه سال و هفت ماه و هشت روز بهرام گور بایست و
سه سال و ده ماه و هشت روز بهرام گور بایست و آخر
در سه سال و هشت روز و اندک است و از آنجا که پادشاهی عادل

نکار بردارد - و چ دیگر را عسب سازد - و در بر طرب
 بی مئی و مطرب سازد * سارن احرب بکنسه وامگر در
 بکروز صد درهم رسد * ووری حمرا دد به منگاری مسول
 اند - اما سار و آواری ندارد - گفت به فرمودم رخص ببندارا
 چنان سازد

اسی که صدرن بری می بخورد آب
 به مرد کم از آب و به می کمتر از آب

عرص کردید ریاده از صد در هم دادم و ساریده و نواریده
 - اقم - هرام در حال دواب و فلم حواس و نبادسای هندوسان
 نوب - دوارد هرام مطرب از آن مملکت ماران فرسد *
 بادسای فرساد و هرام آنها را در اقطار کسور متفرق صاحب -
 و لولان هندی دوی مملکت راد و ولد نمودند - و هنوز اولاد
 آنها دوی نواحی نافت مسود *

حکم بررکوار مردوسی که روان روسن در مردوسی برن
 قرار دارد این حکایت را در ساعنامه ذکر کرده - لکن گوید
 هرام از موبدها رسد - اگر قومی با گروهی در کسور می
 ناسد که آنها را سله و سکانی باشد عن مار گوید - کی از
 موبدها ماو گفت لی مریمای موسط ارس درهم اند که مائداران

خود را با چهل هزار قشون بروم فرستاد - و گفت از قیصر
 باج طلب نماید * مهر نرسی بقسطنطنیه رفت و (تؤذز) امپراطور
 چون خود را مرد میدان بهرام دید - با وزیر او صلاح کرد -
 و هر چه بهرام خواسته بود بدان تسلیم نمود (۱) پس از مصالحه
 و معاهده مهرنرسی بایران باز گشت * بعضی گفته اند بعد از
 آنکه بهرام از کار حاقان ترك و قیصر روم آسوده شد - خود
 شخصه ببلاد یمن و ممالك سودان رفت - و در آن نواحی
 كشاورها کرد و اسیرها گرفت - و به مملکت خود معاودت نمود -
 و در آخر کار روری در شکار گوری را تعاقب میکرد که در
ماتلاق یا چاهی فرو رفت و ناپدید شد * مادرش که هنوز
 زنده بود شنید - بدائع حل آمد و حکم نمود گل سیار از آن
 ماتلاق یا چاه بیرون آورد نامید آنکه بعش بهرام را پیدا کنند
 و رسم عجم در دخمه گذارد * اما کوشش او بیفایده شد - و
 چه نیکو فرموده است خواجه شمس الدین حافظ عاییه الرحمه

کمند صید بهرامی بیگم حام هم برگیر همیشه

که من پیروم این صحرا به بهرام است نه گورش

حمزة بن حسن گوید - بهرام گور آثار کثیر در ترك و

روم و هند دارد - و او مردم را گشت - يك نیمه از روز

(۱) شروط مصالحه (تؤذز) و بهرام این بود که آنچه لشکر شاه شاه ایران

از شرق روم متصرف شده اند در تصرف عمال بهرام نماند - بزر قیصر از مملکت

ارمن نام برد

دیگر او را رحمی ساخته آنگاه حرطوم فل را گرفت - و
 صرینها بر آن سر برک زد تا درست دلیل شد * هرام سر
 او را برد و از حدیک بیرون آورده در راه افکند * دلیل
 هرام این خبر را پیادسار رساند * نارساء هرام را خواست
تواحب و از حال او پرسید - گفت نارساء ازان بر من عصب
 کرد من به نام سلطان هندوسان آمدم * گوشت نارساء هند
 دسوی ناست و هضم حله قدم در مک او گذاشت - سلطان
 هند خواست لعلها با حراحی باو دهد و صلح کند - هرام
 مانع شد و گفت ما حصم حنک نمکیم * حون قش معائل
 گشتند - هرام سرکردهای هند گفت ما از سر سرمن آماد
 کار ناستد - و خود حله بر تمام دسمن کرد - و برها طرف
 آنها امباح * لکران آطرف دیدند در حلقه ان برها اسادن
 نمک بست - لب بر هرام کرده گریختند - و هرام عنای زیاد
 از اسال حنک آورد * حون نارساء هند ان هر از هرام
 دید - ولایاب اردل و مکران را به هرام داد - و دحیر حوهر را
 او رویج کرد - و آن ولایاب به ممان ازان شد - و هرام
 به بی مح خود بازگشت *

بر از کارهای هرام کور آید عسی ما مهر عسی ورم

گفتند - آنگاه هرام نهران مراجعت نمود - و نادرین رستی
 را حکمرانی حراسان داد و حکم کرد قرار گاه خود را سهراب
 قرار دهد • در ه هرام گفتند کی از برزگان دینم با جماعتی
 رومی و اعمال آن ناحیه و شهر و نادرین رداخته - و میسرین
 دولت از عهد او رسیده - قرار داده اند با جمعی باو دهد که
 دست از آوارج و حرانی نکند • اجمعی بر هرام دسوار آمده
 مهربانرا با لشکری ^{مستعد} حرا^ر می فرستاد و باو گفت - برزگان دینم
 را مسخر بلاد سلطنت و خیرین با • مهربان حنا کرد - و
 دینم با قیون خود می آمد • مهربان ه هرام خبر داد -
 هرام باو پوست مویحه دینم سو و در فلان مقام میان ما من
 رسم - و خود با حواس بدان مقام و عساکر خویش میوس •
 دینم از وصول هرام خبر بود که بر او حمله نمود - دینم را
 در جنگ اسیر کرد - و لشکراس متفرق شدند • هرام حکم
 کرد مبادی مذاکند - که هرکس خدمت نادران آمد در امانست •
 جمیع قرار^{ها} را که ^{مستعد} حصرین روی ساز نهادند و مراجعت دهند
 • احدی را نکند - بلکه خود برگ دینم را در بغداد
 حواس خویش معذور صاحب • بعضی گفته اند اقامه فلان
 از جنگ - قان واقع شده است • در هر سال در آن بر

رسانیدند - او همچنان در عشرت مداومت داشت * پس از
 آنکه خاقان نزدیکتر شد شاهنشاه ساسانی بامای دولت پشت قصد
 زیارت آتشکده تبریز دارم - و برادر خود نرسی را نایب السلطنه
 قرار داده با همت نفر از شایرانان بزرگ و سپهبدان از
 دلبانان با برادر نهاد * مردم پشیمان کردند که بهرام گریخت - برای
 اینکه از تطاول و یداد عساکر خاقان در امان باشند در اطاعت
 و حراج گذاری او یکدل گردیدند - این خبر به خاقان رسید و
 اهالی را این ساحت * از آنطرف بهرام آورده خاطر صیدگان
 بآذربایجان رفت - و از آنجا بطرف خاقان که در مرو یا سایر
 حدود خراسان بود شتافت * گویند عمار سوار عم بهرام از
 آذربایجان با خود برد * هر حال چون بمخاقان رسید - شب
 هنگام رسم او تاحت و به لشکر او شیخون رد - یا رور با
 او برابر شد و عساکر او را شکست داد و خود خاقانرا کشت -
 و تاح و اکیلل او را بدست آورد - و قسمتی از ممالک او را
 تصاحب کرد - و مهربانی را در آن مستملکات حکومت داد *
 پس سفر از جانب حواین ترک بدربار بهرام آمدند - و اظهار
حضور نمودند - و او سردار را با قشوی با وراءالهم فرستاد -
 آنها در آمودود قتل و عارت پرداختند - و با عیایم بار

شاهزاده بر لب سر حبت و با رانهای خود پهلوهایی سر را
 بار داد و با گرز سر سر را ^{سنگ} ^{ساح} - سر دیگر رو
 به هرام آمد - آن ^{شیر} ^{مرد} دو گوس سر را بدستی گرفته با دست
 دیگر کله او را و آمد در کله این را بآن رد که معر آنها در
 بی آمد - پس از آن هر دورا با گرز کس - و تاج و ریش
 را بدست آورد * و اول کسکه سلطان او اقرار نمود کسری
 بود - و بعد از آن تمام اکابر و اعظم ناو اعظم کردند - و
 گفتند ملک آن کس * پس وررا و رجال دولت که کسری را
 باطلت بداده بودند ا ^{مندر} ^{دو حواس} نمودند که در خانه سر
 هرام ^{بشاعت} ^{آنها} ^{بست} ^{دونا} ^{گند} تا ^{دا} ^{اسارا} ^{به} ^{محد} -
^{مندر} ^{ارحاب} ^{حاجه} ^{عذر} ^{حساب} - و ^{هرا} ^{ان} ^{پورس} ^{بروب} *
 حاصل آنکه هرام گور ^{بست} ^{ساله} بود که بر سر ^{مادسای} ^{اران}
 جلوس فرود - و ^{مرد} ^{را} ^{راحت} و ^ن ^{آسان} و عیس امر
 نمود - و ^{حدان} ^{اهاو} ^{رداح} که ^{همانک} ^{اورا} ^{مائل} ^{بداده}
 طمع در ملک او نمود - و اول کسکه سالی حمله را گداس
 - ^{قان} ^ل ^{بود} ^{که} ^{با} ^{دوست} ، ^{عا} ^{هرا} ^{مر} ^{مه} - ^{ان} ^{حدود}
 گردید - ، ^{حی} ^{به} ، ^ن ^{ساز} - ، ^{جسته} ^{اسه} ^{او} ^ا
 آندی ^{بسط} ^{کر} * در هر صورت ^{برنگل} ^{واقعه} ^{را} ^{سر} ^{هرا}

کرسی مملکت بالای منری از زر ^{مکمل} ^{مکمل} بجواهر رفت - و در ناب
 شاهشاهی خود با اعظم ایرانی سخن گفت - آنها گفتند چون
 بدوت یزد حردائیم مردی سنگدل بود - و کارهای رشت مینمود -
 مردم را میکشت - مملکت را خراب میکرد - ما از تو که پسر
 اوئی مأیوس شدیم و سلطنت را بدیگری دادیم * بهرام گفت
^{تکذیب} قول شما نمیکنم - و من خود نیز از رفتار بایسد او
 یزازی داشتم - و از خدا همواره میخواستم که مرا مالک ملک
 نماید و ^{مکسد} او را اصلاح کنم * ^{گدشته} ^{این} ^{حمله} ^{من} یکسال
 زمام سلطنت را بدست میگیرم - اگر بد آنچه میگویم عمل کردم
 فها - و ^{الا} ^{برضای} ^{خود} از پادشاهی استعفا میدهم - و با ^{اخمه}
 راضیم که تاج شاهی و زینت مخصوص آنها میان دو ^{صایم} ^{صاری}
 گذارید - هرکس آنها برداشت ملک او را باشد * بزرگان ایران
 قبول کردند - و ^{دیهیم} ^و ^{ریت} ^{را} ^{میان} ^{دو} ^{شیر} ^{گداشتند} - و
 مؤبد مؤبدان نیز درین موقع حاضر شد * بهرام به کسری گفت
 قدم پیش نه و تاج و ریت را بردار - کسری گفت من مملکت را
 متصرفم و دست تصرف قوی است - تو که آرا حق خود میدانی
 بردار تا ثابت شود که آن تست و من ^{عاصم} ^{بهرام} ^{گرری} ^{برداشته}
 و بسوی تاج آمد - یکی از آن دو شیر ^{قصه} ^{بهرام} کرد -

لعل

و ملک مسارد * حون حوانی محممت مندر آمد - گفت
 محصور بهرام رو و هرصی که داری ساهراده کنی * حوانی در
 پگاه بهرام حاضر شد - اما از حسب ساهراده رعاب او را
 گرفت - و سراطع بظلم و مکرم را فراموش کرد - بهرام حال
 او مناسب و ما او بهرامی سخن گفت و وعد های سکو داد -
 و گفت برو ^{لعل} محکم عرجه او سو گوید همان حوانی بررگان
 اراک است * همنکه حوانی رد مندر آمد - حکمران عرب ماو
 گفت - بمان و بهرام بادا اراک مان بواخی مأمور کرده - و
 آن ملک ملک طاق بهرام است - و مرانی است که خدا باو
 داده * حوانی از این سخن و از آوصی که از بهرام دیده
 بود دانست حالاسکه رجال دولت اراک برای ساطع این کشور
 کرد اند همه وای است * به مندر گفت بهر آنکه حکمران
 عرب مدوچه نای محم عمم کردند - و بررگان ملک را جمع
 کرد و با آنها دریمت مسووب نهاد - و کم آن است که
 عرجه مندر عرماد سران قوم قبول کنند و نه گذارند *
 خلاصه حوانی باز گشت و بکروز بد از حرکت او مندر در
 موکب بهرام با سی هزار - و از حیران عرب ^{تمسک} مسووب عمم ایمان
 نمود - و برای حب اراک رسید و مردم جمع شده بهرام در

بدکار بوده ما از فرزندان او کسی را بساطت اختیار نخواهیم
 کرد - خاصه اهرام را که در میان عرب نشو و نما نموده و خوی
 آفتوم گرفته - پس کسری امی را که سب ناردشیر مبرساید
 بخت پادشاهی اشانده به ابن حبر به اهرام رسید - مندر و
 پسرش آمان و مرگان عرب را ملائید و گشت - میدانید که پدر
 من اگرچه نامات عجم خوب و خوش رفتار نکرد - با شا
 بیکی و احسان نمود به ایک اکابر عجم کسری را پادشاهی
 داده و مرا محروم ساخته اند - و وقت است که شما خلافی
 مهربانی نزد حرد من مدد نمایند - تا ما به ملک موروثی شوم *
 مندر گفت - شاعراده اربن باحراً مشوش اشود - من تدبیر
 ابتکار می بردارم - و ابتکار می سازم به آناه ده هزار سوار
 سرداری پسر خود آمان مأمور طایستون و هرستیر که حکم
 بای تحت ایران داشت نمود - و سغان گشت در حوالی این دو
 شهر اردو میزی - و پیش قراولی طرف دو معبوره میفرستی -
 اگر کسی بحدک آمد مصاف میدی - و اگر بیامد عرطور که باشد
 مملکت را هم میزی تا ما برسیم * آمان بن مندر چنین کرد *
 بزرگان ایران چون کار را زار دیدند حوایی وزیر و سائله نزد حرد
 و نزد مندر فرستادند که پسر ت پچه موح کشور ما را مضطرب

رومی و یونانی هم داسه * در هر حال چون کوکب سعادت
 ساهراده از اقصی کمال طلوع نمود - و در ^{عین} آداب سواری و سکار
 بر عمامی نالید رسید - اسی خواست که در ^{اسکندر} الحور او ناسد *
 حکمران حیره هر چه اسب عمار در آن نواحی بود حاضر
 ساحه و در ملتان مسافه آنها را ماهم تاختند - اسب ^ع اسیری
 از مندرین نمان و همه سبب گرفت - مندر خود لحام آن
 اسب را گرفته محصور ساهراده آورد بهرام آرا قبول کرد -
 و اسب سواری خود فرار داد * و رومی و سبب آن اسب
 در سکار گاه گاه از ^{عین} گورحری دید - طرف آن گاه سافت - و
 چون بزدک شد دید سری و سبب گورحری حیره منجواهد
 آرا ناره کند * بهرام سری محاسب سر انداخت - آن حدیث
 سر و کور را هم دوخته و یک سبب بر هم از آن گذر کرد
 بحال سبب و در رمی درو رف - و همراهان ساهراده از
^{سکار} بروی ناز و سبب بهرام محب و نهج نمودند - و یکی
 مرود که از آورد او را بهرام که در کده ناسد - تا از حیره
 کرب مثل سکار دور مات ناسد سبب ناسد *

بهرام در حیره بود و مدتی آن در خدمت او که
 مدرس در کتب - مردگان ازان کسند حیره در حیره مردی

عالم ضرب المثل گشته - و خصوصاً شعرای عرب در اشعار خود
سببار باینمطلب اشاره نموده اند *

تَرْعَمُ نَعْسِي - همان من امر القس قبل از ولادت پیرام گنود
حوراق و سدر را ساخت - و جدی در آن سب برد -
عاقبت به صحت رسید خود آن عمارت و سلطنت را گذاشت و از
دیا گذشت و عزلت اختیار نمود - و در عهد حکمرانی پسرش
منذر بود که شاهزاده بدیا آمد - و بدسرد وی را منذر
داد که در حیره نزوک کند * در هر حال همان یا منذر به دن
صحیح المزاج با دانش و دکا از عقائل اشراف برای شیر دادن بهرام
معین کرد * گویند این سه زن یک عجم و دیگری عرب و سببی
ترك بود - مقصود آنکه بهرام ازین سه دایه خود سه زبان
فارسی و عربی و ترکی را یاد گیرد - این سه دایه سه سال بهرام
را شیر دادند - و چون پنج ساله شد آموزگاران برای او آوردند
که ناو خواندن و تیر انداختن و فته آموختند - و این سار میل
خود بهرام بود * حکیمی ارحمکای عجم نیز بآموزگاری وی آمده -
و شاهزاده محض شنیدن مطالبی و مسئله آنرا یاد میگرفت -
و در سن دوازده سالگی خود از فضلا اشعار میآمد - و بعضی
را عقیده اینست که بهرام علاوه بر معالین عرب و عجم آموزگاران

دهد که بماند و گرمای آفتاب و بلایای مدهوایی و انحرافِ مراح
 نگردد • همان بهرام را بختر برد و حوای میاری ماهر سد که
 مدار مصر و قرار گا سهراده را بماند • گفتند میاری رومی
 ما بویانی در سام است و ستار نام دارد - و در این هر
 امروز نظر آن یافت نسود • همان ستار را طلبد و او دو
 عمارت برای بهرام صاحب - کی را محل خوردن و آسایش
 قرار دادند و خوردنگاه نامیدند - دیگری که مسئول رسه گند
 متداخل و جای اسراحت بود سه در گفتند می سه گند - و
 خوردنگاه و سه در را عرب معرب کرده خورق و سدر
 خواندند • گوید این سارا ستار حنان ساخته بود که صبح
 آردی و ظهر سعد و عصر ورد و شب رنگ مهتاب مینمود •
 خلاصه انعامی وافر بعمار دادند - او گفت اگر منداسم اسیر
 من احرار مندهد می هر از این منداحم - و صبحی در آن
 بکار معوم که نامش گردس کند • ان گفت هر از این
 منواسی صاحب و صاحب - و ملا که حراجه مرا عالی بود
 این حرف مری - رای آنکه حنا عاری رای دیگری ساری
 من بردا از این سرا همان دیگر مریم - پس حکم کرد او را
 از نام همان مصر بر برداختند و هلال سد - و حزلی ستار د

اکسره بوده - یعنی سلاطین عرب پادشاهان ساسانی را شاهشاهی قبول کرده تا آنها خراج میدادند و فرمان ایشان میبردند * ابن اثیر گوید چون عمرو بن امرء القیس کندی ابن عمرو بن عدی حکمران عرب در عهد شاپور در گذشت - شاپور اوس بن قلام را که از عمالقه (۱) بود حاشیای او نمود * خلاصه اوس بن قلام پنجسال حکمرانی کرده در عهد هرام بن شاپور کشته شد - و امرء القیس بن عمرو بن امرء القیس کندی حای او نگرفت و پانزده سال سلطنت نمود - و در زمان یزدجردائیم بمرد - و پسرش نعمان حکومت یافت * و مادر نعمان شقیبه دختر ای ربیعہ بن دهل بن شیدان است - و این همان نعمان است که حوررق و سدیر معروف را ساخته * گوید هر چه فرزند ار یزدجردائیم بوحود می آمد بزودی نابود میشد - تا هرام گور قدم درین عالم گذاشت * یزدجرد ار مردمان آگاه پرسید در کدام قطر ار اقطار ممالک ما ناحیه یافت شود که سلامت آب و هوا اختصاص و امتیاز داشته باشد * حیره را که در حوالی کوفه و نجف اشرف بود نشان دادند * یزدجرد نعمان ابن امرء القیس را که ار حاب او حکمرانی عرب داشت طلبد - و هرام را ناو سپرد - و گفت قصری نیکو در حیره برای شاهزاده بسازد و او را در آنجا طوری پرورش

(۱) عمالقه دو سلسله بوده - عمالقه اولی که اولاد عملیق بن ادم بن سام بن

نوح - عامر السلام اند و فاعله مصر او پشت از عمالقه بدیدار آمده - و عمالقه ثانی

استخلاص حای عمود * مدب ملک ردحردایم حول این اثر بیست
و دو سال و پنج ماه و سارده روز - و رحی سی سال نوسه اند -
اما طاعراً این گننه واهی ناسد - چه معسرین اهل تاریخ همه
هاتدر گنه آمد که صاحب کامل فرموده - مثلاً مسعودی ماسرماند
بیست و یک سال و پنج ماه و هجده روز ساطب کرد - و معی
بیست و یک سال و ده ماه صبط عمود آمد * صاحب رومه
الصفا گوید اگر ردحرد سراج معنوردد و گوس سار و آوا
معداد رای آن بود که حنال او مام معصود اندای حلالق ناسد *
حمره ی حسن گوید سفاو ردحردایم سرح - و ارار او رنگ
آسمان - و تاحس بر همس رنگ - اساده و مره بدست
داسه اس *

سرم گور

سرم گور سر ردحردایم بوده - این ناساء و کسری
که اتوسروان عادل ناسد و خسرو رور در میان اکاسره که سلاطین
ساسان ناسد آسیر ملوک اند - و چهارمی این سه هر در
اسار ساور دوالاکشی است - و سرح ردتائی سرم گور و
سالمب او تا کرر آسیر مقدمه است * اند داس که در
عهد ناسد - ساسی مسو ا ساسی عرب و مردم آن ناح

دور میکرد * باری اما مامی ندایم و مریب دهن و دنگا و حسن
ادی هم داشت - و در فنون و علوم ماهر بود - و در عصر
او حکیمی فاضل و ادیبی کامل موسوم به خوشی و مریب و هزار پند
چنان بدانش شهرت نمود که وراثت بردحرد یافت * چون
آن داشتند وریر شد - مردم آمدوار شدند که کارها رو به
اصلاح گذارد - اما این خیال اصلاً صورت و فروع نیافت *
بردحرد بعد از استیلا چون از اشراف و اعیان الحبیله میکرد
بصفا برداخت و بسیار پراگشت * همه که رعیت این بیارگی را
مشاهده کرده - و دست خود را از همه * کوتاه یافتند -
درگاه کارسار بالید که این شر را از سر آنها رودی دفع
نماید * عیال بردحرد در کرتان بود که رودی در قنبر او نسی
عریب دیدند - و تا آنوقت اظیر آن دیده بوی خبر دادند -
گفت آرا زین و دهنه کبید و بیارید - برجکس از عهده این
کار بر نیامد - حال را ناو عرضه داشتند - خود بیرون آمد و
اسب را دهنه کرد و زین بر پشت آن نهاد و دمش را بلند
نمود که سد رین را ^{crupper} بگرداند - اسب حقیقه بر سینه بردحرد زد که
ملاک شد - بعد ها آن حیوان رفت و هیچکس نداند که چه
شد * و اکثر گفته آن مایگی بود که خداوند تعالی مأمور

سائور دوالاکاف مندود * و برخی ر ای که سرِ هرام بی سائور
 دوالاکاف است و اری رمره است حر بی حسن و قوی *
 خلاصه ای اثر منگوید ردحرفاتم مردی سحت دل و
 بیرون بود و عیب ندارد است - وصع سی در عیر ما وضع
 له میبندود * مثلاً درحای سکی ندی منکرد و درگا ندی سکی *
 نگارنده گوید - از کی از حکما رسیدند طام حبس - گفت
 وضع سی در عیر ما وضع له * گفتند عدل کدام است - گفت
 من حد طام نار نمودم هر چه عیر آلت عدل باشد * نار
 روم سرر گفته ای اثر - ان مصف مفرماند ردحرفاتم
 وجودی ر سرر داشت و تمام عدل و هوس و دکاء و دانس
 خود را مصرف سر و فساد مفرماند - مثل و رعیر او جمله ماندا
 و آزار - دایماً در عالم رود - بد حای و سک حوصله - از
تصیر کو حک میگذشت - سیاعت احدی را قبول نمیکرد حتی
 حیواس و ردیکان خود را - سوسه مردم بهمت مردم - محکس را
 امن میناست - رای خدمت و صداقت نادانی قائل بود -
 فاحرها را چون حمیری مندود بی اندازه رسان و ریه آنها
 مدمرود - رو آخر یکی از رحل دولج خود را مالمای شخصی
 خلیس در عالم سفا و کودت میداد او را از کار و خدمت خود

مَنْظِلَمِ مِیْدَاد - هرچه عریضه ناو میبوشند سربسته میباید *
 چنانکه بعد از مردش مدعی نوشتجات بار شده در اسباب او
 یافتند که از ایالات و ولایات ناو نوشته بودند * این گفته حزة
 بن حسن باید صحیح باشد - زیرا که همه مورخین میبویسند آخر
 کار جمعی از لشکریان یا اهل کشور به بهرام شوریدند - و در آن
 عوفا شخصی تیری انگوی وی رد و او را کشت *

مدت سلطنت بهرام را این اثیر یارده سال نوشته - و
 مسعودی میان ده و یارده تردید کرده - یعنی چهارده سال
 دانسته اند * شعارش برنگ آسمان و منقش - و ازارش سرخ
 منقش - تاحش سبز با سه کنگره و ماه روح طلا - در دست
 راستش نیزه - در دست چپ شمشیر که ایستاده و بر آن تکیه
 کرده است * گویند امر کرد پس از مرگ او بر در دحه او
 این عبارت را میسازد " ما میداستیم که این حسد نزدی دین
 نگذا^{یتم} حا میگیرد - نه دلالت دوستان نثار او میخورد نه نقاضت
 دشمنان صریح محال او وارد میآورد ،

یزد جزو ائیم

این اثیر گویند بعضی یزدحردائیم را مادر بهرام کرمانشاه
 دانسته و از آن جمله است مسعودی و ^{some} جمعی - در بعضی صورت پس

ان ماساء سواد را ساد حياول داده * بعضی مدبر سلطنت
 ساور بن ساور را عمال و چهار ما بوسه - و روحی مست
 يك سال هم گفته اند - حوں اعمله بعد ها بمعرض محقق
 میآند در اعما ریاده برن عطلت عمی عجم *

مصطفی عرب ان ماساء را بر ساور الحود بوسه - و
 مورحن عجم ساور ساهی * حر بن حسن سعار ساور بن
 ساور را سرح مستس و ارارس را ترک آسها بوسه - و در
 در سعار حود سعار دیگر داسه رود - ماحس سر و سرح
 ما دو کنگره در و هلالی ار طلا - اساد و عسای آهی مدس
 گرفته که سر عصا سکر سر مرعی بوده - در طرف سار
 نکه بر فعه سمر حود نموده است *

چهارم بر ساور دولاکاف

اها ار گوید بهرام ملک نکر ماسا بود - دراکه مدرس
 ماساهی ان ولایت را ماو داد * بکارد گوید حوں بهرام در
 عهد سلطنت رادرین ساور حکمرانی کرتا داس او را کر ماساء
 گفته اند * مدیده صاحب ارج کامل و دیگران - بهرام ار
 سکر کارنت * اما حر بن حسن بگوید ان دسا دلعب و
 سکر بوده - * هرگز حوری مچاوند * کوس حر بن فارس و

و شرح این واقعه متبذره قومی است که ژوابی نبصر دوم پس
 از شاپور دوالا کتاف می در دیوان شاپور بن شاپور - شکست
 رسید - و چنان بداشت که اگر لشکر بلاد محم کند عینه
 اوراست و کینه دیرینه را نواد کند - چون عساکر او از
 سرحد تحلی و شاپور نمود و شاپور بن شاپور داد - اول
 فرمان داد ، لشکر عراقی عرب را بدشاه سمرقند بنیاد و
 محوستان آرد - بعد خود نیز از رخی ماسی می نشیند آمد -
 و در آنجا لشکریارا را دیده دید - و در حوالی موصل ما
 دشمن برابر شد - و خشم را شکست داد - و ژوابی در آن
 مصاف کشته شد - و شاپور مدثر و منصور بزرگشت - و در
 آن اوان که شاپور مشغول دفع رومیان بود - اعراب گمان کردند
 که او مقهور میشود - لهذا بای جسارت پیش گذاشتند - و
 و بیعه از اولاد لکر بن وائل بسواد عراقی آمده در آنجا بنهب
 و غارت پرداخت - و در خزیره نیز آشوب شد - اما شاپور
 تمام آن فتنه ها را خوانانید *

بگاریده گوید صحت و سقم این تفصیل معلوم نیست - آنچه
 مسلم است و مسعودی هم بآن تصریح فرموده این است - که
 شاپور بن شاپور ناوها با ایاد حداک کرده و ربيعة نیز در عهد

حاجی شاپور بن شاپور

ان اثر گوید خون شاپور بن شاپور دوالاکاف بعد از
 جامع عم خود اردشیر مائیک تاج و سر برسد - مردم سادی
 کردند که حق بحق دار رسد - و او بحکام و اعمال ولایات
 احکام پوست که با رعایا عدل معامات نماید و حوس رفتاری
 کند - همجنس بوررا و خدام خود در همین باب تا کند نمود -
 و عم مخلوع او راه اطاعت را بدراد نمود - و رعیت مهر
 مادها را در دل گرفتند - همتا پس از عا سال سلطنت حلاق
 منان او و بررگان دولت در گرفت - لهذا وقتیکه در حمله بود
 طلبهای حمله را میدید و آن کیدژوان بر سر وی آمد
 و او را کب •

همی از مورخان میروند ساهر در حرگاه خود
 نسه بود که ماد مدی رسات و رسایها را کسب و خون
 سادر بر سر آید - آه خورده از آن سرب هلاله سد • سید • همی
 شاپور ساهر بود که این لا سر او آمد •

معمودی که بد - شاپور بن شاپور با آاد بن براد و سایر
 قانی عرب جنگها کرد و در آن مهرد - عمر آاد که
 علی مردم شاپور بن ساهر • • • آاد • • • الحاحال و اتم

آویختند و منتظر ولادت ورشید او شدند * در هر حال بعد از
 شاپور دوالاکتاف اردشیر بخت اکاسره حلوس کرد - از شرارت
 خاق یا کینه ای که چرا پیشتر او را پادشاهی بر نداشته اند بقتل
 بزرگان و ارکان دولت پرداخت - چون اهل مملکت این بدیدند
 او را خام کردند - باین ریاده بر چهار سال پادشاهی نمود *
 لقب او را زیبا نوشته اند که معنی جیل است *

حمزة بن حسن گوید - شعار اردشیر آسانی رنگ و منقش
 بوده - و ارارش سرخ منقش - در دست راستش بیزه و در
 دست چپ شمشیری که بدان تکیه نموده و ایستاده - تاجش
 سبز * و عجب این است که این مصاف عالم اردشیر را پسر
 شاپور مینویسد خلاف تمام مورخین مگر اینکه بگوئیم کتاب سهو
 کرده اند * این مؤلفی مدتی ملک اردشیر را ده سال گفته اند -
 برعم بعضی از ارباب سیر چون شاپور دوالاکتاف در
 گذشت - پسرش که پسر شاپور نام داشت پس رشد نرسیده بود -
 برادرش اردشیر گفت من ^{صغیر} تمام مهمان سلطنت را تا آنوقت بدست
 میگیرم که برادر راده ام تواند کار پادشاهی کند و چنان کرد *
 بعد از چهار سال که شاپور بیک کاروان شد ملک را باو
 واگذاشت و خود ^{بستایش} پروردگار پرداخت *

تکلیف بدست

ساور مارویی^س صاحب نصف حب و نصف آخر^س سوارس کلی
 متسن - ارادس شرح متسن - مدسن^س مدسن روی حب نسبه
 ماحس رنگ آسمان - حوالی آن ملون^س نطلا^س ما دو کنگر^س در -
 و هلالی ار در در وسط آن^س ار ساهای او سهر ررح
 ساور است که عکرا^س ناسد - و ار آن حره ساور است که
 سوس^س ناسد - و آنکه در پیره حروان^س ار رسای حی ساحت
 و آرا سروس آدران^س نامند و معنی موهوه^س رای آن قرار داد^س
 ساهراده حلال الدن^س مورا گوید - ساور تاربان را ار
 که ر اران دواتده آهنگ^س سیرمیں^س اسان نمود - و آنجا را
 وراں کرد - و طائر برک اسارا نکب - مار ماند آما را که
 حمار گرہ بودید بچار^س سا ر - د - بی ملک را به تحرس -
 بی قس و بی تمم را تمان و کرمان - بی حمله^س را ماهوار و
 صره • کلاب^س سادند سار ار ساور مشهور است •

حجی اردبیل و هرمز

رادر ساور دوالاکفاف است - و معنی او را رادر آمی
 ساور ناسه - و ریحی گفته اند اردبیل^س سیر ارد^س هرمز
 بود • صد ار سهر هرمز حور و سل دول اردبیل را قایل
 مانتب نمیدند - کج^س دسامی را ار مالای سیر ما در ساور

از خاك عراق بود * شاپور در طرف شرقی مدائن مقیم گشت
و ابوان کسری را در آنجا با نمود - و پرویز بن هرمز با تمام
و تکمیل آن با پرداخته است * این انیر گوید شاپور شهری در
ناحیه شوش بنا کرد و آنرا ایران شهر شاپور نامید - و امرا برآ
که در جنگها گرفته بود در آن شهر ساکن نمود (مقصود همان
امرای حزیره و آمد و عبرهاست)

شهر نیشاپور در خراسان بقول از جاهای شاپور است -
همچنین شهر برج شاپور در عراق * مدت سلطنت شاپور هفتاد
و دو سال - و در زمان او امرء القیس این عمرو این عدی که
از جانب شاپور حکمرانی عرب داشت در گذشت - و شاپور
پسرش عمرو این امرء القیس را بجای او گذاشت *

صاحب روضة الصفا گوید شاپور پادشاه مدائن همدان و آنرا در
يك سال تمام کرد و دارالملک یعنی پای تخت قرار داد * حمزة بن
حسن گوید شاپور از رور تولد خود تا سی سال در حدی شاپور
ساکن بود - بعد مدائن رفت و باقی عمر را در آنجا گذراند - و

بعد از علوه بر پادشاه روم حکم کرد هر جاها را در ایران رومیها
خراب کرده بودند بگوید سازند - بلکه بجای آنجا ^{بمیان} حشتی و گلی
عمارات آجری و گچی بنا کنند - این شاپور برای شهر جدیدی

در حب رسول در ممالک ایران بود • مسعودی گوید سادروان
 هر شهر سوس را ناسنگ و آهن و فلز و سرب این قصر
 صاحب • X

نصفی از موحین چون ناصر ناصر خرابیهای ایران
 مریم و آباد شد - ساور آن ناساء را آزاد نمود - و احاره
 داد • ممالک خود مراجع کند • و برخی گفته اند پاستهای
 ملی قصر را برد - و بنی او را سوراخ کرده مهادی در آن
 کند و بر دراز گوسی نشاند روم فرساد • این قول صحت
 است - اما در عوض حصار و حریم حدک طلیح طالب آنکه
 ولایت نصیبی را که آنوقت از مصافق روم بود ساور از
 قصر آتراج نمود - و سار مغلوراب آن آتراج دوارده هزار
 اُستوار از اسطخر و اسمان کوحاندیه در صین جا داد •

مسعودی گوید - بعد از اصراف قصر به روم باز ساور
 در بلاد حریره و آمد و عمرها که ملای رومها بود حکما
 نمود - و حمی را از آن بلاد کوحاندیه سوس و سوسر و
 اهورا آورد - و از آنوقت دلمای سوسری و مسوحان همه
 در آن حدود مملول شد • فل از ملول ساسانی ناساها در
 طیسون (طیسون) اقامت داشتند - و آن در مری مدائن

و باید از حراست او عیادت نمایند و بادشاه ایران دانست موانع
او نیست و مایل اند - به معنی از اسرای عجم که نزدیک او
بودند گفت سد ارم را کشودند - و فرمود روغن کرمی آورده
بر جرم گاو که در آن بود مالیدند تا نرم شد - آنگاه از جرم
بیرون آمده خود را به یاروی شهر رسانید و با مسجذنبین سخن
گفت - آنها او را شناختند و با زبان او را بالا کشیده وارد
شهر ساختند - و در خزائن اسلحه را کشوده مردان کار را
مساج کردند - و از دروازه بیرون آورده کؤر اردوی رومیان را
دادند - در حالیکه رومیها منامش و بیخمال مست و لا بهتلی
افتاده بودند و همبکه صدای ناقوسها بلند شد عساکر ایرانی بر
قشور رومی حمله ور شده آنها را در غم شکستند - و قیصر را
گرفته نزد شاپور آوردند و شاپور را چون چشم بچشم سلطان
روم افتاد حیا کرد و از کشتن او در گذشت - ولی سد نهاد و
گفت - از حال رومی نیز هر که ریده مانده با قیصر در حبس
باشد - و در اوقات حبس آن بادشاه مملکت خود فرستد تا کار
کسان آید و هر جا را که در ایران قشور رومی خراب کرده
بار آباد نمایند - و بحای نخلها که در عراق و جاهای دیگر
بریده درخت زیتون آورند و ^{درخت} غرس نمایند - و گوید تا آنوقت

مصر حسی داشت که حاص و عام در آن حاضر میشدند •
 ساور با میهاتان محل امراطوری ورود نمود - از آنجا که
 سلطان روم پس از آن حسی را باردوی ساور فرستاده و گفته
 بود صورت و سینه او را بسازد - و حسی ساخته و آورده و
 آرا نامی مصر در حمامهای سراب و اقتداح قس کرده بودند •
 در آنوقت که ساور در یکی از انجمهای صلاب حضور داشت -
 کلبه بدست کسی دادند و آن از آن حمامهای متقن سین ساور
 بود - یکی از ملازمان دند صورت منوس در کلبه با سبای
 شخص حاضر ریاده از حد سینه است - هراس در باب که
 ساور است و با لباس مدلل مان محل آمده - مصر گفت و
 بادسام اراں گفتار شد - و او را در حرم گاوی کردند - و
 اسر با عمار خود عزیم فتح عراق فاس نمود - و - او
 اسر در مؤک او بود • - اهانان سلطان روم هر جا قدم نهادند
 مهت و غارت برداشتند - با تسلیم حندی ساور رسیدند •
 مردان فارس در حضور او مهر بخشیدند - و درین وقت
 عیدی از اعدای رومنان آمد - اسکران مصر که بدست مهر
 را فتح کرده با - با هم بسادی برداشتند - و حندان سراب
 بردند که از سرگرمی فراموش کردند که ساور را مرا دارند

است که عرب وقتی بر عجم حمله خواهد نمود - و استیلا آن قوم را خواهد بود - من ایشانرا میکشم * عمرو گفت این مطالب را یقین داری یا احتمال میدانی * شاپور گفت یقین دارم * عمرو گفت پس احسان کنی عرب - تا وقتیکه آنها غلبه کردند اگر تو باشی آنها نیز بر تو نیکی کنند - و اگر نباشی بر اخلاف تو رحم نمایند - و در اصرار به بدی اگر فی الحقیقه عرب مستولی شوند البته ایشان از روی کینه انتقام کشند * و اگر مسلط بشوند این خیال واهی باشد خون مشتی بیگناه را ریخته - و مظلومه آن بگردن تو ماند - پس در هر حال حرم است که از بدی در گدزی و بیکی کنی * شاپور گفت حق میگویی - و فرمان داد تا مصادی بدها کند که خلق در امانند - و دیگر عساکر شاپور متعرض قتل عرب نخواهند بود * مسعودی میفرماید عمرو بن تیمیم پس ازین واقعه هشتاد سال یا کمتر زندگی کرد (۱)

نیز همین مصنف گوید - شاپور پس از آنکه از خیال کشتن عرب افتاد متوجه شام شد - و در آن مملکت شهرها بگرفت - و جمعی از رومیها را بکشت - آنگاه خیال کرد متذکراً یعنی با لباس مدلل بزم رود - و از امور آن ممالک خبردار شود * پس در حمامه عامه بقسط بطینه رفت - اتفاقاً در آن ایام

(۱) بعضی بجای عمرو بن تیمیم مالک نصر را نوشته - یعنی گفته اند این محاوره مالک نصر با شاپور ذوالاكتاف نمود

وگر نه ممکن است صدحی ساور کم و از قلب عرب دست
 کند • بی غم طه عمرو را بدرحی آویخته وقتند • خون
 لکر ساور ^{عجل} بی غم رسند و درح آویخته دیدند •
 عمرو غم حوصدای لکران و سبه اسنان سند - صدای
 صغی برآورد - ^{سند} و ^و او را ^{رد} ساور ^{رد} • ساور
 باو گفت - ای ^{یو} ^{میحون} ^{یو} کستی ؟ گفت من عمرو بن
^{عم} ^ن ^{میسیم} - و از عمرم آن گدسه که می می - نوم
 من بواسطه اصراری که تو لکر عرب داری از من بگریختی
 و من خودم را بدان ^{جاء} فرار داده ماندم که سو عرصی
 کم - و ساند آن ^{اسان} ^و ^{قلب} ^{سهمای} گردد - و بر
 بار ماندگان عرب رحم کنی - حالا اگر مرا می کسی حکم
 بوراست - و اگر گوس بگزار من مدعی عذاب است • ساور
 گفت بگو هر چه ^{معوامی} • عمرو گفت ^{را} ^{خه} ^{من} ^{دایه}
 که رنمای خود و ^و ^{عرب} ^{را} ^{منکی} • ساور گفت رای
 آنکه حارث کرد ^{منی} ^ا ^{لا} ^{مرا} ^{گرفتند} - و مال رنمای
 مرا رد • عمرو گفت آیف که اسکار کردند تو سرکار و
 حب سلطنت ^{بودی} و من از استوار ^{کا} ^و ^{اگر} ^{از} ^{دو}
^{نداد} ^ا ^{اسرد} ^{از} ^{من} ^و ^{بود} • ساور گفت ^{من} ^{با} ^{رسند}

و شانه سبدا گفتند *

ابن اثیر گوید - در سبوت ملائكة ایلاد بحزیره رفتند و
 در سواد فساد می نمودند - شاپور لشکری بنده میز آنها بنهین نمود
 و لقیط ایلادی که در حسن شاپور بود اشعار دل را انقوم نوشت
 سلام فی الصحیته من لقیط * الی من الحزیره من ایلاد
 مار الیه کسری قد انا کم * فلا یشفاکم - وود النقاد
 انا کم منهم سبعون النأ * بزحون الکتاب کالجراد
 طایفه ایلاد مصمون اشعار را ناور نکرده مماطور در جزیره مشغول
 عارت بودند - مار لقیط بآنها نوشت

الاع ایلاداً و حل فی سرائهم * انی اری الراى ان لم اعص قد اصعنا
 باز قبول نه نمودند تا شاپور بآنها رسید و تیغ در آنها گذاشت
 و حز بقیة السیمی که بخاک روم گریختند باقی بدار عدم رفتند *
 مسعودی گوید - در آنوقت که شاپور در هست و رکست
 بود به بحرین رسید - بنی تمیم در بحرین بودند - شاپور بسیاری
 از آنها را کشت و جمعی هم گریختند - و خواستند که شیخ
 خود را که عمرو بن تمیم بود و سیصد سال داشت و او را در
قفه می گذاشتند و ستون خیمه می آویختند - با خود به برد *
 عمرو گفت مرا نگذارید - اگر کشته شدم دوین سس ناکی بیست

خود ما هراو ^{عمر} هرا هرا هرا فرمود - گفتند پس بر عدو مومن
 نفراید - این را هم قبول به عود و منوجه قارس شد - و سآکر
 خود ^{عمر} سترد که بر احدی از عرب ^{عمر} آنها به ^{عمر} باید * اعراب در حدود
 قارس مسئول عارب بودند که ساور آنها رسد و گسار وردی کرد -
 و نگذاشت لشکریان صنعت مفلول شود - و از آنها به عروب
 رب و ماجر آمد * حامی از قبیلہ عم و نگران و آل و عدائتس
 در آن سرزمین بودند - از حوین آنها سال جاری صاحب -
 پس منوجه ^{عمر} بامه شد - و آن محل را ^{عمر} در حوین کند *
 آنگاه بطرف نگر و ملک که در میان برهنگاه های سام و عراق
 جا داشتند و اند - و در آن امکنه بر او قتل و حراش مبع
 فرو نگذاشت - تا آنکه او کسی ملک آمد - آتوب حکم
 کرد ساهای روسا را بیرون آوردند ما سوراخ کردند - و از
 آتوب او را ساور دوالاکاف گفتند *

همه ی حسن گد - ساور را عرب دوالاکاف و عم
 همه سنا گم اند - و همه همی سنا و کتف است - و سنا
 نمی سوراخ کنند - حوین ساور سامی اعراب را در جنگ
 سوراخ نکرد و سنا در آن کرد و سنا را هم وصل
 - در حوین اسرا آنها را سنا داس و را دوالاکاف

به بلاد فارس و سوادین و در تبریز و ... و ...
مردم را امارت میداد و ... و ...
دراز کردند و ... و ...
نمیرداخت ... و ...
آمد ... و اول چیزیکه ...
... با شش سالگی شش در بی نعت از مدینه ...
حوالی دهانه از عامه مردم بدو شد ...
است ... گفتند تراحم آیدگان و رویدگان بر روی ...
این آوارهاست ... گفت خاره این کار آسانست ...
در بریدی این حشر ... و ...
روید و آیدگان از حشری دیگر آید و مراحمی درکار باشد ...
و این میامور را بشود ... اری اعتقاد اکثر مصیبت شاپور
در همت و همت سالکی سواری و جوگان ازی پرداخت ... و
تاح شامی بر سر گذاشت ... و خیلی رود بیگانه را از مملکت بیرون
کرد ... اما این اثر و چند نفر دیگر از مورخین معتبر تصریح کرده
میگویند ... شاپور از شاورده سالکی دست نکار لشکر کشی شد ...
و در آنوقت ارکان دواب باو گفتند خود در پای تخت بماند و
لشکر با سرداران کار دیده بختک دشمن فرستد ... بدیرفت و

در دِل ساند * حر ن حسن گوید - هرمر در حورسان
 در کور رَام هرمر رسای آباد کرد - و آرا و هفت هرمر
 نامند - سی هفت هرمر - و بعد آرا کورنگ گفتند - و
 آن در طرف ارج است - چه ارج از کور رَام هرمر میاسد *
 سوار هرمر سرح متقن و ارارس بر متقن و رنگ آسان -
 تاحس سر - اسناد و مکه رسم بر خود کرده *

شاپور دوالا کتاف

نمی از مورحن را عنیده است که هرمر ^{میل} فل از
 وقت مناس کی از رهاس آس است - تا که رعیم ^{میل} دومی
 منحمن ^{میل} ماو گفته بودند آن حسن سر است و از ناساها
 کور گنر ^{میل} خواهد شد * ساری هرمر وست عوده بود که آن
 فرزند ناسا است - و ماد هرمان وی ناسد - لهذا بعد از
 دوت هرمر تاج ناسامی را از بالای سر مادر - انور آورختند -
 و رویان و رحل دول ما او همان روار کردند که در تاجگذاری
 و - لوس ما ناساها مناسد - و خدمت را کمر بستند - و عمام
 ب برداشتند * ساور مدوید شد و در سالهای اول عمر او
 ملول ^{میل} عمامه مدید ناسا ^{میل} ال سمر است - عدل دست اندازی
 به ساور افادد - ا احمد حمی از ^{میل} عمامه ^{میل} و بحری

صاحب این ^{بهر} خواهم بود که عفت بر آسایش رعیت و آبادی
 ملک کارم - و امید وارم که بروردگار عالم حل دکره مرا بوفیق
 دهد تا با ناس ^{مستعین} و ^{مستعین} قاتر سوم - ^{nucleus} مستعین از لکری و
 کسوری دعا و سای او گفتند • هر س حسن منگوید سمار
 این بادسای آسای رنگ و مقش بود - و ارارس سح - روی
 مح نسه بدست و سمیر خوش نکه کرده ناحس سر ما دو
 کسکره طلا و ما زوج •

حاجی رسی این هرام

ان اترگوید - رسی برادر هرام سم در سرب اعدل
 ملوک بود - و مدبر به سال سلطنت نمود • مسعودی لقب این
 بادسای را دلتر بوسه و مدبر ملکن را هفت سال • حامی
 لقب رسی را محوبرگان گنه • صاحب روصه الصفا منگوید
 رسی نصاب بسندیده سرب بود - و ما کمال مثل نام و ام
 مریکر آن عهد • در حساب حوس کج بادسامی را - سر
 سرب هرمر بهاد - و صادق بردان رداخت - مدب اد-امس
 رواب امتح به سال • سامرده حلال دس مرا در
 طسروان گنه بد - رسی کسور را عهد حسن کرد - و هر
 را تبار دانی سرد - دست پیکاران دره ساکن را

فی همه سنین پادشاهی بهرام را در حدود همده و هیدجده سال دانسته اند والله اعلم *

بهرام بن بهرام بن بهرام

این پادشاه را بهرام مئاث و بهرام بن هرامان گفته اند -
و مدت مائکش را بعضی نه سال و برخی سیزده سال نوشته - و
در شاهنامه و کامل التاریخ چهار سال است - و در مروج
الذهب چهار سال و چهار ماه * از ^{مستطورات} حمزة بن حسن
چنین مستفاد میشود که بهرام مئاث در عهد پدرش بهرام بن بهرام
حکومت کرمان میکرده - و هم این مصنف میفرماید - رسم
ساسانیان این بوده که پسر یا برادر خود را که ولیعهدی داشته
چون حکمران ولایتی می نمودند پادشاه آن ولایت میخواندند -
همینکه سلاطنت میرسید لقب شاهنشاهی می یافت * باین رسم
بهرام مئاث در ولیعهدی کرمانشاه لقب داشته و جماعتی او را
سگانشاه خوانده یعنی پادشاه سیستان - و عقیده نگارنده این
ضعیف است - سگانشاه همان بهرام بن بهرام پدر بهرام مئاث
بوده * حافظ ارو میگوید چون بهرام بن بهرام بن بهرام بر
اریکه ^{شاهنشاهی} نشست گفت - ما فعلاً از آن مستحق این
نحت و تاج شده ایم که از نژاد پادشاهانیم - اما وقتی باستحقاق

عمل کرد حنا کار دولت و سلطنت مَلا گِرمِ و رعنا آسود
 و حوسحال سدید که گفتند رورهای نادساهی هرام بن هرام هم
 خون رور عند است - و اطم مردم از خاص تا عام سعد *
 لقب هرام بن هرام سگان سا است - یعنی نادسای سگسان
 که سنان باشد * از آنجا که مدرس او را حلی دوست منداسه
 اسم خود را ماو داد - و این هرام دو سر فاسد که یکی را بر
هرام نامیده دیگر را رسی *

هر بن حسن گوید سَغار هرام بن هرام سرح منقش
 بوده و ارارس سر و ناحس برنگ آسمان - در میان دو کنگره
 طلا شکل هلالی از رو ووی محب سلطنت نشسته - در دسپ
 راستن کان - در دسپ حب سه جویه بر * یعنی از مورحن
 گوشت خون اهل ملک عقاب هرام و اسپال اورا در سهوا
 دیدند چه استند اورا جامع کنند - مود موبدان تا گاهی و اندر
 وی رداحب - و او بیر سرب داد - عقاب رهع سد و مردم
 آسوده سدید * محب است که رحی مد - سلطنت ان نادسا را
 هست - ال بوسه اند - و حال آنکه ان امر ، مسعودی و محمد
 بن ساید سای ناحی معروف به مَرَحَه اند صاحب روصه الصفا و
عاب السن بن مام السن و لقب حب السن و جمع دیگر ار اهل

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی رضی الله عنه در کتاب
 مروج الذهب و معادن الجوهر این حکایت را نسبت به پنجمین
 پادشاه ساسانی بهرام بن بهرام و مؤید مؤیدان داده میگوید -
 و قتی که بهرام و مؤیدان بحراهای حوالی مداین رسیدند دیدند
 دو بوم که دو خمد باشد نام معیری میزند مثل اینکه گنداکوئی
 در میان دارند - بهرام گفت آیا کسی هست که زبان این مرغان
 بداند - مؤیدان گفت ای پادشاه - خداوند دانا دانی این
 زبان را مخصوص من فرموده - بهرام گفت پس بگو به بنم چه
 میگوید - مؤیدان گفت این خمد راست و آن يك ماده -
 آن این را خواستگاری میکند - ماده میگوید - بهتر این چه
 باشد - اما باید بیست حرا به ازین حرا به ها که سابق معمور ترین
 آبادیا بوده برسم مهر و کالین من دهی - بر میگوید این سهل
 مطالبی است - اگر پادشاه بطور سلطنت میکند من بزودی
 هزار حرا به بتو میدهم که همه در اول امر دواب بهرام در آبادی
 شهرت کلی داشت ^{و گوید پادشاه از بخرف مؤیدان متنبه شد} -
 و ار او دستور العمل خواست - و آن مرد کامل گوش هوش
 بهرام و دامن دوايت اورا بحواجر گرانهای مواعط و حکم ولای
 اصایح و عبر مرین و مکمل نمود - و پادشاه چون آن گشته

کسی سکی مناسب *
 نگارنده گوید سوال و جوابی از توسروان عادل و برحمت
 معروف است - و همه کس سنده - و حکم احد اعلم نظامی که
 رمس ماک کور رحمت سران ماد - آن حکایت را اسطور بر سه
 نظم کند فرماد *

صاد کسان مرکب توسروان * دور سد از کوکبه خسروان
 مویش خسرو پیده دیور و نس * خسرو و دسور و دگر هاجس
 ماه در آن تاخته صد باب * دید دمی خون دل دسمن خراب
 سگ دو مرغ آمد در مکرگر * و ر دل سه قافه سان مکر
 گف دسور چه دم میرسد * حبس صفیری که هم مرسد
 گف ورز ای ملک وور کار * گویم اگر سه بود آموزگار
 ان دیوا ری و امیکریست * حطبه از هر رن و سوهراست
 دحری ان مرغ بدان مرغ داد * ستر ما خواهد از او مامداد
 کان د ویران نگداری ما * بر حبس چند سناری ما
 آن دگر گف کرس در گدو * حور لک یی رو عم محور
 گر ملک است و گران وور کار * رن ده ویران دهم صد هزار
 در ملک ان حرف حنان در گریف * کتا بر آورد و معان سرگرو
 دس سر و رد و لای کرب * حاصل داد عمر گره حست

بهارت ما قادر معال نامند مسود - و از نواب و عقاب بعد
از مرگ هر رودست سخن گفته است *

از رجوع کنیم تاویج هرام بی هرم * این اثر گوید -
هرام بی هرم ناسامی حاتم و نانی و سک سرب بود - و
سه سال و سه ما و سه روز سلطنت نمود - و امره العس کندی
سر عمرو بی عدی از حاتم هرام حکومت مادی عراق و حجار
و حرره داشت - و امره العس از آل نصر بی رسته اول کسی
است که قولی در مسیح علیه السلام کرد * هر بی حسن گوید
در کتاب سورملوک بهار هرام را سرج و ازار او را بی سرج
و تاج را برنگ آسمان ساخته اند ما دو کیگر طلا و مادرچی
از طلا - در دست راست هر و در دست چپ شیر که
نکه ما کرد و اساد است * نصر هرام بی هرم ساهنده
بود - و ساهند عمی سکوکار است *

بهارت هرام بی هرام

مسودی در مروج الذهب میگوید - مدت سلطنت هرام
بی هرام بعد سال بود و دیگران هجده سال و سیر گفته -
و هم این مصنف میفرماید * این ناسا در اول سلطنت خود
بی بروری و - سگداری و ایراط و اکل و سرب و اینها

ایران باو گرویدند * انگاه هشتاد هراو رمس ار همد یا بواحي
 شرقی ایران آمدند که زردشت را ار رام خود نار دارند و بر
 او معلوم نماید که طریق خطا رفته - لکن او همه را سحاب کرد
 و تمام مملکت حتی اهالی سند شریعت او را پذیرفتند و احکام
 خود را زردشت در یست و یک محله نگاشت و هر محله نُسک
 نامیده شد - و نُسک معنی محش و هره باشد - و زردشت
 گفت من این حمله را ار دهن اورمرد شنیده ام - و رند و
 اوستا ار تقایای نُسک است و معنی آن قول معمول امروزه و
باسح اقوال گذشته باشد * زردشت بعد ار عمر طولانی نکوه
 البر رفت و در آحما در گذشت - و رخی را عقیده اینست
 که در وقب هجوم قبایل تورانی در قلمرو گشتاسب و عارت الح
 او را کشتند * در باب زردشت بسیار چیزها نوشته اند - اما
 اعاب بافسانه شیهه است - رمان غیر معین او معینا ار سیزده قرن
 تا شش قرن قبل ار میلاد مسیح علیه السلام است - و میگوید
 تولد او در ناحتر یا در الح اتفاق افتاده * در هر حال دین
 عجم چند نار تعبیر یافته - یکی ار آن تعبیرات را زردشت داده
 و اصل دین او قول یزدان و اهرم است - یعنی فاعل حیر و
 شر - و این دو فاعل را در تحت امر خداوندی میداسته که

بمهره حل کرد - چون سگ مرلی مهره وسند علامان مَوَکَل
 او را ماره ماره کردند و رودستان که آن درخت را مَکَرک و از
 ساحل‌های هسب می‌دانستند قتلِ حلقه را از جهت عمری مان
 درخت واجب دانستند *

این بود اقوالِ مصنفِ عرب و عجم دو باب رودست - اما
 محقق فرنگ در رجه حال او می‌نویسد - رودست سَیَّاح
 سَرِیَّتْ^۱ ممها می آس برسا ما اَصْلَاحِ کِیْسَه آن مذهب بوده -
 و سَرِیَّتْ ممها همان دی فارسان قدم است - و حوسها ما گرها
 مَدَن^۲ بدین رودست می‌سازد * آن مَعِی^۳ که فارسان او را پیر
 داند - طاهرا در آروماحان متولد شده - معاصِر^۴ است با
 گسب بدر داوای اول - و نس از صاحب بلاد و ملاقات
 داسه‌ندان مشهور در عاری گوته نسر گسه - گوید او را از
 آن مار مآسمان برد و ما اورمرد که به اعتماد آنها صادر
 اول و مد وور باشد رو برو گسب و اورمرد رودست را
 مأمور کرد که این سریت را در ازان رواج دهد - وی ابتدا
 مدبران گسب که در تابع ماحر سلطان می‌کرد رفت و برعه
 شد - اما بعد از حملِ محاطرات گسب او ایمان آورد - نس
 از آن سریت امداد را بر او آورد و گسب - ما ماحر مغرب

دیگر بر این تفسیر نوشت و آنرا با زندگفت - و این کتاب
 (طاهراً با دو تفسیر آن) در دوازده جلد نبت شد - و مشتمل
 بود بر امر و نهی و وعد و وعید و احکام و عبادت و غیره -
 و مدت نبوتِ رردشت بی و پیمسال و عمرش هفتاد و هفت سال *
 این اثر گوید در کتابِ رردشت احکامِ نجوم و مطالب
 طیبی نیز بوده و معنی با رید تفسیرالتفسیر است - از اعتبار معنی
 رید تفسیر میباشد - و رردشت بگوید این اثر از سقفِ ایوان
 گشتاب بر او ورود نمود و آتشی بدست داشت که ناگه باری
 میکرد و او را میسوراند و هرکس که آن آتش را از دست او
 میگرفت نیز نمیسوخت - لهذا گشتاب ناو ایوان آورد و آتشکدها
 ساخت و آتش همه را از آن آتشِ رردشت افروخت *

معنی از مورحین اسم پدرِ رردشت را پورشت و اسم
 مادرش را دعدویه نوشته اند - و از مائثرِ رردشت سر و کاشمر
 است که در قریه کاشمر در نزدیکی شهر ترشیز بدست خود
 نهانده و ریاده از هزار سال آندوخت برپا بوده تا وقتی متوکل
 عباسی حفریه سرمن رأی را میساخت - برای در و پیکر آن
 طاهر بن عبدالله بن طاهر حکمران حراسان گفت آن سرو را
 انداخت و تنه آنرا با گردون و شاخهای آنرا با هزار شتر

مسعودی در مروج الذهب میگوید - حون در دست
 آسمان در عجم سدا شد و کتاب خود را که نسیان نامیده و نلب
 درس قدم نوبه هارسان داد - و هستری رای آن نوب و
 اسم آرا رید گداس - بعد سرخی رید نگاشه و آرا
 آرد نامد - و رید فی الحقیقه ناول بود - هرکس از ظاهر رید
 ناول رجوع مسعود او را ریدی میگوید - و صاحب عباد
 میگوید - بعد عرب ریدی را عرب ریدی کرد و
 سوره را که معین بران و اهرمن با قاعل حرو قاعل سر با
 میده نور و سد طالب ناسد ریدی گویند - از آن دهرها هم
 که عالم را قدم دانسته به حادب ماحق به سوره شد و از ناده
 محبوب گشته - و در اعما اگر مختصری از رحمه حال در دست
 درج تمام مطالب این میباید لهذا گویم *

در دست این آسمان را بعد مسعودی و بعضی از
 مورخان دیگر نسبت به جوهر ناساه پندادی ارا برسد - و
 در آذربایجان مولد شد و بیغم خوش است و کناس موسوم
 به نسا - و عوام آرا و مره نام داد و حون این کتاب را
 در دست نامت نثار قدم درس نوبه و نرسان از مهم آن
 ناصر بود مختصری بر آن نگاشه که معروف به رید شد - و مختصر

بدان غار برد و مریدها را گفت من به آسمان صروح می‌کنم و
 یکسال می‌بام - پس از این مدت در حوالی فلان غار مانتظر من
 شوید - این بگفت و نهار رفته در اوانِ عزلتِ نقشهای بدیع
 در لوحی یا کتابی ساخت و از رنگ مانی اسم آن نقشهاست *
 چون سال سر رسید و از غار بیرون آمد آن تصاویر را معجز
 خود قرار داد - و گفت این بدایع را از آسمان آورده ام -
 جمعی از دیدن آن صور حیرت کرده مانی ایمان آوردند و او با
 جماعتی از پیروان خود بایران مراجعت نمود و با بهرام ملاقات
 کرد و او را بدین خود خواند - و حاتم کارش آن شد که گفتیم
 و پیروانش نیز همان دیدند که پیر و پیغمبرشان دید - و مانی در
 نقاشی ضرب المثل است - و از مهارت او در اصول و فنون
 این صنعت چیزها گفته اند - از جمله گوید با انگشت خود
 بی اسباب دایره کشیدی که قطر آن پنج درع بودی - و چون
 با اسباب هست محیط و مرکز دایره را می سنجیدند همه حای آن
 درست و صحیح بود - صحت و یقین این خبر را که میدادیم -
 اما در استادی مانی در صنعت نقاشی حرفی نیست - و زبدیق
 که رآدقه مسوب مان است از رمان مانی شایع و ابتدا شده و
 در اینجا تحقیق اینقی است که از آن صرف اطراف ^{بهرام} جابر نیست *
 perfect

یست و دو ماه سلطنت نموده - و سهر رام هرمر را در
 وسان احوار او ساخته و کتاب و مصالح بسازیده منسوب مانی
 بادشاه است *

✽ هرام ن هرمر ✽

حره ن حسن گوید - در امام هرام ن هرمر مانی گرفتار
 و دستگیر شد - پس از آنکه دو سال باطراف منگربخ و در
 اصاع^{اصاع} بهان مسد - هرام عالم را جمع کرده بر آن داشت که
 ما مانی ساخته کنند - پس از گفتگو^{مستند} آدله ورا ملزم نمودند -
 هرام حکم کرد او را بکشند و بوسن را بکشند و برار کا
 کردند و بر در یکی از دروازه های حندی ساور^{ساور} و بختند *
 نگارنده گوید در احوال ساور گفتم که مانی تناس ظاهر شد و
 دعوی موت کرد - و ابتدا ساور باو^{مستند} گروید و بعد از مدتی
 عوس باز گشت نمود مانی بهندوسان رف * امك^{امك} مرید^{مرید} آلتو^{آلتو} صبح
 گویم در آمدند که مانی ان^{ان} مدك ساگرد ماردوان از بر
 ساور از ارا^{ار} گریخت - مستند^{مستند} بعضی از مورخان از را^{را} کسر
 ظریم بلاد هند گردید و از آنجا برکان و حتا^{حتا} رحب کشند و
 کار او در آعدود^{آعدود} بالا^{بالا} گریب - و در آییای^{آییای} سرناری^{سرناری} در
 کوهی دید ما^{ما} و هوا^{و هوا} حوس و حسمه آب - و بر^{و بر} مکاله

هرمز که هم فرزند من است و هم از نژاد مهرک شاهنشاه
ایران شود *

هرمز در پادشاهی می شود و حکومت خواهد کرد - و در
کار لشکر داری کوشی تمام داشت - بدو همان رتبه داده
شاپور که سوار سواران دارد و او می رود و خود پادشاهی
کند - هرمز باید و دست خود را بریده بود بدو فرستاد تا
دروغ بدو بگوید که هرمز بود - به در آن کسب که عضوی کم
داشت پادشاهی برداشته باشد - شاپور برای هرمز بیست داد که
اگر تمام بیکر شود را قطعه قطعه کسی آخرین قطعه مد از من
پادشاه ایران است *

گویند یکی از سلاطین هند او داشت که اگر فلان متاع
خری بس از چندی دو برابر فروشی - هرمز گفت لی - اما
چون پادشاهان باررکانی کنند باررکانان چه کنند

ابن اثیر گویند - چون هرمز پادشاه شد عدالت پرداخت
و راه میان خود را پیش گرفت و راستی پیشه نمود و مدت
سلطنتش یکسال و ده روز بود - و ستاق رام هرمز را او آباد
کرده است

مسعودی گویند - هرمز ملقب بدلیز بوده - و یکسال یا

و تاج طلای سرکنده آمد - در حالتیکه در دستِ واسن بره
و در دستِ حب سر و سوار بر سری است * اگر مورخین
عمم نوشته اند هرمن از تطن دحیر مهر است - و مهر یکی
از سلاطین فارس بوده - چون اردشیر او را نکست بعد ها
مدحمن ^{دحیر} باو خبر دادند که شخصی از برادر مهر ^{دحیر} و اورنگ
سلطنت اراک خواهد بست - لهذا اردشیر در قطع سل مهر
اصراری داشت - دحیر مهر از برین اردشیر سر به بیان داده
سازمانی رد - روری ساور در سکار بنه سده بردستان
آمد آب خواست - دحیر برای ساهراده آب آورده صید دل
او را ربود - ساور گفت نامن ما تا بورا در حرم سرای خود
حای دهم - دحیر گفت من از بست مهرکم و از اردشیر
مدرسم - ساور قسم خورد که ازو خبری به اردشیر نگوید -
دحیر با ساور آمد - و ساهراده و را بری گرفت و هرمن از
صلی او و بست ساور قدم درین جهان نهاد - سالی چند چون
نگذشت - روری اردشیر بمحله ساور آمد سری ریا و
رو مند داد - از نسین رسید - ساور سرگذشت را راسی
رای بدرگفت - اردشیر - اد شد و هرمن را نوشت و گفت
سکر خدای را که گفتم ساور - از ساور محبت سوس -

حل مسد

ایستاد است *

این است منویسد - در حال نکریت میان دجله و فرات
 سهری بود موسوم به حصر - و ناسامی داشت که ورا ساطرون
 منگند - و او از حرامنه و از طایفه فصاعه بود و اعراب
 او را صرون منامیده - و او حرره را یعنی بنی نلاد و اراضی
 واقع بین دجله و فرات را در محراب ملک خود در آورده -
 و لشکر بنار جمع کرد - در وقتیکه ساور در حراسان بود
 سواحی عراق عرب دست اندازها کرد - چون ساور از
 حراسان باز آمد و طیلول ^{عنصره} صرون بداشت - فزون به حصر
 کیده آرا محاصره کرد - و آن حصار ^{هنگامه} چهار سال تا دو سال
 طول کشید - و گستاخ قامه میسر شد - و صرون دهری
 داشت صهره نام که از سرو و ما و بل در نگوی گرو میبرد
 در بومی که آن حنبله نساد ران افاده - حسب الرسم نامادی
 بیرون شهر آمد ساور را دید - و چنانکه او از تمام ران در
صباح منگند ساور هم میان مردان نامی داشت - هر دو
 هم مال سدید و مهر ورزیدند - و مخله آن دهر که ذکر
 آن در ادوای ناکر است - ساور حصر را گرفت و صرون و
اسام او را کشت و دهر را دو شهر و - و ع المر از نلاد

بازیچه اش کردم -

(دوم) آنکه در وعد و وعید تخاف را هرگز حایز

ندانستم -

(سیم) آنکه حنگ کردم برای فایده نه از روی هوای نفس -

(چهارم) آنکه دلم را جذب کردم بمحبت بدون کراهت

و بترس بدون کینه -

(پنجم) آنکه عقاب کردم سرای گناه و حرم نه از

جهت تغیر و غضب - *punished*

(ششم) آنکه همه کس مابحتاج *needful* او را دادم بدون آنکه

کسیرا بخیال چیزهای غیر لازم اندام و مبتلا به المیة تحمل و

تعیش بمعنی سازم *

army *armies*

شاپور را اصراب شاپور الحدود لقب داده - چه حد در

صربی بمعنی لشکر است - و چون شاپور لشکری بیشمار داشت

باین لقب ملقب گشته - و در فارسی او را نرده گفته اند - یعنی

اهل برد و ورم - و شاپور خود پسرش هرمز را در حال

حیات ولیعهد کرد و کلمات متین ازین پادشاه ریاد نقل نموده اند *related*

و از سخاوت او چیزها گفته * و از نوادر عهد شاپور بن

اردشیر یکی داستان اوست با پادشاه حضر - و شرح آن از

سهار سآمد و حکامی داسپ * و بعضی از مورخان عجم که از
اکابر گردنکشان قوم هلم رفته - این کار دست را بساور
دوالاکسای دست داده - و الله فایب اسباب کار و حال دوره
علی این امرین شد - و گر نه از ساور بی اردشیر تا ساور
دوالاکسای جنگی را است *

معدودی در مروج الذهب میگوید - مدب سلطان ساور
بی اردشیر بی سالت - و بعضی بی و یک سال و پس ماه و
هنگام روز بوسه آید - و او با ملوک عالم جنگ ها کرد و
رسامها آباد نمود و شهرها ساخته - و در انام او مانی عباس
معروف ظاهر شده بدعوی سوب برداشت - ساور دین خوش
را واگذاشته بیرو او گشت - سوز معتقد و از طاعت بی -
بی از اعتقاد بردان و امرین دست کشید - لکن از مانی
مخوس رجوع نمود و مانی عهد و پیمان * گویند نادر دین
ساور بوسه من رسم و را بر تو را در دست مدب و نگهداری
لکر و سار امور میداده ام - و منخواهم همان طریقه را
اختاریکم - را آرا من * ساور در جواب بوسه بی
معدی بطلب دارای این مرتبه شده -

(اول) آنکه هر سه امر را من کردم جدید و آرا

نصیب شد - بعد بطرفِ شام راند و بسیاری از شهرهای این
 مملکت را گرفت - و پادشاه روم را در اطاعت محاصره کرد و
 او را دستگیر نمود و با جمعی آورده در حدی شاپور سکنی داد *
 نگارنده گوید - پادشاه روم - که صاحب تاریخ کامل
 میگوید دستگیر شاپور شد - ^و والرین قیصر رومیة الکری میباشد *
 و باید دانست که شاپور چند بار با عساکر روم مصاف داده و
 ابتدا رومیها غالب میشدند - آخر الامر در یکی از جنگها شاپور
 خیانت یکی از همراهان والرین این امپراطور اسیر و گرفتار
 چنگ قهر شاپور گشت - و الحق این پادشاه ساسانی با قیصر
 روم ^{برسم انسانیت} رفتار نکرد - هر وقت میخواست سوار شود
 می گفت حمایل ^{امپراطور} امپراطوری نگردن والرین بدست می انداختند
 و او را نزدیک اسب شاپور حاصر میکردند - والرین پشت
 را دوتا کرده شاپور با ر پشت او میگذاشت و سوار اسب
 میشد - فی الحقیقه امپراطور روم برای شاپور کار رکاب میکرد *
 بعد از چند سال که این حواریا ^{پادشاه} پادشاه داد - رنده ویرا
 پوست کند و پوستش را در معدی آویخت و دانشمندان ایران را
اندالهر ^{در ریز} در ریز ^{خجالت} خجالت رومیها گذاشت - و اگر از شاپور این
 خلاف مردمی و حوامردی دیده نشده بود از سلاطین نزرگوار

مَسان و مَسان رُسای بررکی است مَسانِ نَصَره و واسطه که
 صه آرا بر مَسان منگفته اند - و مرور ساور از شهرهای
 عراق است و در عربی آرا آسار منگوید - و آرا اندوساور
 شهرست در حورسان و آرا عرب کرده حادی ساور گفته اند -
 و اندو اسم انطاکه است - و آرا می شهر از - پس می
 آندوساور شهر از انطاکه مسود - و کل ساور معلوم میکند
 که شهر مَیوَنَمانِ بادسار میباشد - سای این شهر شکل نطع
 سَطْرِیج است - در داخله شهر هفت راه تا سارع تا حناان تا
 هفت را دیگر تقاطع ^{intersect} میباشد - و در ارمه ساعه رسم بوده
 است هر شهر را صورتی معیّنه اند - چنانکه شهر سوس
 را صورت مار ساخته و شهر سوسو را شکل است - و در
 کتاب "صورالملوک" صورت ساور را ماسمار آسای رنگ و ازار
 سرخ گلدار و تاج قرمز و سر ساخته اند - در حالتیکه اساده
 است و بر مدب دارد •

این اثر در کامل گوید ساور رومها را در نصیبی محاصره
 کرد - مد امری در حراان حادث شد که بوجه او بدام طرف
 لارم ، د - و ف و مار آمد و بر مدیب دست ناب و حمی
 را کب و نهی را اسیر کرد - و ع حیرتبار در اعما او را

انتخاب

ارکباب

تاریخ سلاطین ساسانی

که طلقه چهارم از

ملوک فارس

موده اند

چشم گشودم جمعی از هموطنان خود را دیدم که دورِ مرا گرفته
 دو چارهٔ بی‌هوشی من هستند - چون ملتفت شده و بخود آمدم
 هر دو فرزند خود را کشته دیدم - و من بدبخت جان سخت
 هور با اینهمه مصائب و نوائب زده ام - و ای کاش که من قبل
 از آنها مُرده بودم تا این تیره روز میدیدم - و نا اِجالت
 حاسوز می بودم * ناری حنرال (هاولوک) سردارِ انگلیسی شهر
 را تصرف کرده بود - بعد از چند روز مرا از کان پور به
 اله آباد و از آنجا به بارس و کلکته فرستاد - و از آنجا کشی
 (کلومو) نشسته بفرنگ آمدم * این سرگذشتِ ایام سحقی و شرحِ
 روزگارِ بدبختی من است - و از آن این حکایت باز گفتم تا
 عِزّتِ دیگران شود - حاصه آنان که عریقِ بَخارِ نعمت و قرینِ
 رُفاه و سعادت هستند از شکرِ آن غنات بورید - و بدانند که
 که دستِ قصا در طرفهٔ العینی میتواند خداوندانِ نعمت را از اوجِ
 عزت به ^{سقوط} حَصِیضِ دلت کشاند - و اربابِ دولت را از بسترِ غنا
 بجا کسترِ فنا نشاند *

تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَبْدِلُ مَنْ تَشَاءُ

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ

ردگی نمیکردم - اما ما وجود ایهه سفارسی که نانا صاحب ما
 کرده بود که از آن منزل مطلقاً ما خارج مراوده نکنم - باز
 بعضی از ریهای انگلیسی سُکی و مخت را از دست نداده ما
 خارج از آن محوطه محصا مکانه و محاره نمیکردند * بعد از چند
 روز بواسطه حواسن مکاتب را ندگی سه از بیرون بدرون
 حیات می انداختند - معلوم شد که عساکر انگلیس فصول نانا
 صاحب را شکست داده و عسیر سناهیان باقی شهر را حالی کرده
 خواهند گریخت * و فردای آن روز صدای ریاد نگوس ما
 رسید که معلوم بود در سهر مک آسوپ و اتلای است * درین
 بین ماموری از طرف نانا صاحب به احصار چهار هر از ریهایی
 که ما بیرون مراوده و مکانه داشتند آمده ما خود برد - درین
 آنها به بیرون همان بود و کشته شدن همان * ازان پس اهالی شهر
 به محس و مامس ما حمله آورد آخا را احاطه کردند - و از
 دیوار حصار وارد محس شدند - اول کشته شد آنها اساد
 درین بود که بسر بکسر سنای مسای کسه شد - از آن پس
 باز ساری مسان و سورری گناستند - درین هنگامه دحر و سرم
 بر هلاک رسید - و مرا صفت دست داده برمن اددم - دیگر
نداسم سه شد و چند ساعت ر سالی نحو بودم - و می

ما همه را در مکانی که صاحب منصبان انگلیسی هنگام امنیت در
 آنجا جمع میشدند حای دادند - و اسباب آسایش و لوازم
 معیشت ما را فراهم آوردند - و ما قدغن کرد که از آن محوطه
 خارج شویم * اول باری بود که من این شخص را دیدم -
 هرکس هرچه در حق او بگوید خود داند - ولی من درین
 قتل که واقع شد او را متّصر نمیدانم - حوائی بنظر آمد حمایت
 در سه سی سال - روئی کشاده و دلی ساده و قریحه خوب
 داشت - و هیچ شبهه درین نیست که اگر ناعیان اطاعت او را
 مینمودند یقیناً این قتل و عارت روی نمیداد * و حمة این نقض
 عهد آن شد - که حنرال (هاولوک) رای استحلاص حنرال
 (وایلر) به نزدیکی کان پور آمده بود وقتی که ما بکشتی اشسته
 عازم اله آباد شده انبار باروط که در آن مرصحنه بود غفاته
 بدون اینکه جهت آن معلوم شود آتش گرفت - هندوها گمان
 کردند که باز جمعی از انگلیسیان بحیال مدافعه و محاصره در آنجا
 مانده و بیرون رفته استظار و رود حنرال (هاولوک) را دادند -
 این بود که حکم قتل تمام ما دادند - و بعد که بیگناهی ما معلوم
 شد ما صاحب جمعی از ما را که کشته شده بودیم بحیات داد *
 درین پانزده روزیکه ما در زیر حمایت او بودیم در کمال رفاهیت

سغان از ساحل حرکت کرده توسط رودخانه رسید - من سکر
 نارینه‌ای را بجای آوردم - که اسك دیگر از طوفان حوادث
 حبه ام و به سینه محاب نسه - انادی اعادی از اطلال و
 بعدی کوتاه ماند - و آب رودخانه مناة ما - با آهوم عبود حایل
 آمد - که تا کا ددم از عن و سار بومای آسار محاسر کسی
 ما سلك سد - و جمع ریادی از همراهان ما هدف - اجه های
 بوب گردیدند - و بلعه ها یکی رسید - دلمای ملاطم گردید -
 ردك بود عرب دریا سوم - که از حسن اقصای باد ما را
 ساحل انداخت • من با دحر و طغام از کسی سکه بیرون
 آمدم - البته قصص اسوانه من در دفتر وقایع نگاران سد
 است • من با طملك و دحرم در کنار رودخانه منان ریگها بر
 روی رمی اوقاد و من عمرک داده - هر آن منظر بودم که
 طالبی از ماعنان حرمخوار - ما ناخته سرهای ما را از بدن حنا
 سارد • من از کالو خوف جسمای خود را به بودم -
 درون اما اما صاحب ما جمی از صاحب مینان سوار وارد
 سد - و سلك از او سها بالتمام در یام رفت - و اما
 صاحب همه ما را حلو انداخته ماند اسرا بهر رد • ما عددآ
 از دكور و اناب وارد از صد و هفت نفر بودم - فرمان داد

این واقعه در بیست و هفتم ژون بود * بیست روز بود که نانا صاحب
 این سردار انگلیس را در بند محاصره داشت و آذوقه انگلیسان
 قریب با تمام رسید و خود جنرال سحت محروح شده بود - و
 بعد از چند روز توقف در مریضخانه چون کار از همه طرف
 سحت و خود را دو چار ^{بسیار} مساوی بخت دید ناچار تسلیم شد -
 مشروط بر اینکه خود او با قشون انگلیسی که در معیت وی
 بودند از آن مأمس بیرون آمده ساحل گنگ رود - و در
 آنجا کشتیها برای آنها حاضر شده همه را سالملاً به اله آباد رساند *
 من شرح تسلیم شدن جنرال (وهار) و امی نگارم - زیرا که
 الله وقایع نگاران و مورخین مفصلاً نوشته اند * همیشه در سرگذشت
 خود را می نویسم - که روزی که با یستی از آن مریضخانه بیرون
 برویم - من و اطعالم را در يك اراده رو بسته نشانده سمت
 ساحل رودخانه که قایقهای زیاد در آنجا حاضر شده بود حرکت
 دادند - و چون نانا صاحب عهد و سوگند یاد نموده بود که
 با صدمه نرساند - از دم مریضخانه تا ساحل رودخانه دو طرف
 راه افواج سپاهی صف کشیده بودند - و پشت سر آنها ^{بسیار} لای
 فاصله جمع کثیری از تماشائیان شهری ایستاده بودند * ما را سالملاً
 به ساحل رودخانه رسانده - و در کشتیهای دادند * همیشه

اقبال سینه سرائی می نمود * دو احتمال جدایی هم نبود نگوس /
ما رسیده کم کم دسه سواری بردید ما سدید * ما خود را دیا /
نی راری بهان ساخته اطر طرف سواران انداخته دیدم نکیسه /
سوار که * بناً از سماء هر شهر بودند * نوری از جلو ما /
گذشتند * لحظه نگذشت که از های آنها دسه سوار دیگر /
رسیدند * حالا در مواقع بدیعی هوس و فراسد اسبان از امام /
سعادت و رفاهت پیسر است * ما حتی اسباط کردم که دسه /
اول از ساهندان ماعی و دسه ثان - اران انگلیسی بودند - چرا که /
برمان انگلیسی نکم می کردند * ما خود را مطمئنان دلب بردید /
آنها رسیده بران انگلیسی ما آنها نکم کردم امام - واران از سدید /
صدای ما دیمه * واحد اسادد ما بر شندل اختیار سرج حال /
خود را برای آنها سان کردم - و اسم خود و سوهر و طاعه /
خودمان را به صاحب منصب این جماعت گفتم - و حمیری از اصل /
و است خود بهمه بدانسم * همسکه مهمند ما مردمان بودم مایرون /
و آروان دامت ام - علی الخصوص که داسب داماد من ما او در /
ما اوج صاحب منصب بوده - واسی شد که ما را ما خود برد /
حیرال (و هلی) پیرد - و والسال هر يك از ما را سواری /
برل گرفته رفتند تا فاحل ماس حیرال (و هلی) سدیم - و

برین مهربانی و اشتیاق قدری آورده . اس اس هم با آمدن و رفتن
 کردند . آفت ما بسیار شدیم که چرا هیچ نوبت و وقت را
 بمع قیود سه گانه نوبت آرد و خود خود در هر روز
 بزرگ روال بود و ما درین رتبه و حال که در آن
 وقت شاه نه برده و نام بر روی تو کشیده و شوی زودتر
 خود را بگذارد . تمام به نحوی محسوس شدیم همه هیچ
 زیبایی در محراب بهایم و آخر قریب به سی روز در آن
 های مطالای مساجد شهر را زانوی کرده - روحانی شد
 ماند یک ازدهی دردی از بهلوی ما سرای داشت . چش ما که
 نمازهای مساجد و قرب مساجد بگذرد . از شدت روح
 نمیتوانستیم برای خود ایستاد . که کم عوا باریک و حریت
 شوق رایل - و از اطرار ما این سلام و آثار سلامت و
 امنیت و رحا و رفاهیت محو گردید . از شدت خستگی باهای
 ما از رفتار مانده بود - بی اختیار بر روی عانیهای شرا افتادیم -
 مؤذیکامچی که غالب اوقات درین مواقع استراحت برای رفع کسالت
 روح و تنی نی ایک خود را از جیب در آورده تا هنگامهای انگلیسی
 آخر همه سرانی می کرد - امروز مثل اینکه آثار نکبت قریبی
 اعمده و سختی کرده باشد - خاطرش کدر بود - و طبعش

راحه بیرون عمرتم * بالاخره روز چهارم حرکت از کاروالسرا
 نمودم - اولم طلوع آفتاب آنها به سمت اله آباد و ما بطرف کانور
 حرکت کردم * اما تا ردیکی کانور هیچ عینداسیم که تا صاحب
 معروف که میرالتاس و وینس بکفره از طاعنات مالک کانور
 و مصافق آن سده است - و حوال (وهر) را که همه
 امدواری و استلیم ما آن بود - در مرصحاته نظامی آن سهر
 ما معدودی از عساکر انگلیسی محصور ناسه * اما وقتی ارس مرحله
 آگاهی یافتیم که بدو فرسنگی سهر مرور در حوالی گنگ
 رسده بودم - و سک وضع عربی فی الواقع که مثل خاری طاد
 و نسانه سلامت و سعادت بود - سناهندان تا صاحب ما را سافه
 بودند - چرا که چند قوچ از سوار هندو و مسلمان در سواحل
 گنگ پیوسته می گشتند تا فرنگیان را که مرم کلکه و اله آباد و
 سارس از سک بواسطه کسی عور نمکند دستگیر و اسیر
 نمایند * بعضی از دهستانان ما اسکه هندو و مسلمان بودند - بر
 عرکی ما رحمان آمد گفتند - دسار نکاور بود که اسباب
 هلاکت ما موجود است * عجمانه روری چند درس ساحل
 رودخانه گنگ که بی رار و حدیث است سها و منواری سوند -
 تا به پیدای شب سار و سناهندان آن گرودار به مسود - و علاوه

و همه ساهندان از خواب برخاسته اسبهای خود را مبار نمودند
و دست و روی خود را سب و شو داده عباد موصوف
حوس بخا آورده از آن بس را افتادند - مدون اسکه هنج
ملقب و منصرف ما سوبد * و يك ارايه از ارايه ها سکه ان
کاروان عار بدیخ ما خود آورده بودند - آنها از مسئولین
خودسان که در وصف عاقله ما سرانان عروج امکنس کسه سده
بودند - باز کرد از عتب سر خود می کشیدند - که خون
رودخانه حنا رسدند بر حسب رسم و عادی که دارد رودخانه
مرور بیندارد * و قنکه اطراف کاروانسرا از وجود منحوس
ساهدان حالی شد - کی از رتان تارل دسا با گف اگر مصمم
مسافر با ما باشد سم الله - و الله میداند که خون هندوها
سب با رعای مخصوص دارد - ساند بواسطه همراهی با ما صدمه
و آسیبی بها بر رسدند * گفم بی حدس است - ولی بها به
الله آماد مبرود و ارس بها به الله آماد - صب فرسک مساف است -
اما ما ما م سهر کارور بودیم که از اعما تا آحا راده بر دواورده
فرسک را صب * راهه ما گف ما را در نه آماد مانس و
معدی است - که هرکس بد آعما را ماند در مهربان و اما
خواهد بود * گفم بی اما در کار و در حرک (و هار) است -

خود را بدر منزل و مأمن خودمان رسانیدم - و آهسته در
را مار کرده املالرا آواز نمودم - جوانی شبیدم - مکرر صدا
ردم - نفسی از متاعسی بیرون بیامد * گفتم دبدی بگم و حشبان
را باین مأمن هم برده و مرا بداغ فرزدانم متلا کرده اند *
اما باز از ترس اینکه مبادا باند تر صدا کنم - و صدای نگوش
یاغبان رسیده قصد اینجا را نباید ساکت شدم - و قدری بیشتر
رفتم - عوداً آواز دادم - ایمرنبه جوانی شبیدم - قدری قائم آرام
شد - آهسته پرسیدم که غیر از شما با شما درین جا کیست - معلوم
شد - که دوزن و دو طفل دیگر با آنها هستند - نهایت شاد
شده با آنها سپردم که تا صبح صدای نکند - و وقت طلوع
آفتاب منتظر من باشد - و من با اطمینان قلب و فراغت خاطر
مراحت کرده نزد ران راهبه رفتم * شبهای هندوستان بر خلاف
روزش سرد و رطوبتی است - ران تارک دنیا را دیدم که از
سرما میلرزیدند - هر طور بود این شب پر شر و شور را که از
روز نشور پر هول تر و طویل تر بود صبح کردیم * قاتلین
سنگدل پهلوی مقتولین خود منزل ساخته با کمال فراغت و
استراحت خوابیدند * آفتاب که طالع شد - همان نظم و ترتیبی
که در قشون انگلیس رسم است شیلور حاضر باش کشیده شد -

باروا سیرا انگندم - قدمی دو ر بداسه بودم که اتم حد موی
 خورده بر رو در افانم - و دست و رو و لاسم آلوده خون
 سد * خون هوا تارک بود و قدم قدم که افتاده - با حار
 شدم که چهار دست و پا راه روم * در اعمال حنالی موحس
 قای * پس آمد - آندسه کردم که مایا اطعام را کسه ماسد -
 و از کمال حسه و برسانی مردک بود فریاد رده ساهان را حار
 کم - که ای پیر جان جو-وار - که ما از سحر لاس هندو کام
 کردند که از جان امات دادد - * جان است - اگر چه ری من
 هم ولی انگلیس برکم و ما سا دست - به دور از منم حناب
 هانم که منم الحاد - خود احق روم * ایوب و منی بود
 که من راه را ساس و حنا ساسی پس گزیده و از دج
 ایدی مات داسم * اما دست - افاده که سحر و داماد
 مرده ما دو مثل هم سد کیه آده و ج اگر نکسار داس
 نکس از دست و د * بی احد - بلکه دیوانه وار داس سیرا
 کسه ده سحر کمر آفر گید که ما منظور ماسد که از دای
 داس * داس دست * داس بی حد من میبود - ما * هم
 امبه مصاب * از حناب * تبه * تبه * مکه *
 دراه ماسد از دج سکه کردد * ایوب * طریق *

بطرفِ مرد سپاهی محروح روان شد - منهم بآنها همراهی کردم
 و سر وقت محروح رسیدیم - زخم او را ممکن‌ال‌علاج یافتند -
 فوراً آبى طابیدند که خون را شسته مشغول به بنجیه ردن و
وصله نمودن دهن رخم شود * در این یں من فرصت را
 غیبت شمرده برای تقدیم ایحدمت سبوتی برداشته دو سه مرتبه
 بسمت چشمه رقم و آب آوردم چنانکه مادران را برای
 فرزندان خود عادت عمخواراست و حالت بیقراری * سایر سپاهیان
 و همه طاران او که همه حاضر و ناظر بودند - اطر بدین خدمت
 مادرانه من که فقط از روی اضطرار بود قابضان من رقیق
 شد * اما محروح بعد از ساعتی نفس ناز پسین را کشیده جان
 بجان آفرین تسلیم کرد * و از عجایب اتفاقات همان سرکاری بود
 که کشیش را آزوده بود * همیکه سپاهیان مأیوس از حیات و فیق
 خود شدند - از دور او بیکسو رفتند - کشیش فریاد رد که
 این بی ادب کور ناظم بود که میخواست خدای مرا به بند -
 و صلیب را از گردن من لعنف بیرون کشید * در ردگانی که
 دید - پس اکنون او را غیل تعمیدی داده نزد معبود خویش
 که دانا و بنیای هر کم و بیش است هرستمش تا حروت حق
 را به بند * من وقت را غیبت شمرده آهسته خود را بدرون

بران راهه صدمه رساند - و کس را بر سارارد -
 آگوف ^{تحت المهر} جدا در صدد نمائش آنها را آمد ارس بل رس
 مارسان داس * من بواسطه سرمای سب و هول و نف تم
 در لرس و فام در طس و فم از دوری و عری از حال
 اطفال پیاب و فرس اضطراب بود * منظر وف و موع بودم
 که آن وحشان بخواب روید - تا آتوب بدرون کاروانسرا داخل
 و ردك اطفال رفه ارجال آنها اطلاع و اطمینان حاصل کم *
 در بحال و حلال لحظه از اندیشه اطفال می آسودم - که ناگاه
 رای ^{سپید} ^{مقصود} ^{و سبای مخصوص} ^{رج نمود} * یکی از سناها
 که هنگام حورری ^{سپید} ^{مقصود} ^{و سبای مخصوص} ^{رج نمود} ^{سپید} ^{مقصود} ^{و سبای مخصوص} ^{رج نمود} بود - و حور
 ماسر ^{تادان} ^{او آن حاری و او به من اقتاده و رهاس او را}
 مرده انگاشته بحال خود گداسه بود * مدتم بکمره
 - - - - - از سبای رحاسه مراد کرد که من به مرد ام - اگر
 حراحی میدهد و رحم مرا می لب امید است که حتی
 سلامت در ماردم * اما حراح این روح غاب بود - و
 سارس م علسی از حراحی داشتند * سارس الحیا اتحی
 به راهان شد * از به امیر رحام و سبای مدعی اساس
 بر روی مریسی و بخرواح * کس را دو هزار دین راه

روم - و قابض را آرام کرده نگوییم - از مسکن خودشان که امن
 ترین مسکن است هیچ بیرون نیایند - و فریاد و فغان نکنند - و
 آهسته دست بدنا برداشته نجات خود را از خدا مهلت کنند -
 که چون بیگناه و پندمند و دانا نکته و بُرجم - شاید سوء قضا
 را بدنا از خود دفع نماید - و چندان اضطراب برند که این سباع
 آدمی خوار و آدمیان دیو گردان از خون دیگران سیراب شوند -
 و آتش عصب خود را فروشانده بر آتش کنند * باری خیالات
 و تصوراتم همه مانند خیالات بجایی بود - چه نگوییم که بر من
 چه گذشت * درین ای تاریکی شب جهان را فرد گرفت -
 و من هنوز برای اطمینان امایت مشوش و پریشانم - و هیچ
 نمیدانم که آنها هم مثل سایرین در خون خود غاطیده یا هنوز
 بدام احل پیاده اند * سپاهیان یاعی آمد از فراغت از غارت
 در حلقه کاروانسرا آتشی افروخته روشنائی آن تقسیم عظیم
 میکردند * من با زبان تارک دنیا و کشیش با کمال پریشانی در
 گوشه طلمانی نشسته تماشای حال و احوال آنها را مینمودیم *
 سرهنگ آنها در گوشه اشسته ساکت بود - و مطمئناً داخل
 کاروانسرا شد - و شریک در ^{حیات} حیات آنها نگردید - ولی
 مسامت آنها هم نمی نمود - مگر وقیقه سپاهیان خواستند که

حرا بدن بکیت می افتادم * ساعنان گفتند * حق است -
 ماند نکان نکان از جلو ما نگذرد - تا حامه و لاس سها را
 حسحو کیم * رتان قارل دسا بل مک گدسه طاعنان دست
 بحیث و بل آنها رده حری سافتند تا بوب بن رسد *
 لوران لوران پس روه ما اسکه بالناس اهل بلد ملنس بودم - مرا
 سناحه ماطاق عثم واتند * کی از رتان راهه گف ان صعه
 عماره را رها کند - عظمم چه سد که ما آهه سناوب و سید
 عمل دست از من باز داسه رهام نمودند - و ان سود حر مست
 ردتان و حدر آسای * حال که خود را در کتف حمایت آن رتان
 در امان نام - حنالم مئوس و ریان دحرم و سرم سد - که
 آنا به ر سرریان ساند - و آکئون در چه حال ماسد * از ان
 اندبه تال بودم که مادا آن مدحمان از عیب من مضطرب و
 عتاب شده محسوسی من از مامن خود بیرون ساند - و اگر
 حسی کند لامعانه طعمه مع سدریج و حمان حوحوار خواهد
 سد * اما حکیم که دسرس نامها ندارم * ما حرد میگویم خدا ما
 حرا من مک - بیکداری عثم که عطف فرزدان مهرم روان
 کم - و آنها را از حاده آنا سام * ما ور سیدی مسم
 که از رر نامی ان وحسایر بود عور و بزدل الحسام

گرددند - و درود الهی بر نفسانی - و در اول وقت آمده - و بعد
از نماز به روشی شد - حساب بود (چون) که عدلی
آیه را خواند شد - و در هر روز - و در هر وقت - و در هر حال
و آیه را مشغول بود - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
خود را - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
سدا کردند - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
که از سر حوض انبیا پیروی نمایند - و در هر وقت - و در هر حال
که - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
پس شنیده - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
نمود - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
چنان احسن است - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
مال - و در هر وقت - و در هر حال - و در هر وقت
روای ادیان و مال اگر سببه مسوویت دانستند - و در هر وقت
چنان خود بر سر کار دین نمی دانستند - و در هر وقت
شریعت و اعلای کلمه دین فولان مؤثر نمی افتاد - و در هر وقت
سباهیان یاعی دانستند که ما از خون شما میگردیم - و در هر وقت
اینکه هر چه مال دارید بر سر دین تسلیم ما کنید - و در هر وقت
زدند که ما را می کنند و مال کجا بود - و در هر وقت

حاضر داخل اطاق محروجن سدم * (بول) کس را ددم که اسباب
 عباد و سجاد طاعت خود را از جورجن حرمی در آورده
 بدارك (من) می بار جماعت می بندد * بطریقه بار برای من
 طریقی تازه بود - چرا که من مذهب رومانی داسم - و آن
 کس به آیین کاتولیکی عازم ادای فریض بود * اما چنانکه ذکر شد
 چون مقصود اصلی سائس مقصود نگاه بود - گاهی را از خود
 دور کرده هرگز جماعت سدم - و همه بطریقه کاتولیکی را تو رده
 کس را مقتضای حوس ساخته نگار فریضه پرداختم * در این
 بار بودم که یکی از اسبهای شاهان باعی از خارج کاروانسرا
 آثار سپه کشدن آورد - اسی دیگر بر سپه کشد - بکمره
 بام اسان شاهان چنانکه عادی دواب سای سپه کشدن
 گذاشتند - و از داخل کاروانسرا اسبهای ما بر ما وودانکه
 پور آنها سه بود هم حسان - اب دادند * - اران ایضا
 بکمره حرکت کرد در کاروانسرا را سکه دو دهم از
 رهای تارک دسا که سپه آنها وهد دور کرد و سب مر از آنها ما
 سمرهای کشده - وارد امانی روح سدد - درحالی که کسی
 مسئول بار و شتاب حداثی سا بود * سپه ایضا
 در آمد طاعت را از کمر کشده بکمره سپه کشد حالی

هندبست که من در آفتوح صاحب منصب بودم * ازین خبر
 وحشت اثر دلها طپیده و رنگها پریده عمر که را دیدم در کار
 وداع جان بود و انقطاع از جهان * باز در آغیان مرا ابدی
 بود که این دسته سوار بعد از آنکه مراکب خود را آب
 داده و ساعتی از زحمت راه بیا سودید - راه خود را گرفته
 خواهند رفت * اما نه چنین بود - رحل اقامت افکنده میجها
 بر زمین کوفته و دواب را رین و لجام گرفته حل و افسار
 کردند - و آتش افروخته بطبخ غذا پرداختند - معلوم شد
 که شب را ماندنی هستند * شهای هندوستان در زمستان و
 تابستان بواسطه قرب بخط استوا دوارده ساعت تمام است * آیا
 دوین دوارده ساعت شب که اینجماعت اشرار بیرون کارواسرا منزل
 دارند چنین خواهد بود که یکتس از آنها از روی هوس قدمی
 بیرون کارواسرا نگذارد و ما را نه بیند ؟ یا در طرف اجمدت
 از ما و چهارپایان ما که در کارواسرا هستیم صدائی بیرون
 نرود و بگوش آنها نرسد ؟ امودالله - باری ساعتی گذشت و
 از طرفین صدائی نماند نشد - من قدری امیدوار شده و به صحن
 کارواسرا آمده طفلم را دیدم که با سایر اطفال در بازی بود -
 و دخترم را یافتم که با اسوان دیگر صحبت مینمود * آسوده

اسبا و گاوها را محکم نسیم - که اگر این سواران از سناها
 ماعی ناسند به از ماران ما - و الله مادنا هم داخل کارواسرا
 نسنده در برون منزل خواهند نمود * مادنا سپه است با صدای
 گاو آنها را ملتفت بر وجود این جماعت در کارواسرا نماید * از
 آنجا که شخصی مادانکه در بحر نعمت و سعادت معیور است
 سوسه در جواب عتاب و ضرور است - و خون گرفتار هست
 و دو خار نکستند - همواره جسم و گوس دلس مار است - و
 ناحوف و احتیاط انبار * من در میان سارن خون پیرید اسلا و
 بدیخی اختصاص نسیم - و خطرناک حانی و سوانح ناگهانی این
 امام را سر دند بودم - دلم فراد و آرام نگرفته با آن دو
 قرکه ناسان در بودند در فراولی و دیده باقی سرکت نمودم *
 سرم (ویل) با دو سه طفل کوحک دیگر در محلی کارواسرا
 ماری منکرده - و دحرم با زبان مسول محبت و سرگدسب
 حوادث زمان بود * د دسه نگدسب که آن عمام باسی فرمادی
 رد خود را از بخازی در نعمت اذاحت * رسیدم سه روی داد
 راس از دهن شد آمد بود - و رنگ و حساس برید
 رعبه بر اندام اسناد * با کمال وحشت و استلزل بدون اینکه
 لاس حوان دهد رد رقتا دوده فراد رد - که این حال وح

سپاهیان نامی را از حسن و حسن ما آگاهی - در منی شراکت در
 باب و نارت آنها را پسر و پسر یا پسر و پسر - پس این و حسن
 اثنای شعر - که بود نه رفاه - و ما را خوش نموده این تفریق
 و دغدغه خاطر را میزدند * بیرون آب در رود - که شد - آب
 بدر نروم از چشمه بیرون نروم - و این را میگویند آورده و پسر
 کرده - و آب حنک و - چند - و پسر بود و بی دایب پسر
 و مهربان بوده بودند و عدم بدادیم - که شد را در نوبت آب - پس
 و امانت خاطر صبح خواهیم کرد * در حال سرازیری که
 منهدم باب بود - بگفتی دو را بست و ای دیگر را میخواست
 به بید - که خود را بست کنیاده فریدد - که یکدسته
 سوار از دور بیدار شدند * آیا از چه مرزه و کدام طایفه
 باشد - دوست یا دشمن - بیگانه یا اهل وطن - خدا دانات * همین
 قدر معلوم بود که سواران ما اسب با اسب سرخ شدند - اما
 چون سپاهیان مدی و عاقر انگلیسی مر دو سرخ پوشان - تا
 نزدیک نیشدند از کجا میتوانیم بدیدار از انگلیسی تشخص
 و تمیز داد * در میان این جمعیت ما دو - از نظامی انگلیسی بودند
 که رخمی نداشتند - یکی رئیس موزیکان چیان بود و دیگری
 بچاه باشی سواره * این دو را پشت در بقراولی گذاشته و نور

اسوار کردند - چنانکه تا معاصر طهر از صامت و طام
 منتفی در خارج کاروانسرا ناف عسد * مرصاً را در اطای
 خواناسید - و رمان و کودگان و راهبان رك دسا گف در اطای
 حصه - و سربارها و عرواح در اطای دیگر جای گرفتند *
 این کاروانسرا وصفا عمره صفا سینه ر بود تا سرای موانل -
 حون وف بار سد کسی که مسمی به (بول) بود امام کرد -
 و بدون استثناء روساها و کاتولیکها باو اقدا نمودند * بلی حون
 هنگام سد بود و کام عمارگی و محبت - حدای نگاه را سطر
 در آورده خاصه روی سار بدو کردند - و اختلاف طریف و
فروع ^{مسمی} سرنیت سکو بهادند * روبر آسای حال و مراع مال
 بود که عمرکی در راه رسی مانده و حامالی ماند - و کله
 حومه دی را عریق کند * مانی که از طهر گدس حامای از
 سورماها که از علی محلی کوچ نمیکردند - بحوالی کاروانسرا رسیده
 در جلو خانه بیرون ندوی اقامت و اسراحت نموده بدون آنکه متع
 شود که در داخل کاروانسرا کسی عبت راه خود را کرده رفتند *
 اگرچه خود آنها ستمه مد سرور ومانه حطر رای ما بودند -
 چرا که مدداً کمتر ما بودند - و از سلاح حرب و آت
 ملس و صرب و - مری ما خود داشتند - ولی ممکن بود که

و رام ندایس می‌کوشد * به غروره‌الوقتى تمدن تمسك می‌جوید - و خود را با هزار فتنه و شر مَرَمی نوع شر می‌گویند * و با این تیغ آخته - بر مال احبیه تاخته - و اقوام بچاره را که آشنا به دسایس و حیل آنها نیستند گرفتار کند - طام خویش می‌کنند و مقاصد نصایه ار پیش می‌برند * پس باید از ابغرقه ظالمان که گرگی در لباس میشد و دشمنی بصورت خیر اندیش بیشتر حذر کرد - که محبت سالوسی با مردم مانوس و عاقبت انبسی بدتر از ابایس میشود * خلاصه هندوها بعیسویانی که داهب مذهب کاتولیکی هستند عداوتی ندارد - چرا که کشیشان و رهبانان کاتولیکی و رنان تارك دنیای آنها مرصای هندیانرا طامالمرضات الله پرستاری می‌کردند - و اطفال آنها را تربیت و تعلیم می‌مودند - و بدین جهت بود که این رهای راهه جمعی از انگلیسارا اناثاً و دکورا در کف حمایت و سایه رعایت خود گرفته غامنی مرقند - و قصدشان این بود که امشب در این کاروا سراسر برده علی‌الطلوع کوچ کنند * اما برخلاف رسم و عادت - که در این فصل تالستان نباید دو حشرات منزل نمود - بلکه در سایه حدار و زیر آسمان باید بیتونه کرد - این کاروان بدیخت تماماً در دون حشرات منزل نموده ابواب منازل بر روی خود

عساکر نصرت ما تر ملکه انگلستان و امپراطری هندوسان -
 که صفت صولت و سطوت آنها اقطار عالم را فرا گرفته - و
 هیچ دنیای نیست که سواند بر آنها غلبه یابد - عمارت بناها
 بر حورده ارس میماند که محاسن خواهند داد * اما عجب حنالی
 باطل و آندبه حاصل - میسر میسرهای معدود - که درمیان
 حای عباد از حیود هندو راه میبرد ندارد - چگونه امید طفر
 خواهند داشت * و صلاب و صولت سناه - و سوک دولت بادشاه
 انگلستان - کما حکو بلوای عالم و سوریس تمام حای مله عاکی مثل
 هندوسانرا خواهند کرب *
 (اعلم)

یہ جو رسد برسد مل را
 مامہ سدی و صلاب کہ اوس
 مورخکان را جو قند آسان
 سر زبان ر بدو آورد بوس

طام و مداد و ادب عباد اعیان دارد - و طالبان برای سہو
 ران و مساب * را های جدایی خود را با تہاج لسانا حلوه
 دہد * بعضی از سادہ عدار و مردم نا کارند کہ مبالغہ ن آشکار
 است - و کارسان قتل مارت و آحت و بار دار و امصار ماسد
 و حب منول و کار * اما رحن دیگرند کہ لاس بلنس مدوسند

این زنان تارک دنیا هم معلوم شد که مثل ما در متمدنه شویش
 از دهل برون آمده و متمدنشان آفریده است - باقیول
 که آنها روم را سیر مسوین راهبه آن شهر جامع و در راه دست
 اطراف راه آاد رواء شور و اما در این راه و اردوی سبانهان
 باغی بر خورده راه منصوره را مسدود دیده تا سیر سال مرتبت
 بسمت چپ جاده که راه کابور است معطوف - خسته بودند و
 از هر منزلیکه میگذشت چه در راه و برآه و چه در توانگاه
 از رحمداران طامی و قلمی اطمینان مرچه بوده با خود حرکت
 داده بودند و بعضی از رهای دیگر اطمینان نیز از قلنگاه
 مرادآباد و فرج آاد جانی سلامت بدر رده مرکبا نایم بر خورده
 چون عتبر برون بهم پیوسته و دیده از هیچ يك کاروانی از زبان پیر و
 جوان - همه شکسته دل و کسته مو - که و حصار رعترایشان سوی
 اشک گلگون دیده باره دیده - و چشم خونبارشان حر از حال
 سیاه راه سرمه نکشیده - با هایشان از طول و صدمه سفر از
 رفتار مانده - و زانشارا از وحشت غایب یاری گفتار نهاده *
 این زنان بچاره که اسهای مختلف و از هر طایفه و طبقه بودند -
 باره ثبات باره انکار - برخی عجایب برخی عرائس - بعضی ناولد
 بعضی بیولاد - امیدواری که داشتند فقط در این بود - که

ار دلالت راه محاب ما طحرد • ما خود گیم (صفت الطالب
 والمطلوب) ان اُهبان روحانی و راهبان بصراتی را که ما حو
 حوریان هسی ما فرستگان آسمانی رای خود ماه حناب می بداسیم
 در نکت و مدحی ما ما همسر الکه در سد و سعی ار ما در
 مانده بر بودند • معلوم سد که سرباران به رای حراس و حباب
 آما الکه رای اسبحارث و اسباب ار آهاس که سربك در سر
 سده اند • اساجه آما باماً سكه - بهاسان محروح و حسه -
 لباس نظامیان ماره بار - عمامه های سفیدكه بر باد سا هندی
 نحای كلاه سر می بستند ار حو سربان كلكون - و سرها ار
 صرب مع سناهان باعی سگاه - بدن حال حرن انگر می آمدند •
 خلاصه ان كاروان مرسوم و نسوان مهموم وارد كاروانسرا سد وی
 مارا دیدند كه خود را از حجره بر ن انداخته بدامن آنها آورچم -
 و بران انگلیسی ما اسان سخن گفتم • حدی تصور نمودند
 كه ما با جمیع كمری از فرنگانج كه ماں مكان شاه حسه و حو
 ما آنها ملحق سوم موی رای اسان حاصل خواهد سد •
 اما همكه سرگدس به اث و سرج صاب خود را رای اسان از
 گدسم و مهمیدد كه از ما در ان مكی سرك سرك و ده ب
 كی صاب - بدی است كه كاهه ماه محرو و مأوس سدد •

قرمز باشد * و هر چند نزدیکتر میشدند سیاهی مابوس شان
 محسوستر و ما متحیرتر که آیا اینها چه کسانیست و از کجای
 آید * هر چه حدس میزدیم بی نصوص نمیبردیم - و دفع
 اضطراب میکردیم - تا چندان نزدیک شدند که دخترم آنها را
 دریافته فریاد زد - که این کاروان سیاه رخت پشمه شصت نفر
 زن سیاه بختند - که لباسهای اندی دربر و در خط معبر بقطار
 بعضی پیاده و برخی سواره راه می پیماید * و بیست نفر سربار
 انگلیس نیز دو دسته شده از جلو و عقب آنها می آید *
 چون این جماعت مسافت يك برتاب تیر نزدیک مسکن ما شدند -
 خاطر ما را از دیدار آنها ^{بسیار} اهتزاز و انساطی روح نموده -
 (الغریق یثبث بکل خشیس) بی اختیار فریاد شادمانه بلند کردم -
 چرا که آنها را شناختم که همه از رهای تارک دنیا یعنی زاهدان
 و رواهب کاتولیکی مذهب دهلی هستند * پس یقین کردم که ما را
 فرحی قریب است و عیشی نصیب - و آنها را با کمال استعجال
 استقبال کرده خود را اکلف حمایت و طرف رعایت ایشان
 کشانیم * اما هیات ^{اول} که این خوشحالی ما لحظه بیش نبود - و
 افسوس که باز قلم قصا برخلاف رضای ما رفته - چه دوباره چون
 نیک نظر کردم دیدم - که این کاروان از ضاهت ^{نقد} حیات بلکه

از من قوی تر بود - محبت در ^{سفر} دور خط سباه متعلقی
 مطرس آمد - پس از لحظه آن خط سباه قدری قوی تر و
 محسوس ^{بسیار} بر گزیده - معلوم شد که این نیکو سه کاروان عطشی
 است که طرف ما می آمد و اما بمیدانم که ورود این کاروان
 ماه برج و حوسومی و نساء برج و سکچی ماس - بی قوچی
 از افواج سوار با پیاده انگلند که ما را در کمپ حط و
 حمام خود گرفته بانهی حواعت رساند ؟ با تحلاف کاروان
 احادی و هلاک ما را مستحق - بی ده از سناهاش باقی
 و وحشان هندی هستند که مجرد وصول و قدم ما را
 معدوم حواعت سیاحت ؟ و هم ساند که هیچیک از این دو
 سوده قاتله نماند مرکب از اراکه ها و اسرا ناور و فلان
 کوه سکر و چند قریه مکاری و مسافر که محل مال التجاره و
 اردای می باشد و هر عمل است که هیچیک از آنها ساند
 بلکه گروهی مثل ما سه رو دارند که از قل و نارب قته انگران
 طرف سهل و سرق محاسب نامه پس سبب گزیند و اما خط
 سباه ما را راد برود و اسبها انداخته بود - که اگر آنها هندو
 رودد حامی - مدسان حط سبب ستر می آمد - حاسه
 از - مدسان طاعی ما در با افواج مهرم انگلند آمد لسان

بدین موال گذشت * رور هتدم که باز از هاتام طالع آفتاب
 من بر خاسته مشغول دیده بانی بودم - دخترم نیز بر خاسته در
 پهلوی آن منظر منطاری دیگر باز کرد - که با من در دیده بانی
 و نرسد وصول کاروانی از یاران عزیز یا مددکاران انگلیس
 همجوشی نماید * اما تا قریب چهار ساعت استنظار بیوده کشیده
 و چشم و جسم خود را ایستاده وقت بجهت برج شکنج اداختم *
 چه اگر وضع مسافرت هدوان با ورنگبانی که با آنها عبور
 معاشرت و مسافرت هستند آگاهی میداشتیم - هر آیه باید در
 اول وهله مانعت اینخطاب شده باشیم * درین هاکت عیون
 و انهار و مشارب و ماسهل طوری واقع - و ریاضات و
 حانات و منازل از قدیم الایام چنان تعیین گردیده است - که
 مسافرین از هر منزلی حرکت کنند - پس از چهار ساعت طی
 راه یقیناً باقامت گاهی میرسند * مثلاً مامداد که براه افتند چهار
 ساعت از رور بر آمده بمنزل و منهل واصل میشوند - که از
 تاش خورشید یا بارش شدید ساعتی چند معحوط و آسوده باشد -
 همبیکه دو ساعتی غنوده و آرمیدند - باز حرکت کرده رباط و
 منزل دیگر میروند - و شب را یا دو منزل ثانی بسر میبرند -
 یا باز عربت ^{عربت} محرجه ثالث مییابند * دخترم که حوا و ناصره اش

آمده مرل کسد لاید بودید که از دهه این دره عمیق که در
مدائن است بالا آمد وارد سطحه که کاروانسرا در آنجا واقع
است بود * درین فصل ناسان که یاران عدم الوجود است -
در هندوسان مافرس و انسانی سیل غالباً رور ناس که
نکاروانسرا میرسند - رور ها را در ساه حصار خارج از
کاروانسرا و سپا را در آستان بی سرساه مرل می کنند * پس
ما هی قدر اعماجیم جی - ویسی از مافرس میخواهم داس *
حنانکه حید دسه آمدید و رفتند و ما را ساقندند * دحرم گفت
حوت است در این دیوار محرمی معینه کنم - هدریکه سواج
گاهی بیرون رفته خود را عمدتک برسانم - و از منوهای حننگی
ما ریه سبک ما کول دحرم برای مجلس خود محصل بایم *
من گفتم ماذا حسن کاری بای - اگر سواحی مار سود - مار
مهور * مایلا که رهس میباید نوی است و در اعماها
دار است - د ساد داخل حصار شده ما را بگرد - هر
است هم ساد کوحک قناع کرده را را دساج * حلال
سود ره سواج کار ما هنر سود که اری معد کوحک راه
را ریکا مکروم - و آند و رود دوحی ا اگاسم را داسم
که ساد از اعما عبور کرده ما را ساد دهد * بگو عینه حق ما

سیزدهم در را از پشته در آوردیم ه آلتِ کارِ ما فقط
 مفراسی بود که در حیط قسای بی از هندوها یافته شد -
 یعنی در عمان قبا و ملاسی که نیسان درویش نموده بودند و
 درویش با عطا کرده بود ه بعد از بار شدنِ دُرِ چین تصور
 نمودیم که باب کوشانی و راه آسایش است که دست غیبی
 کشوده - وَمَنْحِ الْاَنْوَابِ بر نموده - تا مارا از مصیبتِ راج و سحنی
 رها کند - و سر منزل راحت و یکجستی رساند ه اما نه چین بود -
 پشت در دیواری دیدیم معلوم شد این در مدخل مخصوص
 کاروانسرا بوده - و این خلوت محل اقامت سرایدار - که اکنون
 بعد از رفتن قوایل او هم در راسته از بی کار حرد رفته است -
 خلاصه دخترم امید این را نداشت که تنون این دیوار را
 شکافت و راعی بحارج بار کرد ه من او گفتم دیوار این درگاه
 و راعی دیوار محیط کاروانسراست که محکم باشد * سطر تیغه یا
 صدوقه میآید - و از اتفاق همین طور بود - تا آبی منهدی مار
 کردم - و اطری بصحرا انداخته دیدم - عجب دشت تا طراوت و
 صحرای ما خِصَارَت و منظر ما صفائست * دره عمیق طولانی که
 منتهای آن ناپدید بود نیز دیده شد - که جاده از دهن آن
 دره بود بایستور که اگر مسافرین میخواستند بکاروانسرا

همه رنج و عذاب ماسراحت و فراغت خاطر خواب کرده رنج
 حسدگی و کسالت جسمانی از حواس محویم * اما هر لحظه که
 مرکب سوهرا^۱ عمر بر مان بمخاطر می افتاد - بار همچنان آورده
 دل و آفرید^۲ خاطر گردیده آه سرد از دل می کشیدم - و
 سوسه روحان فری^۳ عم بود - و ایمان اسیر ملامت دیگر دور که
 سر از خواب برداشتم - من بر حاشیه اطراف محسوس یک خود
 مانوا گردش میکردم - ناگاه جسم بدری حویلی افتاد در
 بهات استحکام که یکی از اصلا^۴ح این خلوت صاف بود * گفتم
 آما اندر نکجا معوج معبود و حرا^۵ به است ؟ از آنجا که
 انسان مالمع از آنجه مجموع است بدان حریص - و تلهوسی
 فطرتش سوسه او را در کار مخربش - من فوراً حواسم^۶ این
 در را مار کرد کسب^۷ مجهولی تمام * اول حسان دانستم که
 مآ^۸ آن سدوان مار کرد - و پس را گرفته کشیدم - اما حدیثی که
 فوب رده و کوس^۹ کردم دربار شد * حو^{۱۰}ن^{۱۱} هینه (من فرغ
 مآ^{۱۲} و یح و یح * و من طالب سنا وحد^{۱۳} وحد^{۱۴}) سنده بودم -
 ما دهر مصمم^{۱۵} شدم که هر وسعت و حیات است در را
 مار کشم - که ساند^{۱۶} و می راه فراری از اسطرف لارم^{۱۷} فاس
 اسم * دوازده دور^{۱۸} عا^{۱۹} یاس^{۲۰} دو^{۲۱} مه^{۲۲}ل^{۲۳} سده^{۲۴} تا صبح دور

رد او رقیم و تمام آنها را بمن عطا کرد * آدونه حیدر رور
 ما و منائی وجه عمد و لسانی که سوان بدان جسم را بوسند
 رای ما حاضر شده بود * کاروان سرانی که در پی عمل بود که ما
 از ورود تا این هنگام بد اعا گرفتار اینه محبت و مملکت سدم -
 چنانکه ساحتا اساره شد - از قبیل رباط و کاروانسراهای دیگر
 است - که در سوار^{یه} هندوستان ارباب عمول محض نواب و حر
 از قدم الامام سا نموده اند * و صفا نصانی است بحاطه
 چهار دوار محکم - از یکطرف آن دری مخارج قرار داد - و در
 داخل آن سوب و ساکن حیدر رای حفظ انسان و حیوان از
 حر و بر و امطار شد سا کرد اند * ملوایم بر نثار
 اطامیه - نسیم آدمن هم وضع نثار سی دارد - و همه ماه
 آسار نثار برگی است - و صبی نسو هم دارد * دیگر به
 فرسی دارد به اسان - به مثل مباحامی مرک حادمی ما
 صاحبی - ما لوارم نس و اسراحتی * تا مفر و کاروان در آخا
 ها منزل دارد - از رندگی و بوی آبادی از آن منابد - هر یک
 رشتد بکار از و عمر مکون می اند * درویش معر که - سر
 به یکی و احساس ما ما - کیوب که م و عی متشی داس حدیج
 و سب کراهی خاطر و عرب طبع ما - د - انکه واج کره او هم

وقتِ رحیلِ مسافری است - یعنی هندیهائی که در اینجا منزل کرده بودند - چون رمان اقامتشان در اینجا سر آمده - و آفتاب از نصف النهار گذشته - و ^{بسیار} سورتِ گرمای روز شکسته بود - وقت مقتضی حرکت دیده اخبارِ رحیل را شیور کشیدند * اول یکدسته سواره سپاهی که نوکر انگلیس بودند - اما اکنون رابِتِ طغیان و عصیان برپا نموده از دور حرکت کردند - بعد راجه در تخت روانی نشسته براه افتاد * بلا فاصله ^{در راه} تختِ رواهائی دیگر که مادر و روحت و متعلقان او در آنها بودند - و از پس آنها فیلها و شترها که حاملِ کُنه و احوال بودند - و بعد از آنها پیادگان رو براه گذاشتند * عبورِ آنها لَپِد از پای تپه بود که ما بالای آن ایستاده بودیم * همین که سوارها نزدیک شدند - درویش که تا آنوقت خوابیده بود - برخاسته بپا ایستاده تا آواز بلند زبانِ هندی حرفی زد - که فی الفور یکی از سوارها پیاده شده دست درویش را بوسه داد - و چند پولی در حلق او روی زمین نهاد * همین ترتیب از راجه گرفته تا پیادگان هریک از پای تپه میگذشتند پول نقدی - یا قرص نانی - یا نان و حورشی - یا قطعه حامه - یا کمال ادب و احترام دو خدمتِ درویش گذاشته و میگذشتند * چنانکه بعد از رفتن آنها که درویش مرا آواز داد -

راهها مار خواهد شد - و حسن شد • به آکبوی که سوز در
 کال فوس - راهها همه رای عور و مرور آزاد و مار - و خارج
 از مح سلم و تا من انگلیس است - و هدیه از هر لسته و
 طایفه در کال آزادی آمد و شد میکنند ؟ دوم سومر خطاب
 کرده گفته بود بروی رساندگان حدای حقی طالب خواهند
 بود • به حلا هدیه و مسالما را عده حساب که دی ما
 باطل و دی خودسان حساب ؟ سوم طایفه و دی که مار بول داد
 و دی کرد گفت عاره طفل این شده که من دای مدد
 و خواهد شد • دو کلام اولی که بدوین کم • راد • نوع
 پیوست • آنا احبار سوس هم حدای حواسه مورو سدی
 و حصت آمد - و طایفه عمرم بر ماند مثل بدر و سومر
 خواهرن باقی بود - و مرا تاس رای خود بداند ؟
 ساحران ارمات مادر • از به و این امر لیه • اندام می اند -
 باورودیکه از لی قتل و مرگ مای حلا شده • باید فتل
 مانده ساد و مسره اسم • این کلام آخری دروس که • طم
 گسب - از آندسه و حور انکه آندی • و کارین طمام
 رسد و الحسار ی گره • به اگداسم - و در آله •
 ده مردم - که با ۳۳ ساله و دی شده مطوم کردند که

حیا و عصمتش متالم و متعزل بود - طفلم ناله و فریاد الحوع
 با آسمان میرساند * من در ایحالت سر نآسمان بلند کرده اشکراة این
 فرج آمد از شدت دعا میکردم و سپاس الهی بجا می آوردم -
 که چگونه فضل و رحمت الهی شامل حال ما شد * و من حیث
لا یحتسب اسباب نجات و وسیله حیات ما فراعهم آمد * سبحان الله
 البته از قیل این درویش متجاوز از صد هزار نفر در هندوستان
 هستند - و شاید به بیشتر از پیمزار هر آنها در بدمت توقف
 هندوستان من رعایتی کرده صدقه داده باشم * چگونه این
 درویش مخصوص که چند روز قبل از شورش دهلی ^{در سال ۱۸۵۷} حلو ما
 بر حورد و طعم باو رعایتی کرد - اکنون در ارای آن دو
 پول که کمترین صدقه ما بود حال ما سه نفر را خرید * آری این
 سود مگر فصل یزدانی و تقدیر آسمانی - پس باید ^{باید} مسبب را
 شکر کرد نه سبب ^{cause} را * خلاصه این درویش اولین دفعه که ملاقات
 ما با او اتفاق افتاد - چنانکه ذکر نمودم - قبل از شورش دهلی
 بود * سه کلام از زبان او شنیده شد - اولاً وقتی که دامادم
 باو متعیر شده و سرباران همراه خود حکم کرد که او را
 بیارارند و از میان طریقی که حفته بود تصرب و شتم ^{در میان} دور
 کنند تا راه عبور ما باز شود - گفت تامل کنید که بروی

دستان از ساقینِ موروب کوتا گردیده است • عربِ ملی و
تاموس وطنی مارا بواسطه آردای در میان مَسْکَراب ساد دادند -
سرمایه مارا با اتحاد مانگ و صرافخانه از دستان ربودند - ما ها را
وحشی و بی تربیت و غیر متمدن و خود را با وجود این همه عدم
مروت مایه متمدن دانگ انسان کامل تصور نموده با همان رفتار
منکند که بهام و دواب را کشی ناید کرد • دور سو - نگذار
تا در حضور این راجه بررگوار و مادر و روح و او غریبه را
در آتش سوزانیم - و داد دل حوس را از آنها بساییم •
درویس جوانی سای آنها بداد همین قدر مَسْکَراب ر انسان معلوم
ساخت که آنها در مح حساب و طلق و سبب داد - و وحش
من الوجوه ساد صدمه ر آنها وارد آمد • من ساد بودم که
دراوس را در هندوستان قدری خصوص است - اما بدید بودم
که بدن در مطاع و مطاع باشد • اسرار حوض از لب لب و
دو دو از دورما دور شده مارا مالای هال به که بودم
محسوس سوزی گذاشتند - و حرم آتشی که برای سوزن ما
امروخته بودند رو به جدا سی گذاشتند - و دروین هم در
همین دوری و مطاع حواسه مانند سنگ مَسْکَراب مارا انسان
مکود • وحرم از هرانی خود سرشته و مطاع • مطاع

و طعام از سببِ جوع و عطش در تعلم ما توان افتاد که ناگاه
دیدم یکی طعام را از دست من صاف میبرد * من نامند اسک
- اند بحاجت دهند* برای ما رسیده است او را وها نمودم * اما
دود غلیظ طوری خلو جسم مرا گرفت بود - که ملتفت ندیدم
که او را ربود * ناگاه دیدم دسی سائو من رسید مرا و
دحرم را کسی از حرم آس دور نمیکند * مثل مردی که در
فر رفته بود - و از بنی هبی آمد - حسن عالی را مشاهده
کردم * ما را از بردن حرم آسی گویا دست عیبی بود که
نیکاری کند - و در بالای اندی باشد - و خود مثل حصه
رسالتو بحاجت در خلو ما اساد ، ما آل اسرار حو محوار بران
هندی چند کما تکلم کرد * حسان مطاعی از او دیدم - مثل
حداوندی که به مد حوس حکمرانی ، فرمان را می کند - حه
مر کلامی که از دهان او بیرون میآید آن حجاج رای اظهار
اطمینان سخته بدو کرده روم خدمت مده میدهند * - ن سب
ده مگر به دهم هم سبب دورویی بود که در ساحل رود
عسا ردا سبب دعل سر د سه عالی ماو شده داد - و
اکنون برای آن شده دایل این حجاب حایل و ا ' ما نمود *
کعب - کعب - سه هندی می مرد مده شده - می گدای

همدیگر را در آغوش گرفتیم که یاعیان خونخوار بعد از فراغت از
 جمع آوری لیرها که دوباره قصد مارا کردند - اکت نیزه و نوک
 خنجر نمی توانستند ما را از هم جدا نمود. ^{به همین} طوری که ۳۳
 چسپاییده بودیم مارا کشیده بریک خرمی از آتش بردید * آتش را
 که دیدیم لرزه بر اندام ما افتاده - دانستیم که این بیرحان میخواهند
 که ما را با آتش بسوزانند * یکباره رشته امید مان از زندگی قطع
 شد * من چشمی باطراف انداخته هیچ کس را نیافتم - نگاهم
 از اتفاق آن صاحب منصب هندو افتاد * آنوقت افسوس رده
 و دریغ خوردم که چرا از اول راضی تکالیف او نشدم *
 هر قدر با دست او اشاره کردم - و اعتدال حسته التماس نمودم -
 اثری نخسید - زیرا که آن راحه در مطر بالاحانه که مشرف ^{بدریا} بحالگاه
 بود اشسته تماشای کشته شدن ما را می کرد - و این صاحب
 منصب با نهایت ادب دست بسپه در جلو او ایستاده بود *
 و میدانم یا بملاحظه اینکه پرده از روی کار ما بر افتاده و
 انگلیسیت ما معلوم شده دیگر قدرت استخلاص ما را نداشت -
 یا به کین ایکه ما خواهشهای او را نیاوردیم - بیطرفی ^{indifference} احتیار
 نموده اعتنائی بالحاح ما نیکرد * بالحله امید ما از هر طرف
مقطوع و مرگ متیقن * دخترم سر خود را بسپه من چسپانده

بود - بیگم مسعود خواند او را داد بود - و معجوس ادعای
 و ادکار خود را قطع کرده حرقی برد و ولی بعد از فراع
 از بار و بار چون فهمید که ما انگلی هم - ما تاب غیر
 و تاب تفرعی ما را از حبه خود خارج کرد و طوقان آینه و
 آسب که موعا فرو بسته بود دو بار برآید - این حمت
 سنای و رعیت و نوکر راحه که همه جوخوار و سرور بودند -
 ما را احاطه نمودند و گاهی ما را از هم جدا ساختند - و
 نهای به ردك نمکینر نمکیند - گاهی بطریق میدوایند - و
 نهای نگه می نمایند و علامه حاج اسر خواری در دست
 هنج درجیم - خواری حال ما عارکارا شایب و اگر ما را
 نمکیند سرب گاو نمکیند - ما دار نمکیند - ما طعمه سباع
 و وحوش ساختند - ما نای دل می انداختند - حلی - ملر
 و گوارا از سدائی بود که ما وارد می آوردند و اس
 نمکین که لباسی که در - من و دحرم بود باره آرد - و
 حسن اتای دوس - کم بر از لمر که من از کمر حرم از
 کرده و در در لاس کمر حاد به قدم بدس شمع و
 نمکین رجب - فی بهار ما را و ما کرد جمع آوری اوها
 برداشتند و من سمع دحرم و سرب دود - و هر به خواری

بیاری او انداخته و او دستهای خود را بر سر دخترم گذاشت -
 یعنی او را در زیر حمایت خود قرار داد - و آن دو نفر سر بار
 هندی دیگر حرّاتِ دحول پچادر را سموده مراجعت کردند *
 من هم بحاله طفاک خود را در آغوش گرفته وارد آن چادر
 شدم * تمام هدیهها دور چادر را محاصره کردند و فریاد میزدند -
 و با آن زن متشخصه هندو خطاب میکردند که ای بیگم - رای
 چه این رهای سلایطه حاسوسه را امان میدهی - و در پناه خود
 رعایت میفرمائی؟ از چادر بیروشان فرست تا آنها را بدار رنیم - و
 زود تر بقتاشان برسایم * واجه که درین راویه منزل کرده بود
 یکی از متمولین و معتبرین هند بود - که در سال مدالعی گزاف
 از دولت انگلیس باسم ادارات و مرسومات دریافت میکرد - اسمش
 (موموکمچی) و مسکنش اله آباد بود * او نیز بتقلید سایر راجها
 عام عصیان افراشته و بمخالفت انگلیسها کمر بسته طرف آگره
 میرفت که با سپاهیان یاعی بر ضد طایفه انگلیس متحد شود *
 بیگم مدکوره محترمه مادر این راجه بود * ما که لحظه رفتم
 امیدوار حمایت و رعایت بیگم بشویم - رمای مگدشت که رشته
 رجای ما را آن پیرزن که از جوانمردی هیچ اصفی بداشت
 بتبع بیرحمی قطع کرد - یعنی وقتی که دخترم وارد چادر او شده

خود را از کمر کنده - و ریحی کاردهای خود را از سام
 برآورده - سمت ما آمدند * آن صاحب نص هندوی بی آردم
 هم سمر خود را برهنه کرده سمت ما اسباب * من اول حسن
 تصور کردم که شاید مقصودش این حرکت محاربه ما و
 مذاکره اعتدال * ولی این سود - خون دند که انگلیسی بودن ما
 فاس شده و اکنون رده از روی کارش بر اسبابه ساز رقعات
 هم مطاع شده و ناگزیر است که این لقمه را ما دیگران بخورد -
 حمال شده در ادب ما محارگان ما ساز و دوا هندس
 و سربل شد * و بکشته آدمی صوربان و سرم - بلکه دو
 سرتان برجم - مانند مار مکاری که کلک کوهساری بیند بر ما
 حمله کردند * ای وای که من مدتی از دحرم جدا شدم - و
 پس از نیکبازی او را از دور دیدم که از دست این وحشیان
 فرار نمود - و رو بسجرا گذاشته ده هر از سرپاره‌های
 هندی هم او را نگاه کرده بودند - که او رسد کارش را
 بسازد * تا بیا دحرم عسار ام خود را بخادری که - در
 هندو در آید * بعد از آنکه * ریحی امای این ریحی که
 بر سر خود دارد از ما جدا شد و در سمت
 در سمت آنها که آمدند - و در دحرم خود را

تقریر آن است * خلاصه تند خوئی پسر محال نداد که این
 مرد آبرومند مکالمه اش نام تمام شود * این طفل عزیز
 عیور از وضع حقارت و وحشت ما در محصر این هندی ریاده
 خشمگین و متعجب بود - چرا که عادت سابقه بایستی هندیها و
 هندوها در حضور ما نترسد - و سر افکند - و مؤدب باشد *
 و این طفل عرب را با قنات تمیز خیلی ایمنی با حوش آمده بود
 که این صاحب منصب هندی با نکار که همه وقت مقام حدام را
 داشته است - اکنون گستاخانه با ^{بسیار} انامل سیاه خود روی چون
محل او را نار میکشد - و با فرو ^{بسیار} مایکی ^{بسیار} رسم ^{بسیار} عاطفت ^{بسیار} رسم
 او میالد * این بود که با نهایت تعیر زبان انگلیسی گفت -
 گم شو * به ^{بسیار} محصر ای که این کلام از دهان طعام خارج شد -
 سایر هندوها که در آن نزدیکی ایستاده بودند - و با استعمال
مدحجات مشغول همه از جای برخاسته یکدفعه دور ما را احاطه
 نمودند * هیچ ناراحتی در صلب دشمن هنگام ^{بسیار} ترکیدن ^{بسیار} ایطور
 فتنه را و وحشت انگیز نمیشد - که يك کلمه عبارت انگلیسی آنهم
 از زبان طفل صغیری در میان این جمعیت مایه اضطراب و موثر
 انقلاب گردید * مثل این بود که تمام عساکر انگلیسی هند بر
 اینها حمله ور شده باشد * چنانچه بعضی از آنها طباچه های

[illegible]

مسافرین که مارا در یافته بودند - ار ملاقات ما اظهار شاشت
 نموده به نزدیک خودشان دعوت کردند - بآن ایکه ما هندی
 یا هندوئیم - و در هر صورت هموطن آنها هستیم - و چون ار
 طرف مغرب هم میآئیم - بحتمل از لولای آن سمت خبر تازه
 رای آنها آورده باشیم * ما بعهله نظرف آنها رفتم و ده قدمی
 مانده بود بانها برسیم که یک صوه داری صاحب منصر
 هندی حلو ما آمده بزبان بگلی سؤالی کرد - که ار کجا می آئید
 و کجا میروید ؟ من که زبان بگلی خوب میداستم باو حواب
 دادم - که ما از آگره نکشتی شسته و بر روی رودخانه حما
 مسافرت میبودیم - دو سر مریدیکه صاحب ما بودند با کشتی
 ما رودخانه عرق شدند - و ما این دو رن با این یک طفل
 نجات یافتیم * حواب ما هیچ مؤثر نشد - صوه دار حیره خیره
 ما نگاه میکرد و باگاه نظرش پای ما افتاد که ^{بج میباید} سیم چکمه های فراگی
 در پایان بود * سوء طعی ^{برایش} پیدا شده برانی ار السه هاند
 عیر ار زبان بگلی سالی مکالمه را با ما گذاشت - که من هیچ
 نفهمیدم * این صوه دار یکی ار هندیهائی بود که فرماهرمای
 هندوستان - بحیال ایکه دریمدت مهادی که هاند را متصرف شده
 اسب توانسته است طوری ^{بسیار} حذب قلوب مردم را کرده باشد

سد - چرا که اسخاصی که در اطراف آن نکه و حاقا بسته ما
 حواسده ما انسادہ بودند مارا دندہ - و محض آنکہ آہارا مذکبی
 در مار ما دست نمدہ - لاند بودیم کہ میسورانه قدم بحراب و
 سرعت پیش رادہ رو بخانا روم * جمعیت زیادی دور و بر آن
 نکہ خوہ خوہ محالان و ہنات محتاف دندہ سدہ * رچی از
 آہار روی حصہ ہا کہ گسردہ بودند در سائہ دیوار دور
 آہان حواسدہ - خوہ دیگر دارہ وار بسہ نکندن انسان و
 سندن وقایع بلوای عام مہول بودند * گاو زیادی کہ کسندہ
 ارابہ ہا بود در آنجا دور - و انسان زیاد ما وجود نداشتہ دست
 و ما برمی نماندہ سدہ * فلہا نکہ دیوار کردہ حواسدہ -
 سرہا بستہ و سکم را برمی گذاشتہ گردہا را درار کردہ استنای
 ہا را نمدہ دندہ * سوار و پیادہ سانی زیادی بر دندہ مسد -
 کور * لکی دہری ہم سہم * ہمار در حلقہ دربار حصار
 بند بود - کہ معلوم مہندہ لک سہم * لک عیسی ما عمل
 و لال و سہ و احسان و حرم سہ و اسلک سہ و ہدام
 سدد در حرک است * علی قیاس دندہ ہواہم مرا سہ
 کم - و ہدام سکہ ہا بود اتری جمعک سہان دارہ *
 در لای لای کہ حکم کہ صرف مان سہتہ دندہ -

پوشیدم اینهمه ریان دیدم - که هیچکس میداد * خلاصه چون نیمه شب شد من بجای دخترم خفتم - و او عوض بقراولی برحاسب * صبح که بیدار شدم اظهار داشت که در نیمه شب بر ریادی باطراف مسکن ما آمده بودید - و از روشنائی چشم آنها معلوم بوده که متعدد هستند * صبح شد آفتاب طالع گردید - از آنجا حرکت کرده بحوالی شاه راه هندوستان رسیدیم - و بجای اینکه شارع عامرا گرفته بطرف اله آباد برویم - عرص راه عبور کرده بعزم مملکت اوده رو سمت مشرق رفتیم - و خیلی رحمت و شفقت راه می پیودیم - چرا که طفل کوچکم قوه راه رفتن نداشت - و لابد من و دخترم بنوبه او را حمل میکردیم - و حرارت آفتاب نهایت سَوَرَت را داشت * اما مصمم شدیم که از مِردا شِهابه حرکت کرده هر کجا رود شد در کنار چشمه ساری رحل اقامت بگیریم * آروزی بعد از طی دو فرسخ راه که برگرد دیوار یکی از نِکائی و حائِکاهائیکه در هندوستان خاص نواب برای عمارت و اسباب سیل میسازند بندگان شد * بواسطه اینست

رسانیم ؟ خلاصه آن صوراب و حلالاب و حبیب انگر مرا
 آورده بنگداس - و تا سه س که بوم فراولی من بود
 سوسه در من فکر و اندیشه بودم که از کلام راه و کلام
 طرف رهسار قصد سوم * راه اله آباد اگر از سار طرق دور
 ر بود - اما از حبیبی بهر بود - چه احتمال معرفت که در آن
 راه بدستحاب منون انگلس ر حورم - و از آن محمی و مهالکه
 حساب مانع * اما هیچ ندانستم که سهر اله آباد در تصرف
 انگلسهاست - ما آنجا هم بدست ناعان افتاده است * بعد از
 عگر ر باد مصمم ر آن عدم که اول طلوع آفتاب دست مسری
 حرکت کرد داخل ملک اوده سوم * اگر من بدست معرور
 بدیر خود عدم - و بکاره کار و متدیر کردگار حوال
 مستقیم - و همان راه اله آباد را می نمودم که راه مستقیم ما
 بود - من در اموف که در اوس ام امنی و مدد و سرک
 هم و عساری برای خود ندانم - دهر و سرم بهلاک می
 رسد * اسال اند در سداد اوراب حدس را بهانه
 بدیر کند - و ما بکیر بحر و مسکت راه حساب و صلاح و
 بدد خود را از حداد و دود مال شد - و بکار معرور
 بدیر خود رسد * و بکار بدیر کند و جسم در

بمحل اردونیکه سپاهیان یاعی دو شب قبل اقامت کرده بودند
 رفته از میان حاکستر اوحاق آنها آتش پیدا نموده آوردیم و
 تنقی کردیم * دخترم و پسر در کنار آتش خوابیدند * دخترم
 قرار داد که از نصف شب ناآطرف او را بیدار کنم که
 مشغول کشیک شود - و من باز استراحتی کنم * خدا این شب را
 ما ترحم کرد که دیگر مثل آن شب کنار رودخانه برای ما اتفاق
 نیفتاد که دو سر هندو قصد قتل ما را کرده - گویا ما هم
 عیبی مرا از خواب برانگیخت که شوهر و داماد مرا بیدار
 کرده از هلاکت نجات یافتیم * امشب را بی عائله بسر بردیم - اما
 فکر و خیال ای که دو سر مردان عرب را که حافظ و واعی ما
 بودند داعی هلاکرا احاط کرده - و امشب در مهند خاک حفته -
 و داعی فراقشان دلمهای ما سیه روزان را خسته - و ما دوزخ
 صعیقه بچاره نایک طنلی که تازه از گهواره جدا شده بدین
 حالت بدبختی و بیکی دور از وطن در میان مملکت و ملت دشمن
 آواره در کوه و جنگل گرفتار الایا و همین هستیم * آیا در
 آیه چه بر ما گذرد - و زن و خان ما ناتوانان دیگر بچه حادثه
 ناگوار دوزخ آید - ای بی سیاده و تن خسته و ران دور و
 مثل صعب خواهیم توانست خود ما را نکاویم بور * الله آباد

با نموده شد مقتولان مباحثند • خلاصه ما اعجاب برلر و
 برلرانی بر سحر و داماد را وداع کرد موکلا علی الله راه افادیم •
 ما رحب رمادی از حوالی همان دهی که دسب آنجا بودیم عبور
 نمودیم - و چون مائس انسان را هند بودیم دور دور
 راه میرویم - کسی مانتیبر ما نمسد • از ردك ده که میگذریم
 احسان اگاسها را دیدیم که باعنان دسب که بود • از اعما
 گذشته ردك سائر عام هندوسان رسیدیم - طرفین این
 راه بررک همه جنگل و ازار است • دومان جنگل همان سد
 کار حبه سکی گزقم - و ما منوه بر جنگلی ندی نموده
 آمدن داسم که ساد نوحی از افواج اگاس از اعما نگردد
 و ما را از این مهاکه برهاند • ن طوری حبه بودیم که
 ن اختنار در کنار حبه افاده حوام برد • سس ساعت تمام
 حواسند و می دیدیم دحرم بالای سرم ساه مان از ن و جنگ
 ساخته و مقام از این کل ولایه می جنگلی دسب به من داد -
 و نای آن سب ا بر ما موده می - مکان گدراهدیم • حالا آمد
 آس رمادی سروریم - ما برلر و ن که داریم در سر سع
 و نعلی علی سادوس - که در این - گیمه می زد ا - این
 گ در • اما داسم آ - از سکا پیدا کنیم - هر دو نای جمع کرده

دقیقه از ده ذرعی ما از کنار مروهه نیشکر عبور میکردند -
و لله الحمد یکسفر از این هندوها که همه مانند ببر خونخوار
بودند ما را نیافتند * بعد ربع ساعت که تمام آنها
گذشتند - و دیگر هیچ صدای پائی بگوش ما نرسید -
از حفره بیرون آمده کار نیمه تمام خود را با محام رساندیم - و
روی قبر را محض ای که اثر تازگی آن محو شود - علف و گل
هجرائی پاشیدیم * حالا باید تصور کرد حالت دو ضعیفه بچاره و
بك طفل صغیر را در این دشت لایتناهی هندوستان - بی سانس و
بی کسی - بی جارس و فریادرس - نه گلهای نه لقمه نانی - نه برگی نه
نوانی - نه منزلی نه ماوانی * يك مملکت همه دشمن و بیرحم - نه راه
بجائی برند که لقمه نانی تنگدستی کنند - نه سرپاهی یابد که از
حرارت آفتاب روز و رودت سرمای شب دمی بپا ساینند - و
هر ساعت انتظار مرگ داشته باشد * نه چنان مرگی که خفاة
برسد - و احلی که نفته شخص را دریافته آسوده نماید * یا از
آن مرگهائیکه بعد از آنکه ناخوشی طولانی در ستر ناتوانی با
حضور عشیره و اقوام و عرت و آسودگی تمام شخص بمیرد *
مرگی که ما منتظر بودیم - آنچنان بود - که اگر دست یانگیان
می افتادیم - بدواً اقسام اشکاجه و تعذیب و انواع بی احترامی

صدا شده یکی دو دقیقه که گذشت - آوار سیوری بلند شد -
 و از پس آن پوای طل نگوس ما رسید - که معلوم بود
بر خلاف چیزی که ما بودیم ستای حرکت نکرد * از دوری
 آنها فی الحقیقه مسرور شده سکر خدا را محسوس آوردیم - که از
 ستر محاوره آن وحشیان حو محوار اعم گردیدیم * هنوز رهاشان
 از این سکر نده نشده بود - که حروس طل و سیوری دیگر
 رو نظری که ما بودیم بسته شد * معلوم گردید که سناهیان
 باعی دو دسته شده یکدسته از آنطرف که دست آمده بودند
 معاودت میکردند - و دسته دیگر با ما بودیم که
 رو بساحل رودخانه مرف مقامدند * و لابد راهبان از
 بهلوی هم مرده، سکر بود که ما خود را در آن موار
 ساخت بودیم * هر یک جسم بدی ما حارون عادی نمک سود
 ما خود را از نظر اعمان مسور و هان دارم * دحرم که از
 من سناکر بود - فورا برادرش را در آغوش گرفت خود را
 بمن حلقه ده آسای اداخت - مهم بر روی آنها در میان
 گور خواستم - که فی الحقیقه در آن ده دو جر مرده و سه
 جر سانسرمه بود دفن شده و بسته بودند * فوج - هان
 نامی دانه و سده و از راه کرج سبب بهام منور

از مال شوهرش برداشته بود - باقی با آنها بخاک سپردیم * و
 طولی کشید تا تمام خاک را بر روی آنها ریخته در اکتال این
 عمل ریاده سعی و مبالغت می نمودیم - چرا که ما خود تصور
 میکردیم - که اگر فرضاً يك برده حاك بر روی آنها بریزیم -
 شاید خاطر شان از ایمنی ^{مستحق مرگ} افسرده و ^{مستحق مرگ} روحشان آزرده گردد *
 اگرچه این خیالی بود مشوب بسفاهت و جنون - اما هرکه
 شوهر عزیز یا پدر گرامیش مرده باشد میداند که ما بحق نبوده
 ایم * پسرم تا ایوقت درست ملتفت وضع بود - بعد که این
 آثار و اعمال مکروهه ^{مستحق مرگ} حزن انگیز را مشاهده نمود - کم کم
 افسرده دل و بدخیال شده از من سؤال کرد - که چرا بر
 روی پدر و شوهر خواهرش حاك میریزیم * ما لابد شدیم که
 از فوت آنها اورا آگاه سازیم - و بی پرده بگوئیم که پدر
 مهربانت از سرت رفت - و ترا بدرجۀ یتیمی و رنج بی پدری
 گرفتار کرد * آنوقت صدا نگرید و راری بلند کرده با مادر
 در نوحه گری و ماتم داری هم آوار شد - و از رقّت او ما را
 نیز رقتی ^{بسیار} فوق العاده دست داد * در حیثی که هر سه با هم
 بسوگواری مشغول بودیم - یکدفعه صدای توبی بگوش رسید -
 و های و هوی از اردوی سپاهیان مسموع گردید * بعد قطع

حیلده • ما هات حبس و حرمان مذق زمانی هویوت خلوت
 و حال محبوت او مگریسه رار رار گریسم - مکده ربات
 سده از حای جسم - و بویه ر پستانی او رده حواسم از
 رنگ و بوی آن گل مصیتر که در گل هفت و مضر منسد
 دحیر بردارم • لم بدسه از موی سرس که ر روی ماورس
 حیلده بود رسد - آهسته حیدر کار آرا مال کندم و در
 سل خود بهان کردم - و ما خود عهد و عیان نمودم - که
 تا رده جسم ان طاسم عبت را از روی ول خود ر بردارم -
 و ان ودیه عیس و مادگار عهر را ما جان رار دارم - تا ما
 حوس بگور رم - و دوعوس انگری طلای گران بهانی که
 هنگام مراوح عی داد بود - از انگب خود در آورده
 مانگب او نمود - بی که تا رده جسم سد از بر سوهی
 اختار مکرده و سیه • اتم طاق • دحیر خود را آوار کرده
 عداوت از حید سوهرم را بر حیر اندامم - و حیدر دامادم
 را هم بر موصی که داده بود تل بکار حیره کرده - ر روی
 حیدر سوهرم امواجبه جدا نمودم - و سد حتمس دنان که در
 حیدر دسه ای بدل آسری و راحر روح آنها مراتب
 بود اسده که میرا داسد حیرت حیرت گوی که دحیرم

شومر مرده خود را سیر بیند * لہذا دهن شومر خود را مقدم
 داشته ردیک حد او رفتم - و سرش را از زمین بلند کرده
 تکیہ بشاء خود داده و حانہ او را در برگرفته کشان کشان
 بکنار گور آوردم * طعام بحال ایکہ در ایچورد میتواند کمی
 بہن کرده باشد - دامن قنای پدر خود را در دست گرفته می آمد *
 با این حالت نزدیک حترہ آمده آنجا مخاطرم رسید - کہ آیا
 باید از حسد شومر عزیز خود - رقت ابدی کہم بدون اینکہ
 یادگیری از او با خود بردارم بدون نرد دست رده کہف
 نزدیکی کہ در کمر داشت - و ملو از لبرہ اکلیسی ود - از کمر
 او برداشتم اکمر خود بسنم - بن شمس سیر مایہ بود کہ از
 مکت و نوات واور مایق مایده - و اندک میانی بود کہ برای

[illegible]

سرعت مشغول کردن زمین شده با دست چپ خاک بیرون
 میکشیدم * پسر کوچکم بتصور اینکه خاکازی اطفال است - و
 من مشغول این بازی هستم - او هم بمن کمک میکرد * اما
 از این غافل که گور پدر و شوهر خواهرش را میکنم * برای اینکه
 او را مشغول سازم که مانع این حادثه نشود - باو گفتم - این
 حفره که من میکنم - هر وقت باندازه شد که تو میان آن
 بایستی و سرت محاذی زمین دم حصره باشد - آنوقت يك ثان
 گلوچه^۱ بتو خواهم داد * در حینی که من و دخترم مشغول کردن
 گور بودیم - از پشت سر ما - آنحالیکه دامادم مرده افتاده بود -
 صدائی بگوش ما رسید * من و دخترم هر دو بیک خیالی معنی
 دور از عقل و احتمال بعقب نگاه کردیم - چه هر دو از فرط
 آرزو و امید با خود تصور نمودیم که شاید (ویلیام) زنده
 شد و مباحواهد برخیزد - افسوس که این خیالات و تصورات
 همه وهم باطل بود * اما آنها که عزیزشان مرده باشد میدانند گاهی
 از این توهمات بر ایشان دست میدهد * خلاصه بعد معلوم شد
 که یکی از این لاشخوره‌های ^{cultures} بزرگ که در هندوستان زیادند - بتصدد
 خوردن جسد ^{body} دامادم نزدیک او شده - و با چنگال ^{claws} خود کله
 او را از زمین بلند کرده بود - و همینکه ملاتمت^۲ ما شده ترسیدم

ساورم • لهذا اول محاسب دحرم رقم - ددم هان طور سر
 نامردس در دامن و سرسکی از دمه روان است - بر دل
 سده صدر خود را ناو فهادم - آهی کسده گف - ای مادر
 حکوه مادر فکر رندگان باسم - و حال آنکه این صرران بحال
 افاده - نکا رواس که از آنها دور سده احیادسان را طعمه
 وحوس و طور سارم • من رای نوع حواب دستهای خود را
 که عروج سده بود ناو نمودم • دحرم صور کرد که موصود
 من این است که من گور سوهرم را کسده ام - تو در فکر
 خود ماس • حواب داد حالا که گوری کسده سده هر دورا نکا
 دس کنم • ناو حواب دادم که بواسطه نداسن اسانی دستهای
 ما در عروج ساحم - اما راده از دو انگب سواسم رمنرا
 حتر کرد • بدون آنکه حوابی من بدهد سر نامرد خود را
 رمن گناب - و از کمر او ححریکه هاور از حصاره دست
 ن آاد • و بیرون کسند من نمود و - الو اقتصاد - و من
 ا بخت او طرف گور تا بام روان سده • ر - خون رجوه و
 مدوی من راز • و حتر کردن آن تا حتر حل سهل سده -
 و مدوی از سده خود را دوده دست حتر سده که مده کج
 سل سده - و حتر را دست راست گرفته تا بکل دست و

میده کرده بودند - دسته دسته از بالای سرم پرواز می نمودند *
 من دو باره سیر عیرت آمده مشغول کار شدم - بزیر ناخنهای
 دستم شش و ربك ریاد فرو رفته و طوری محروح شد که
 یکباره دستم از کار باز ماند * از شدت غم و اندوه و خستگی
 تن و روح کنار گور با تمام خوابیده اطر ناسان انداختم - و
 العیاد بالله نزدیک بود کمر بگویم * کلاغها و کرگها برای
 اینکه مرا متنبه سازند که در هر حالت و همه وقت باید شکر
 کرد - و ار شاید شکایت نمود - چنان نزدیک شدند که
 بالهای آنها به صورت من میخورد * دیدم مرا با نخلالت هم نمی
 گذارند دمی بیا سایم - ار حا حسته فریاد ردم که چرا
 یاعیان نمی آید - مرا هم مقتول سازند - تا ار قید این زندگانی
 شوم - رهائی یابم * سبحان الله - در این بین طعام دستهای خود را
 بگردنم آویخت و فریاد الجوع کشید - اگر چه من باید در
 فکر دفن شوهرم باشم - چرا که سالها ضجیعه^{exile} او بوده ام - و
 حق زنا شویی من دارد * اما حق مادری خود را هم درآورد
 این طفل صغیر که پاره تن منست نمی توانم فرو گذاشت تا
 حاش از گرسنگی بدر آید * بی اختیار ار حا برحاستم که هر
 طور است خود را بچنگل رسانده میوه دست آورده برای او

حدان و قندان مردان و مردگان خودمان بر خود منظریدم *
 اما اکنون که این وزقه عطی رح نمود دیگر چه حاره است *
 در این بلاد گرم هندوستان احساد اموات طوری رود ماضی و
 متلاشی منسود - که فرصت نامل و فکر بمشغول * پس حاره
 و نکل می حر این است - که خواهی خواهی این مردگان عزیز
 را مثل سربازان کسان (ماری) که درو در جنگ باقیم
 در در آسپان و منال آدن رای طعمه کلاغ و کلاب نگذارم
 و نگذارم - و الله همان طور و وحوش و سمک و کرگی
 که درو ما عیب آنها را میبینی ^{میکنی} - پس از آنکه گوسف
^{مردمان} ما را رداختند - امروز پیر کسک ما آمده
بلای خواهد کرد - و سعی خواهد کرد که حوری از
 این احسان عزیز بای خواهد گذاشت * و راهی مان در
 بدم - اگر اندک هم منع شود - ما دسم از مساعد خدا
 کرد * تا گودی بدست - پس برای سوختن حشر کرده و او را
 - بگذارم از این ما و او حلی سوم * بدون دگر مسئول
 این باشد - و در کسایت زمین را با ما کند - با ر سر
 کسک و ن تا بهیم - و حوری د * و دگر
 ر - را حشر کرد - و در این بین کلامها که - با راه

صیغی در احوال برای من پس آمد - که مرد سناها را طاعی
 دحر و مسکت و اصرع و استکاب رفته دست سوال دراز
 کنم - و لثمه نای و مطر آنی برای طعام طلب بام - اگر هم
 کینه سوم رهی آسایش • اما مرکب من رفع جوع و عطش طعام
 را خواهد نمود • ی - اگر روز دوس سود و سب قار
 میبود محمل بود که سی و ملاس قوت و عدای بدست
 آورم • اما اکنون قاس این آفتاب حواسات که قالب از روی
 جمع ذرایب عالم بر انداخته - و همه حور را مائه رومندی و حجاب
 است - و مارا سب بر مردکی و محاب حکوه از این سوار خارج
 سوم • در این عمر عکر و بحر عوطله مردم که دوباره طعام
تانه الجوع و الطش بلند کرد - من مرده را فراوس کرده برای
 محاب رنده از جای رحاسم و سبب دماهی را تا سبب
 سار سه مال و با دسب و با طلی کرده طرف حسیل روانه
 سدم • اما حال از وقت لتوی سوهرم را - روی من او کسده
 و صدام سوهرم که صدا شد مکی - مسانا بدرب که حبه و
 سنا شده است سوار شد • و هی که از روی دحرم سنگسرم
 من مگر به گف نکا بروی - از حبه بدو و سوهرم
 کرده - من اسارا گداخته بکدام سب بروی • من بدو که

جاری شده بای بدبه و زاری نگدارد - علامت آن است که
 غصه مگواگیر او اشته و حطری از برای اندرون او بیست *
 خلاصه در اینوقت صدای های و هوی عربی از طرف دبه که
 در تصرف سباهیان بود بگوش رسید - و آوار شنبوری
 مسدوع گردید - و دود غربی با سان بلند بود - معلوم شد که
 سباهیان یاعی منتظر این هستند که تا آخر خانه دبه را طعمه
 آتش نموده آتوقت بیرون بروند * ملتام از آمد و رفت پیش
 من و حواعرش خسته شده بر دیک من نشسته سرش را بباروی
 من تکیه داده ناآواری حزین نامن گفتم - گرسنه هستم و تشنه *
 چیزی که از بدبختی من باقی مانده بود شنیدن صدای الجوع و
 العطش بچه ام - که مانند تیر دل دور و آتش حاسوز بر من اثر
 میکرد * بعد از شنیدن این کلام در این حالت سحتی و قعر گور
 بدبختی میدانم بگویم چه حالتی برای من دست داد * چنانچه
 طپش قلاب و دوار سری عارض من شد که چشم خود را برهم
 گذاشتم * آیا در این سرزمین از کجا يك قطره آب پیدا کنم -
 چگونه يك میوه بدست آورم ؟ رودخانه دور و خندگل نا پدید -
 از بی هر کدام بروم باید مسافتی دور و دراز طی کنم * چطور
 راضی میشوم که جسد شوهرم را بیصاحب گذاشته بروم - خیال

از خارج مری می‌باشد • هر دقیقه از من جدا شده بود خواهر
 خود معروف - و او را نوازش کرده سمت من باز می‌آمد •
 من اول حدس صور کردم که ملتفت این صحنه عظمی و درین
 گری می‌باشد - و فهمیده است که پدر و سوهو خواهر من
 مقتول شده اند - تا آنکه از من پرسید که پدرم تا کی در
 خواب و حاله و حال حاضر خواهد شد • آنوقت معلوم شد
 که مردن پدر را فهمیده است - اما حقاقت من باو حالی کم
 که از خواب خواب اندی است - که دیگر نداری از من آن
 شب • همسدر باو گفتم - حواله طلبی و مصوم - طالب آمرزش
 از خداست برای اقوام مرده اب نکن - و فرجی برای
 آسایش ما باشد • بعد از آنکه مطلع راتو رده و دعای هر روزه
 را خواند - او را بلند کرده طرف خواهر من فرستادم - تا معلوم
 سازد که گریه میکند یا مثل سابق از سناک و سناک و
 محبوب و به نسیه می‌برد - هر خود می‌نگرد • سر ردف و
 از آمدن و گفت خورم می‌نگرد • من از این می‌خوشید
 شده سر آسایش شده بودم - چرا که در هنگام
 صبح و اندر اگر من می‌بودم و منمونه گریه میکند - او را
 ح ملاک و منی خوف و وحشت است - و حساسه می‌کشد

است نهیای شری بود که و را دوست داشتی - چرا که همه
 کسم او بود - شوهرم بود - صاحب بود - پدر و سرورم بود -
 مایهٔ الطمانینه بود - انچه بود سر توهم مرا - و در دامن - و
 دست مرا صبر یافته که پاره می شد بدش تعویذ بود - و در
 دست - ما سالها در دست هم دامن بود - و در دامن هم و
 غم سر کردن - که با که سپهر پر خون مهر - گریبان نبشگون
 سپهر هویدا گردید - شری شرف دهم نگذرد - دیده جویج
 از سی خود سرکت نکرده - مادر جویج صامت باشد هیکل
 حامد هادود که نشسته بود نشسته - سر بمراس در دامن بدون
 اینکه گریبان باشد و به و جویج بر روی و گریبان است -
 مثل اینکه مامردش در کنار و خواب رفته - و منتظر باشد که
 از خواب بیدار شود - منم تقابل او را کرده - اشکهای چشم
 خود را با نموده خنی چشم بعمه شوهرم دوختم - بعد ما خود
 گفتم چه شده ام و منتظر که میباشم - مردان ما که حافظ ما
 بودند کشته شدند - بقیه است که سیاهان پس از طالع آفتاب
 باطراف پراکنده خواهند شد - و بلا شك ما را در ابعاد دیده
 مردانمان مایحق خواهند ساخت - طفل صغیر چون خورد ابدام
 و کوتاه قامت بود - در میان نبشکر ها گردش میکرد بدون اینکه

مجامع است ^و حورده و فی الفور مرده است * عماره دحرم
 وداع مار ^{در} ناس نامردن را نکرده و دم مرگ هنج سخی از او
 بسته بود * در آن موارد ر ریده نامد گریب * دحرم را
 آوار فادم که بدرب رحمی سد است - رحر تا رمی دارد
 و سر او روم - ددم هنج حوانی بداد * گکم - جاناقه مار
 حوسکه در دهلی ر او مسولی سده بود گونا عارس او سیده
 است - منکه رسان حال سوهرم بودم - ریاده بدحر اتعانی
 نکرده بطرف سوهرم ساسم * گف حه سدد داماد و دحرم -
 حرا می آمد تا ماها وداع آخرن کنم * گکم حلو رقه اند
 سواسم ماها رسم * گف کاس که منآمدند آنها را وداع
 کرده دویسترا میوسدم * گکم آسوده مان خواهند آمد *
 گف حه قلد اگر وی وسند که من مرده نام - من لحنه
 من ریکی نمکم * گکم ان - وحی است که را گری *
 گف ای مار عمر من - کار گدس و ددم رو سردی گناه
 است - رسم را نگر و سرم را راو نگذار - حفا حاط *
 هدر ان لایم نام سده بود که - حان آفرن تسلیم کرد * لا
 حکم - گره کم - نام سده از سده عسد - گره و راری و
 ده و سده گزاری سده سده میدند * ان سسخ که مرده افتاده

از من کار گذشته است - میترسم صدای ترا شنیده ترا هم با اطفالم
 هلاک سازند * من گریه کلوم را گرفته بود - و میفهمیدم چکنم *
 آهسته گفتم نکایت کلوله خورده است - دست سینه گذاشت
 و گفت - از پشت سر که بمن کلوله زدند - حالا کلوله درون
 سینه من است * با وجود اینحال باز از زمین برخاست که ناگه
 چند قدمی پیشتر آمده خود را داخل نیزار کند * تکیه نشانه
 من نموده - اما طوری درد بر او عاله کرد که بی اختیار
 شده افتاد * داماد و دختر و پسرش را حواست * حزن از طناکم
 جوابی شنید - که او با وار پدرش نزدیک آمده شوهرم او را در
 آغوش گرفت * من برخاسته بطرف دامادم دویدم بحیال اینکه
 او تنها رحمی شده و قوت و حالت این را دارد که برخاسته
 نزدیک شوهرم بیاید * پناه بر خدا از این شب - من که خجالت میکشم
 که بنویسم - و زبانی یارای تقریر و بیان آنرا ندارد - کاش منم
 آتش مرده بودم - دیگر حوادث آن شب و بعد از آنرا
 نمیدیدم * خلاصه همینکه نزدیک دامادم شدم دیدم او بر زمین
 افتاده و دخترم سر او را بدامن دارد - و در مقابل مهتاب
 بجهت او نگاه میکند * معلوم شد دامادم سر تیر مرده است -
 کلوله از عقب سر ^{بصفت} پشت او که عارت ^{بصفت} از صاف معروف به

[illegible]

والفور مصمم شد، طرقی که آنها را مراولی گدات بودید
 روم - ناگاه دیدم از دور سفا سدید - و ثَلَا قَاصِلَه از صف
 آنها باعدان داخل حائط فریه گردیدید • ده قرار انگلیسها سینه
 خود را سر بالا و هدی کارله اعدا کرده جلو ما اسادید • ولی
 طرفین هم ردیك شد کار عاروب از اساحه آسار به سع آثار
 کسید - سسر ها و حاجر ها کسید تا هم در آویختند - و
 حویرها از حائین مرعیتند • اول کسی که بحال هلال افتاد
 کسان (مارس) عمار بود - شد اتصالا مردان کسه میدید تا
 باعدان صف اول ما اسوان رسیده چند هری از دها را بر
 کشتند • نامادم ناگاه دست از عبادلہ کشید - و هر مرا فریاد زد
 که وقت فرار است - و نامد تا حنک ملو به است حانی از این
 ممر که بدر زد • سوهرم - است مرا دو آغوس گرفته فرار کند -
 من در حد وانی و فو دهم که دای حوس فرار کم •
 همستدر که ملو من دم دهم دست دهم دست نامردن است - طفل
 خود را سینه حساند از صف آنها رها - دم - سوهرم از قنای
 من نامد • ترا تاق حسه - عاط گم - فک سیده از
 رد که هر ساعت دست قدر او را صوری صو مکرر که هر
 ردی رای ما مرعیت • حب دلی مبرور و اندوار سده

که ما چون خندان دور از سارع عام مسلم - و زیاده از یک
 مثل مسافت این ده با راه بر رک بست - از کجای که امروز و
 فردا کمی از اله آباد با رسد • این دیدن مان برای دو مهم
 نای درخت بود - کی آنکه از حرکت ماعتان با خبر بدهند -
 دیگر آنکه اگر کمی رسد رود غرد و رود آها ما را
 مسرور سازد که آها را ائمه ال کیم • سب رسد معلول طارا
 در یکی از جاهای کروی که عاویز معلول کسان (مارس) بود فرار
 دادند • به هر از سربازان مصمم شدند که با همه سب باسان
 کنند - و به هر دیگر حواسند که از صف سب تا صبح
 کین یکند • سوهر و دامادم فرار دادند که آها هم از صف
 سب رسد با سارن در فراوی سربا باشند - و فرار حتی
 دادند که اگر طاعتان با همه پیورند - رها در هر تقد
 که هستند ملو املی کسان (مارس) جمود • صف سب که رسد
 بوم سوهر و دامادم رسد - کسان (مارس) خود آمده آها را
 سوار کرد - من از برای آنکه دانم آها در کجای • همه مسئول
 مردی بود • صف آها روم - و هر قدر حواسند مرا
 مراحت دهد و دل بکردم - تا به تمام آها رسد مد
 آن به رسد کرد در تمام آها دنگ • اند مری

تالاق نمودیم - پیش کردیم که دیگر روز بدبختی و محنت ما
 تا آخر رسیده - و سختی ایام پایان آمده - اکنون هنگام آن
 است که - دستی از غیب برون آمده کاری نکند - خود را
 بشارت وصال ما شاهد آمانی و وصول نعمت کامرانی می دادیم *
 شوهرم آن کمال روحانی و انتباه خاطر بکه داشت - و ما
 پیوسته رقی و درشت خوئی میکرد - بکمر تبه حاشش تغییر کرده
 مبسوط و کنشاده رو شد - طبعش سار جوانی کرد - و با ما
 آواز ملاطفت و مهربانی * گویا جانی تازه از لثای این کپتان در
 تن ما آمد - دحترم اما بیت شمع و مهرانی بدر خوانده نامردش
 را می نگریست - و دامادم هیچ عصبه دیگری نداشت - و
 میگفت یقیناً تا چند روز دیگر شورش رفع شده - بازده
 روز دیگر نخواهد کشید که دوباره حش عروسی را بر پا
 خواهیم کرد * خلاصه وارد دبه شدیم - تحت پللی که بر روی
 خندق انداخته بودند که از روی آن عور نمودیم سرماران
 برداشتند - و باز يك هر دیده بان بالای یکی از نخاهای رفته
 به دیده بانی و بطاوة اطراف مشغول شد * کپتان (مارتن) وحشت
 و اضطرابی از جمله یاغیان داشت * مرا بی جهت و سب سوء
 ظن و توهمی غریب دست داد - باز خود را تسلی میدادم -

فرج آمد جمیع کسری از انگشتها را که بود • در بین
 راه محمی از سوان بیوه و اطفال هم عماره دوحار شده عالم
 انسانیت اقتصاد تموده بود که این چهل عمارت عمارتگان را
 بمای رساند • بطور حکیم گریز خود را با این طقه رسانده بود -
 که تاگاه فوجی از ساهان مای بی و بر حورده او را
 محاصره کرده بودند - و در این عمارت با طاعنان ده قرار
 موی همراه او قتل رسیده بود • حالا باید در مسائل مکشوح
 بام مانعان که کداز حسمه اودو رد و در کمال سر و حسنگی
 هستند - با این احساس معدود خودداری نموده جان این جمعی
 که در کمپ حیات و سار او هستند حفظ نماید • اعالی فریه
 هم فراوان کرده خود را از روی مانعان انداخته و هرچه از مواسی
 و ایمان و عمره داشته با خود برده بودند • کسی که کسان عماره
 از کمی آدوبه - علی الخصوص از بی آن در بی بای بود •
 از آنجا که بی هیچ شر را محنت معلوم اقتصاد که هر روز
 مسامحی و طاعت مدعی حس را فرو گرفت - آن
 وقت که مرد و سخت حس را بی مثل طاع ماسود -
حسام کرده اند (لشکر ماده سره و اکیل سر سر) - ما هم
 چون ' این عمارتی مذمت که بی هیچ - ما مذمت -

کشاده بطرف دامادم دوید * تنبیل معائنۀ این دو آشنا و رفیق
 دیرین را نمی نویسیم - همه کس میدانند در چنین مورد چه
 حالت روی میدهد * برویم بر سر مطالب کپتان (مارتن) که یکی از
 سپاهیان حکم دیده کار آرموده انگلیس و - اله در هندوستان
 بخدمت کپتانی هند مشغول بود - مربی و پدرخوانده و قیم
 شرعی دامادم بود - چرا که پدر دامادم در خطوبت او مرده
 بود - مادر هم نداشت * این کپتان بطریق تحقیق صحبت و شناسائی
 با پدر دامادم طفل او را در حجر پرورش و تربیت خود داده
 تا بحدّ رشد رساند - و در همان فوجی که خود کپتان مشغول
 خدمت بود - او را نیز بمشقی و خدمت بطامی وا داشته تا
 بدرجه نیابت نایب کرده بود * ما اسم این شخص را می شناختیم -
 اما شخصاً او را ندیده بودیم * از مدعوین حش زفاف دامادم
 در خانه حوالی دهلی یکی همین شخص بود - که قصای آسمان و
 شورش سپاهیان نگذاشت که زفای واقع شود - و کپتان بمنزل
 ما بیاید * الحمله دامادم بعد از فراغ از معافه با کپتان مارا يك يك
 برای او معرفی کرده بعد بطرف قریه راهسپار شدیم * معلوم
 شد که کپتان مشارالیه ما پانزده سوار و هشت پیاده از فرح آباد
 فراوان کرده بطرف اله آباد یا سارس میرفته اند - چرا که در

مرث - و متکرر و منجر بود - و سوالات مارا حوائی بمنداد -
 اگر هم گاهی حوائی منداد - حوائیهای درست و حسن - ان به آن
 سوهر، نافای بیست ساله من بود ؟ ان به آن مار سفق
 رورگار عشق من بود ، ساند اگر پدر اسباب قتل او را فراهم
 نمآورد - و چند رور دیگر مار نامم زندگانی مسودم - من
 طیب و خاتم پدر ار او ماند - روا که هانطور که مرص
 سب صفت ابدان است - مکتب و مدعی هم موجب رسانای خاطر
 و انکسار دل است • دامادم فریاد رد که بی مادر رسم راست
 مینگوید - انها که میآید سواران انگلس هستند به سامی
 ماعی • او را عمامه خدرا از سرگوده ییرو وار سبه سنگ
 خود آویخت - و بلند کرد فریاد رد - که مات انگلس مانده
 و دول انگلس رفرار باد • بیغور حب هر سار ان خود را
 لر سی جهاده سرعت روی و ماد بطرف ما رانده حب ادبی
 با ماند حکمای خود را رو با کسند - و ییو مردی که دمس
 بر آما بود - مدوی ردلر با سده بران سگالی فریاد رد -
 که سه مخواهد و انکما مانده • داماد گفت بح ان است
 که (مارو) دوست و سگردد و سر سه درای می ماند • ان
 مدوی آن سر مرد خود را تر است بر انداخته با اده عالی

بیمون شبا هتش بیشتر بود تا به اسان * شوهرم گفتم علامت
بدی دیده شد - چرا که سکنه این قریه دیده بآبی بالای نخل
گذاشته که باطراف دیده بآبی میکرد - همبکه مارا از دور دیده
و در یافته فوراً خود را باین انداخت - و این است که جمعی
طرف ما حرکت کرده می آیند * من گفتم چشم من بهتر از تو
می بیند - اشخاصی که از قریه بیرون می آیند لباس الماس قرمز
هستند - و این لباس خاصه سواران انگلیس است * شوهرم گفتم
بلی لباس قرمز را قشور انگلیس دارد - اما سپاهیان یاعی بومی
هم بهمین لباس الماس میباشند * دو سه روز بود که شوهرم
خوی و طبیعت و رسم و عادت خود را تعبیر داده و هرچه ما
میگفتم ^{عَمْدًا تَقِیْضُ} و خلاف آنرا میگفت - و مخصوصاً با
کردار و گفتار و اعمال و اقوال من ضدیتی خاص داشت - مثل
اینکه عداوت و غرض شخصی از من داشته باشد - و دلایلش
هم رأی دادن بود * وقتیکه میخواستیم از حدگل کنار
رودخانه بیرون بیایم - شوهرم میخواست از طرف دیگر رود -
باصرار من او این راه آمد * شوهرم از ناتوانی خود خجل بود
که در این شدت چرا قدرت خلاصی من و فرزندان خود را از
مهلکه ندارد * غالباً تنها در گوشه نشسته یا از طریق ^{مستعداً} راه

حندی پس عریض و عمیق تر گردد این حصار حتر میباشد - و
 در وسط حصار مانی و حکمی سومات کُتیبَه میکنند • دمی مان
 وضع از دور مری سد - و ما را می که اضطراراً می پیویم
 بحوالی آن ده میسند • تخرای محوطه آن ده مرروع و در غالب
 مرادع رواعی کُتوا - و در پرتو مکر بود - و عجب اسک ان
 فریه در وسط آن اراضی تازه سطر حالی از سکنه و بی اهالی
 میباشد • در وسط فریه و داخل حصار حده محله حرما سر و
 کشنده بود • سوهرم بر مرصع ده و محله نگاه کرده گشت -
 که یکی از آن عامها حمیری سییه به رود نری که پیچیده باشد
 مساعده میباشد • من بر حسب آردوی حوس حاسم حوالی
 داده اسم - و اواد کردم که مگوم که آن حر سنه برده
 برن عینه مس مکر و اب انگلس - که بکده از قسوس آن
 دول برای راهبان و حجاب مومنان عمار سرگردان خود
 دمی آن درخت صفت بود اند • حدر آن سخن از دمی
 من سرج شده بود - که آن سنی سییه به رود نری که حوالی
 ده می بود بر دمی درخت خود را - انداخت • ما منجر
 ماندیم که بر سنی درخت چه بود - آما سالی بود مسموم • از
 دور هر دو سییه ده - ما آن سنی که خود را در آن انداخت

از گوشت اسنان نلوا کرده و جادوی سنگ و شعبان وحشی که
 بوره و جاتال خود را همچون آدمی آورده و رنگ نموده بودند
 باطراف هوا و زمین پرواز و فرار کردند و همیشه مردی رفیق
 یعنی داخل آن مانده شدیم - چند گزاس قوی حمار بد هیکل
 دیدیم که بر روی اسب اموات افتاده و بتدری گوشت خورده
 که قادر بر حرکت سودده شوهر و دامادم را فدایی تسلک این
 طيور وحشی را می آزریدند - و حوامی شوامی آهارا از اجساد
 کشتگان دور می انداختند - و رام عبور مارا می کشادند و من
 بسم را بدوش و دست دخترم را در دست داشتم - و
 حوی اشک از دیدن نام روان بود - سبحان الله خوش حالها و
 خوش دلها و کلمات عزیز و شیرین و سخنان نشارت آئین شوهرم که
 برای تقویت دلهای مرده و ترتیب خاطرهای اسرده ما گشت - عجب
 ثبوت آیت و خلاف آن ترور کرد * و معلوم شد که در این
 مبحثی شورش و ناامی روز روز در تراید بود * و ما بدبختان
 در دست متعسین دهلی خلاص شده بودیم - خود را گرفتار
 و محذور خواری اله آباد و مملکت اوده دیدیم * خلاصه از دور
 آن مستمر مصور بسطر ما آمد - و این نوع دیه سار رسم
 است مستمر مستمر است - که حصار مدوری از گل می کشد - و

مان ردی درامه اند راه قرار ما مسدود است - پس لابد
 و اصطراراً ^{مجبوراً} طرف آنها روم * امیدوار مصلح خدا شده دل مدور
 و صفا داده طرف این محبت حرکت کردم - هر قدر بدیگر
 مقدم رنج و حزن ما افزوده میشد * از میان این محبت که
 در حرکت بودند آواری محبت نگوس ما می رسید - که مطابق با ساحت
 صفای انسانی ناست * ما آوار جوانی - و بوی عیوب - بدی
 تمام ما رسید * ما ر خدا آنچه را که من در کوحهای دهل
 هنگام دل انگیزها دیده بودم - همه در این صحرا مشاهده منکرم *
 در روز ما روزه در این قلعه ماند بلای هموطنان من عمار ما ناعان
 شده و کار حال گشته باشد * فریب محبت هر انگلیس را دادم
 که مرده اذاده اند * الهه از ناعان عرجه در این هنگام که
 شده احضار آنها را با و دماه انداخته ما خود سوده بودند * اما
 احضار این انگلیسهای عساره در این دو سده روز طعمه سماع
 و وسوس و لاسه حواری و بطور شده * و این محبت که ما از
 دور مشاهده می نمودیم صوت و - می بودند که احضار هموطنان
 هر ما را از کمره می بردند - و ما بهر سه در از میان
 این کجاست خودم * سه در و دلمان * دیگری سه در و طرف آنها
 حل کردند - که در دو در و - که در

راحت است * کلمات شیرین شومرم ایستی اسباب تسکین قلب و
 مسرت خاطر ما شود - اما من و داماد و دخترم باوجودیکه
 این صحرای ما خنکارت و حاکم ما نصارت را مشاهده میکردیم - و
 آنهمه کلمات نشارت آبر را از شومرم استماع - بنجای ایکه شگفته
 خاطر و حرم دل شوم - هر لحظه غم و غم ما افرونتر
 میشد * چنانکه گویا میدیدیم معاویه - که آنچه تا بحال برسر ما
 گذشته سر لوح و دیباچه دفتر بدیختی و طلومار مصیبت و سختی
 آتیه است - و از این بعد است که بر ما خواهد رسید آنچه
 رسید * خلاصه فاصله صد ذرع دورتر از آنجائیکه بودیم
 در وسط بعضی اشجار که مشابه باغچه بود - و در سرِ دو راه
 که از یکی بقریه محصوریه و از دیگری وصل نشارع بزرگ
 هندوستان میشد - جمعیت عربی دیدیم که حرکت میدمودند *
 آیا گله گوسفندیست که از چراگاه برگشته چوپان میخواهد
 آنها را داخل دِه کند ؟ یا یارمه مادبان و گاو که مشغول چریدن
 میباشد ؟ یا شاید اوه قراچیان است که در سایه این اشجار
 مسکن گرفته اند - و این تلاقی ما با این جمعیت هر چه باشد و
 هر که باشد خوش اعور و میمون خواهد بود یا بداعوز و
 میشوم ؟ دوست یا دشمن هر چه باشد - یقین است ما را که

آما ان مطار سرتانی که از سارع عاور می‌کند و احوالان همه
 ملالت‌تحرار است - و ان فلهای عظم الحیه که هودحها بر آن
 به و مادی در آنها سه ما هات برمی و آرامی حرکت
 می‌کند - و ان اراه‌ها که حیرت‌گاوها در گردن - و ان
 سوارانی که بدون سب و اضطراب از جهات خائف معمول
 آمد و شد - و ان الکها و عملهای بی‌سب که سادگان اطراف
 آنها را گرفته و با حیرهای سار بر رک ساه و سر ساکن
 آنها انکند - و ان دراویس مایان و برهن که با هات بوکل و
 اطعمان و آب معمول در پوره و گت - و ان رادعی که طلب
 حایط در کار رواج و کس و ان رهای دوسه که سواها
 مدرس از سرجه‌ها آب نامادها میبرد - و ان اطفال دهان
 که در سارج ده‌ها بازی می‌کند - همه ایها علام است ملک
 و آثار آدمی احوالی است ، و ما مدین می‌کند که از
 آگر استای مدرس سراب نکرده است ، سار سومر
 مدنها بود که سب است و سب و سب او سب دوم •
 ملوم سب سب ان بوده است - که سب ان کتب و سب
 سب و سب سب سب سب و سب سب سب -
 که ارج و سب سب سب سب سب سب سب و

باری آنچه ما را تا بحال قرین و برشامحالی داشت
 مجرد توهم و خیال بود - چرا که زیاده از یکساعت طی
 مسافت نکردیم که از جنگل خارج شده از فراز تلی که
 اشجار تارجیل بر روی آن روئیده بود دشت و سیبی را
 مشاهده نمودیم - که تا چشم کار میکرد سبزه و آبادی و مزارع و
 زمین کشت زار بود - و از مسافت بیدبی مانند حاشیه سیدی
 که بر بارچه سبزی دوخته شده باشد - شارع معروف هندوستان
 نمایان - و در منتهای افق و کرانه دشت آثار شهر عطیمی از قبیل
 منارها و گنبد های مساجد و غیره پدید بود * دامادم گشت
 این شهر شهر اتاواست - شوهرم فریاد کرد که باید فصل الهی
 را شامل حال خویش داشته - بدون تردید متوکلاً علی الله راه
 جلکه را پیش گرفته - ناولن آبادی که بر خوریم همانجا منزل
 اختیار نمایم * واقعاً در همه هندوها که جزو سپاهی و در صدد فنا و
 نباهی ما هستند - شاید مردمی آدمی منش و نیکو سیرت بخوشم -
 و خلقی با قنوت و مروت بیایم - و از آنها مهیا پذیریم و
 غریب نوازی طلبیم - باشد که از خطر حانی و حالت پریشانی
 پریم * و بنقد هم که هر چه بنگاه میکنم - آثار شورش در
 این نواحی مشاهده نمیشود - و ناحیتی خوفناک بنظر نمی آید -

که در واقع از وسط برار و چنگل میزد بود - صمم عرب و آهنگ
 حرکت میزدیم • ساع ساره و حوالب موده در جنگهای هندوستان
 از حد احصا بیرون است • از قبیل مارهای مختلف - از مار موسوم
 به (ناسار) که مار بگی بیج است تا مارهای قوی - و سایر حایرهای
 گریذه و دریده و مودی و مهب - از جنس کوحك آید قوی و
 فلهای عظیم الحنه - و از ماموهای صعب السنه تا کرگدن - علاوه
 اقسام بسیار و مگسهای شنی که همه آنها مضر بودند ساه مارا بدرلی
 و بوارس کنند • و دیگر انواعی را در و گودالهای عمیق بر
 از لجن و آبهای عس که سالها را نگذارد و حرکت مانده - و هواهای
 عیالور را سبب و عیوب شده داده - و آسمان و عینه هلیکه
 در اطراف آن حررها رسیده • اگر شخص مانده در -
 تار با بمان آن عینه و برارها بگذارد - عینا با هانس از دست
 رفته عیان آن گودالهای آب و لجن می افتد - و دیگر ادا
 برای او راه خلاصی و نجات نیست • پس باید قبل از آنکه
 طالب - ما را فرو نگردد روسی دور را عنایت سمرده
 بود را آدمی از دولت مسلمانان با هندوان با صری تر مود
 مدبران رسانم - مانند مسای - لی از درختی در عرض این
 راه ما پیدا شد که به نام - را دو آهنا بر بریم •

مرا با نامرد خویش دعوت شاموس بر آن سالار دوشی کرد *
 شوهرم تنگ بر دوش از ما دور شد - و در آن حوالی
 گردش کرده چشمه کوارانی پیدا نمود - و چند مرغی صید
 کرده و بعضی فواکه چنگلی از قبایل لمان و تارج و غیره
 چیده با خود آورد - فی الجمله اسباب استراحت ما فراهم آمد *
 تا سه ساعت بعد از ظهر با سودگی در این بنه نشینم - غذائی
 خوردم - و آب آشامیدم - نمدد اعصابی نموده کم کم بفکر
 حرکت و طلی المراق انداختم اما در یک گسرامی فریب حیرت
 و فکرنم - و عجب عیدانم که آ! در اندای یک چنگلی هستم
 که چندین فرسخ طول آن است - و اگر چنین باشد برای
 استخلاص از این مهالکه چه جاره بایست اندیشد * چنین راهی
 که ما ناگزیر از عبور از آن هستیم از همین کنار رودخانه
 باشد - یا از راه باریکی که فاصل مابین جدگل و یزار است *
علی ای حال باید سعی و تلاش کرد که شب در جدگل
 نمانیم - که حکما و شعرا ادکلیم و صد بارها در طی سخنان
 خویش بگارش و ایراد و اشا و اشیاد کرده اند - که زندگانی
 در جدگل بر خطرست - و بیتوته در آن موجب خسران و ضرر *
 بعد از فکر زیاد آخر الامر از راه باریک تنگ خارج جدگل -

را مسامده منکر دم - بی اختیار ملول و محزون میبندم - و هرگز صور نمیکردم که من خود روری مدعالت کنم - که رده صور موهوم و سکنی حسیلی هاس که از مسامده آن آنلور مار و محزون میبندم برای خودم واقف هم رساند -

سبحان الله • خلاصه در ساء درجی انجیری که در جنگهای هندوستان بنار برک مقود بستم • این درخت طرف رسی و عادت و قدس هندو هاست • منوه سرج رنگ سون طبعی دارد که طعمه طنور است - و حلاف درخت انجر دیگر که • (سکالی) معروف و منوه این سم قال است • ما در ساء این درخت نبه و از انجرهای آن بدوی خوردیم • دامادم حسیانکه رسم نامادان نامرد دوست عاشق به ما عجب است - که محسن محسن آمدن محروس و نامرد خود حدیب ناقاب و کانی او نمکتند - روی را رفته و آبی سلیمای طبع در رد - که حسیانلارس و ساروان گریخته و حریده را از آن قطعه زمین دور کند - علی الخصوص به آما که سار • دی و گامی مهم است • صد از سوج • عیبی حلیک بخود ما ساجهی درخت ساکرها را رفته و دور کرده و گلهای من اسرار را از طرف - ده روی را محروس ساج - و ما ناماد

او رسانده کمال تالم را داشتم - که چرا نمیتوانم او را سیر آب
 نمایم * خود را نفرین و بر هر چه مخلوق بود لعنت میگردم -
 که چرا ما را باین بچارگی و بدروری دوچار کرده اند * و
 افسوس از این داشتم که نارحیل زیاد در سر اشجار بلند بود و
 قوه و قدرت چیدن و بدست آوردن آنها نداشتم - که از
 شیرۀ آن بطعم چشاده عطا می نمود و او را تسکین دهم * اگر تمام آنروز
 را بدانحالت راه رفته و هیچ توقف نمی کردیم - یقیناً همانروز
 پسر در آغوشم هلاک میشد * بخاطر آمدن در عمارتی که ما
 در حوالی دهلی داشتیم زمانی که دایر و آباد بود - در اطاق
پذیرائی و مصیبتان پرده تصویر آویخته بود - که یکی از نقاشان
 فرانسوی آنها ساخته - صورت و حالت پریشانی و بچارگی يك
 خانوار فلاح انگلیسی را نموده بود - که بعد از ورشکستن و
 دوچار بچارگی و افلاس شدن از آن موضعی که سکنی داشته
 به ولای دیگر حلا می نمودند * پدری در حلو بود سر نیز افکنده
 و مهموم - مادری از عقب او - طفل شیر خواری در بغل -
 دختری از قفای مادر گریان - پسر ده دوازده ساله ارابه کوچکی را که
 مختصر احوال و اسباب آنها را بر آن حمل بود نزحت میکشید
 و میبرد * هر وقت من آن پرده تصویر میدیدم - و آنحالت

طلسمه صبح بخواست^۱ جدا و حکم قضا راه افادیم - دو ساعت
 بام دوساحل این رودخانه از پیراهه عبور کرده - گاهی دو رمی
 سی^۲ و ریگرار فرو مرقتم - گاهی در ^{پیش}آب و نایلابها گور
 میکردیم • من به گریه دست و صورت مارا مالم مناسبت -
 صد و صدای خنده لب مارا مرزل منمود • بواسطه بداس
 حر و سوزن^۳ دوجی که ساه بر سر ما آنگذ - و ماچار در
 آن طل گرم استوائی^۴ که هوا و رمی را مانند سور افروخته
 و آتش را گداخته کرده بود - غلبتم بگویم چه رما و اطمینان
 عمار ما گذشت - تا رسیدیم به حکله استوائی که حدی من
 راه کوهل سکدگر صاطع میکرد • از سمت من راه داخل
 حکله آمیوه میداد - از طرف در تا مقنطر بود ساحل رودخانه
 را طی میکرد • حسی و ما عاله کرد - سوهرم و دامادم که
 مختصر به و ما عالج مارا حامل میداد از دمار وا میداد •
 من و دحرم مثل کوهل را به ف در آغوش داشتم - و این
 طلی عاره بواسطه حرارت هوا سه شده - آب رودخانه را تا
 دستهای کوهل خود می نمود - و مراد شمشیر مرد • منکه
 وحشت زیادی ' ب موقت داشتم - حرارت نکردم از آب
 که در رودخانه او را بر آب کشم - و هر دمه میر آب حله

رأی مختلفه خود را بیان کردند - از من نیز رأی خواستند -
من بعد از قدری تأمل و تفکر - نخست از خداوند متعال در
ضمیمه خویش دستگیری و معاوضت خواسته - و بدو توسل و توکل
حسته - گفتم - برائی من اسلم طرق و احسن شقوق طی راه
از ساحل رودخانه جداست * فوراً ایشان رأی مرا پسیدند *

اما افسوس که چون قلم قصا نه بر وصای ما رفته - و بحکم ادلی
خاتمت سیر نوشت ما در این دارقانی جز فسا و تباهی چیزی
نبود - پیروی رأی من که اهون از دلالت صراب بود نتایج
مشومه بخشید * اگر آن راهی که شوهرم نموده بود پیموده
بودیم - سا بود که هیچ دوجار مهالك و محاطرات صعبه شده
همگی حان سلامت می بردیم * و از آرزوی تاکنون پیوسته با کمال
حسرت و افسوس خود را ملامت می کنم - و تا زنده ام ملامت
خواهم کرد - که اگر من شوربخت ابن رأی با صواب تموده -
و ابن رام خطا را نه پیموده بودیم - شوهر و اولاد و دامادم
از دستم نرفته - و من بدین روز سیاه و دورگار نباشم نیفتاده
بودم * خلاصه روز بیست و هشتم و بیست و نهم ماه مه رسید - اما
چه ایامی - ایام خون و گریه - تاریخ حزن و غصه - که اگر
ابد الدهر زنده بمانم - این دو روز شوم را فراموش نمیکنم * اول

سوالی - یا بعد از مدتی مختصر اسام و مالی - مارا از محاری امور و
احوال مطامع حوادث ساحت * و بلکه علاوه بر اسکه مارا آگهی
از وقایع بدهد - سوانح بواسطه او محصل آید و لسان و
ملک سواری و اراده پر علم * اما عنده و رأی سوهرم بخلاف
این بود * بنظر سوانح و عدم اطمینانی که بپندها داس -
حق المندور میخواست از طریق عامه کناره خود - و از ملاقات
و محاورت با پندها احتراز نماید - و مثل خودی این بود -
که بطرف سدا رود * چرا که در آن سوانح از دلائل انگلیس
که دراعت رنگ و محاورت مل میگردید حق آسنا داشت -
و رسبه اگر ما مانجا میزدیم - در باب حوسی و حوی
مدری میزدیم * من در طیب سوهرم ناط محصوسی فاسم -
به از آن سم ناطها که رکان فرانسه لب سوهرهای خود
دارد * درین حد س که ما هم دهگان و رتا سونی کرده -
همه وف دو عم و سادی و رلیج و واجب همدگر شرک
بودم - و من هرگز نمکب و مل و عرس و ناموس از
حساب میزدیم - و از طریق محبت و سرط و قاع دور نموده
بودم - این * در که سوهرم اعتقاد و اعتماد کاملی عمل و رای
و تدبیر من داشت * من از اینک دلماد و سوهره آتیلو و

در این گفتگو بودیم که یکدفعه صدای پای بر روی چوب و نی
 و علامهای خشک شده زمین راه رُود لگوش ما رسید * شوهر
 و دامادم فوراً تنگهای خود را حاضر کرده - نظری که صدا
 میآمد کشیدند * ناگاه سر و کلاه مرال نری در میان درختهای
 جنگلی که اطراف ما بود نمودار شد * این حیوان که از دور
 روشنی آتش مارا دیده بوالهوسانه میل کرده بود بتماشا سیاید *
 حرکت شوهر و دامادم را که دید فوراً رمیده بپای فریاد را
 گذاشت - و معلوم بود که ماده خود را می طلبد * بپجاره این
 حیوان مگر راحت و آسایشی دارد؟ * همان طور که ما از سپاهیان
 یاغی ^{مسلح} تھارب - او هم از نرهای جنگل متوحش است - و دمی
^{resented} آرام و آسایش ندارد * بالحمه روز رسید و ما هنوز متردد
 بودیم * رای دامادم این بود - که باید شارع عام افتاده و از آن
 راه طی مسافت بنایم - شاید تحت و طالع با ما یار گردیده
 در راه با فوج انگلیس که لکمک ساخو آگره میروند بر
 خوریم * و عقیده دامادم این بود که یاعیها نباید در همه جای
 هندوستان مثل میرته و دهلی ^{dictatorian} منصور و مستولی باشند * و
 میگفت احتمال کلی میروود که ناحیه اله آباد امن و آسوده
 باشد * و اول هندی که ما در راه خواهیم دید - یا مجرد

گردانی کند - بی عمر و مریم مردم را بدام و کین گاه
 آورد • سوم رَأَهِدَ مَرَاتِیْ که ماند در وقت اَهْلَاکِ حَسِی
 اَدْعَاهُ مخصوصی که عارف از ساس و سالوع کلی است فرانس
 کند • چهارم و عم دو هر عمل است که ماند گودی عمیق
 حشر کرده احیاء مقتولین را در حشره آید • پنجم و هفتم
 آهای هستند که ماند با دسپال شخصی با اسخاص حندی را
 که بدام هلال آورده حشره و هلال سازد • و صد از کسین
 طرحه دین کردن این است - که نکرا ماند به دست در صبر
 حشر آیداخته - دومی را از سکم و روی او پندارد -
 هشاریکه سر اولی محادی های دومی ماند • و اگر راد از
 دوی ماند - سه موا مانده به دست - المده - چهارمی را مثل
 دومی سکم و سرخای مانده و با حشای سر دوی منجمد ماند •
 علامه من از سوهرم رسد اما صورت نمکند که این است
 هر یکمه و مانده حشره ماورد • ناماد گفت و حسب میکند
 که طرحه این اسخاص را حشره منجمد • رسم آنها این است
 که حشره آورده آنکارا محاده ماند • اگر حشره و حشره
 و دست من مانده من را دام آورد هلال میکند -
 و لا روزه و آنکارا هرگز منجمد نمی شود •

حاصه انگلیسان هر که را بچدگ آرد بچدگان مرگش
 می سپارند - و بر تنی از ما اتفاق می کند * حالا تأسف داریم
 که چرا هنگام غرق قایق خود را ساحل یمین جبا نینداخته و
 در آسوی مسکن ساختیم - که با اسبه خلوت تر و آبادیش کمتر
 و از خطر عابر و مترددین ایمن تر است * ولی چنانکه اشارت
 رفت ما باختیار خویش باین سمت رودخانه رخت نکشیده بودیم
 که اکنون باید افسوس از این خط و بدبختی داشته باشیم *
 بلکه نعت و للاحه سوراخ شدن کشتی ما - و ملاحان ما را باین
 طرف راندن - مبنی بر عمد و قصدی معین بود - که قایقچیها بعد
 از هلاک ما تمام اموال ما را رداشته خود را شارع رساند * و
 غالباً دیده شده است - اشخاصیکه خفه کردن بی نوع شر را از
 غیر هم کیشان خویش ثوابی عظیم میداد - رستمشان این است
 که همیشه اوقات همت هر با هم شریک میشوند * محتمل است
 این دو تن قایقچی که بلاشه از آن ورقه بودند ما را اینجا
 آوردند - که بجز دیگر هم از دستیاران آنها از خشکی بآنها
 مایحق شده در قتل ما شرکت کند * تکالیف این همت تن
 بنابر دستور العمل و ست پشوی دیشان معین است * یکی از
 آنها مرشد و رئیس است - دیگری مأمور است که شکار

که آن دو شخص با او همان طاعت ^{صلاه} هندو هند که عمدتاً
 مارا با عا آورده تا هلال کنند - با استیاض تقدسه و جواهری
 با ما کرد - اطمع مال قانی مارا معمدا در اموصع که دور از
 هر آبادی بود - و راج و عری نمودند - تا الحاق بدن سرری
 اتساده و آما همه - بی هیچ مانی سرمایه مارا در دیده و
 بلکه خودمان را بر هلال ساخت فرار کنند • لفتب حنا با ما
 بار بود که طعام سوار شده و هندوها از گره او بی-یل
 مینمود فرار کردند • بالجه ما س از آن مینمده دیگر چگونه
 اوجام خواند - و بی باسراج در داد • مار به ساع نطلوع
 آسای داسم - و هوا هم از وردهن بسم سحری سرد شده
 رد • لهما عمددا سرسای خود را استوار کرده دحرم را با
 ملوک بر آن حراستند - من و سوهر و داماد کنار این سه -
 مسافره و نموده درون فرمای حردمان را نمکروم که سه
 وسای حرکت گام - و کها سهه عربت بام • داماده که
 دست بامل راهها و سپهری هندوس - داس گف - ما حدود
 حد و دور را طی نموده ام - و در امتثال اند -
 دور - ربع نام و - هراه معروف هندوس - کسار حب -
 حرا که - مامان ی - در دیگر استوف و از ما فریاد

باطراف نگاه کردم - در طلبِ شب چنین بنظر آمد که دو
 نفر در اطرافِ چادرِ ما میگردید - و آهسته نزدیکِ ما می آید *
 آنوقت مرا اندیشه گرفت که شاید این دو شخص از همان طایفه
 هندو باشند - که کشتنِ بنی نوعِ انسان را غیر از همکیشان و
 ابای ملتِ خود يك نوع ثوابی میدانند - و اکنون از پناه بردنِ
 ما باین موضع اطلاع یافته بقصدِ حمله کردن و کشتنِ ما آمده اند *
 این اندیشه چنان بر من مستولی شد - که گویا قالب من یکباره
 از روح تهی گردید * دیگر قوهٔ حرکت و قیام در خود ندیدم -
 در این حال طفلِ کوچکم گریه کرد - شوهر و دامادم بیدار شده
 مرا صدا زدند - وحشت و بیم من رایل شده ارجای برخاستم -
 و تفصیل را بشوهر و دامادم اظهار کردم - ایشان مرا ^{بچشمه} تسحر نموده
 نسبتِ صرع و ^{بیماری} جنونم دادند * از اتفاقات آتشی که حلولِ چادر
 افروخته بودیم خاموش شده بود * من قدری از بها و
اخشاش ^{بیماری} خشکیده میان احاق انداخته آتش که روشن شد
 ملتفت شدیم که همان دو شخص هندو که ^{بلا} ما بودند - و در
 کنارِ احاق ساک و آرام خوابیده - گویا در این هنگام بقصدِ ما
 قیام کرده بودند * که تا بر حرکت و بیداری ما واقف گردیدند فوراً
مارب و از نظر غایب شدند * و بر همه واضح و یقین شد -

گدسه که آزاد رای اسراحت بودم - و هیچ تکلفی نداشتم -
 مثل محض و اسراحت نکردم - و خواب لحظه با جسم من
 آشنا شد • اکنون که بوی ماسای و سداری من است -
 حنا خواب بر من آلوده بود که رمل خودداری و احتیاط
 از دست رفته - ده دقیقه من بگذشت که بکاره از ما در
 افتاده - و هوای ردی صبح و حرکت مصلی که می کردم مرا
 مانع از خواب شد • با آنکه خیلی طالب بودم که دران
 دل بی ممانعت و غمگسای بدای صانع خلق - و عذاب طماع
 خلوت - خود را ندوی مصل کرده حوام در برد - و روزه
 بدل - و عرس پر - و روار حواسهای بروک هندوسان - و
 صدای احسام و دواب خرد که در میان آسمانی حلق حس
 و حرکت می کردند - و بلاطم انداخ رودخانه حنا - و صدای هم
 خوردن دندان ریخ - و طامب س دجور - و طلیع کواکب
 نور - که ممانعت و احساس آنها حس - امر دانا را لائق حد
 سامی روح و نه و حوائی و ماه فکر در صانع وای است -
 همیشه مرا محروم و مصل نکرد - و حیث برسم به
 دامن و عرس از سر برد • اما در عالم خواب مثل آنکه کسی
 من راه پاد - گمراه از بی حسه جسمی خود را گمراه

دخترم غفلت نداشتم - بلکه نفسِ ایشانرا می شمردم - و گاهی
 به بهانه دست بقلب آنها نهاده ضربانِ قلب و قرعات نبض آنها را
 می سنجیدم * هر وقت نفس بپیشان طبعی بوده - و قرعات
 نبض مرتب و منظم - من آسوده بودم * و هرگاه حالت یکبار
 مضطرب میدیدم و قابض را بی آرام و در طیش - از عصبه مانند
 مار گزیده بر خود می پیچیدم * آنها که مشغوف عمر عشیره و اقوام
 و متهم در محبت فرزند و ارحام خویش هستند میدانند - من چه
 میگویم و درکِ حالت مرا میکند * خلاصه دو ساعت بنصف شب
 مانده که نوبت پاسدانی شوهرم رسید - برخاسته از چادر بیرون
 رفت - و دامادم مجادر در آمده بجای او خفت * من تاؤم کردم
 مثل اینکه هیچ ملالت و مدرک خروج و دخول شوهر و دامادم
 نیستم * از آنجا که عالم شفت و محبت و رفق و رعایت شوهرم
 را نسبت بخود میدانستم - از وحشت اینکه خواب مرا براند -
 و در وقت معینی که نوبت قراولی من است شوهرم مرا مراعات
 کرده بیدار نماید - چشم برهم نگذاشتم * اما طبیعت انسانی مایه
 شگفتی و عجب است - چه غالباً هر چه مائل است از آن
 ممنوع و هر چه ممنوع است بدان مایل - که گفته اند - (الْإِنْسَانُ
 حَرِيصٌ عَلَى مَا مِيعَ) من از اولِ شام تا دو ساعت از اصفِ شب

پس از آن تا چهار ساعت بوب سوهرم - و پس از سوهرم
 چهار ساعت آخرت قسمت باسانی من بود • دو هر هندوی
 سابق الذکر که ما ما بودند - خیه های نه خود را بر سر کسیده
 در گوسه خیزده و خفه بودند • آن هندوها فل از حواسدن
 سعی و و ساحهای حکنده را جمع کرده دور اطاقی که بیرون
 حدر افروخته شده بود رنجه بودند - که از رای دبع ساع
 و وحوس و سَوَام و هَوَام و عر بوع گرد و خیزده پیوسته
 آنس افروخته ناله ماسم • کی از آنها فل از حصن مارا
 وعده داد که اردا علی الصبح رحله ما قانع ما مرک سواری
 برای حرکتها فراهم می آورم • آه حندر ان سهای دوارده
 ساعت ایستادن در نظر من دلب زد عماره و مهجور از
 سامان آوار طولانی منمود • من در پنج سدر دوار کسیده
 و تمام مالی راحت مدام بود • می دده رهم بهاده -
 همه را تا مدح سدار و در هم و عمار - گاهی فکر سختها
 و سالیانهای "م گذشته را می دهده - و پس از آن
 سوز لای صدقات گذشته در ده یار آمده سطر حوض را
 رنگ و سبب مداد - و از طرف دیگر ، حور من
 سبب سوز و فکر حور ، می در سبب سوز ،

آتش زیادی افروختیم - که از شعله آتش هم دفعِ پشه و هم معِ شترِ وحوش و سماع و حیواناتِ ضارّه دیگر از خود بجایم *
 شام مختصری از ناچایانده هماره صرف شد - و عادت و نهار که بعد از شام مقرر بود بجا آوردیم - و قرار بر این دادیم که يك تن سوت تا صبح بیدار بوده كَشِيك خفتگانرا بکشد * اما که را خواب میبرد - تصورِ حوادثِ ایام گذشته - و بدبختی روزگارِ آینده - چنان خاطرِ مارا مُشوّش - و دلهای مارا مضطرب نداشت که دمی بیاسایم و تن راحت در دهیم * من با خود می اندیشیدم که چطور بعد از این سفر خواهیم کرد - و قایقی در یکی از این دهات بريدك پیدا خواهیم نمود - یا اگر قایق نیافتیم چگونه مالِ سواری بدست خواهیم آورد * من خود را بجواب ردم که شوهر و دحترم هم تقلید مرا کرده بجاوند - که شاید از رحمتِ پَریشان خيالی قدری آسوده شوند - گویا آنها نیز همین نیت و خیال بجهتِ رعایتِ حالت من خود را بجواب رده بودند * تنها کسیکه در میان ما بلاشبه به راحت و فراغت نال خوابیده - چنانکه مقتضای سن طفولیتش بود - پسر کوچکم (ویل) بود - دامادم بیرون چادر مشغولِ حراست و قراولی بود - که تا دو ساعت قبل از نصفِ شب بولت او بود -

گشت - چه سرسازه که در ^{عریضه} عریضه آن کسی داسم و سحر و سحر
بود - و علاوه بر این سیر لسان هم منواتسم داد و گاه گاه
سحر و دامادم از قایق ساحل من و سحر رودخانه رفته
مرعهای آبی با طادس و طوطی و بچه منمون و عمره سکار
کرده نکسی منآوردند - و ما گوسف ناره کباب کرده صرف
می نمودیم • از آگره تا کاون بود از روی آب هفتاد ساعت
راه بود - و این دو هفتاد مارا عید ^{سای} سای و آهنگی میبردند •
سب دوم حرکت - نکهده قایق ما در حوالی ساحل دست حب
رودخانه - در موسی که ساحل محط عمودی قطع شده بود
سکب - و آب میان قایق داخل شد - و ما سحره خود را از
قایق ساحل انداخته و بعضی ما سحره ریختن - دراز از لسان
و عمره که نمکی بود از آب نیکار مردم - و هر اندر من
صوره دیگر مردم که سحره سکنی قایق شده بود - و حرا ماند
در اموسیم سحره ما ده سحره این سحره سحره - هیچ ما
سحره دست هفتاد - و من سحره مردم - و سحره سحره و سحره
سحره اب سحره حل سحره سحره • بالاخره در کسار رودخانه
سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
در سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره

و دامادم با نهایت کراحت و بی میلی محض اصرار و الحاح من
این دو شخص را احیر کرده - اما آنها را به مهادیو سوگند
دادند - که باما خیانت و خاف عهد نکرده - صحیحاً و سالمأ
لکاوان پور برساند * مهادیو یکی از ارباب انواع برعلمان هند
است که او را پرستش میکنند * اما عاقل از اینکه هندو بودند -
و مابین مذهب طایفه برعمن و هندو تباین کلی است * و ما
بواسطه عدم اطلاع از اختلافات طریقه و مذهب این دو فرقه
هندورا قسم برب النوع و معود برعمن دادیم - و از این نیز عجب
که این هندوها از دزدهای معروف رودخانهای هندوستان هستند -
چنانکه بعد تفصیلاتش بیاید * خلاصه از این موضع با نهایت
امیدواری حرکت کرده - و از محادی قاعه آگره که گذشتیم -
قدری تأمل نموده - باین امید دقیقه چند انتظار بردیم که
شاید انگلیسمانی که در قاعه هستند از عدورما از این نقطه مطاع شده
نزدیک رودخانه آمده مارا داخل قاعه کنند * اما افسوس که
انتظار ما بی سود بود - و هیچ از طرف قاعه با اشارتی نشد -
و از هموطنان ما ^{بندوبست} بشارتی نرسید - و لابد از خوف اینکه مبدا
آفتاب طلوع کرده یاغیان مارا مشاهده و دریافت کنند - راه
خود را گرفته رفتیم * در این قایق نسبت بقایق سابق با خوشتر

حال آنکه گفته قانی او هفت دویست روپیه قیمت داشت *
 محض اسک ^{معمول} قطع معامله شد - و ما مالک آن گفته قانی گردیدم
 حرم و احتیاط ^{مقتضی} آن بود که انتظار طلوع آفتاب نکشیده
 قبل از طلوع صبح از حوالی آگره دورتر روم * دو قاصدی
 از قاصدیهای هندو که قاصدان بزرگ کسی ما بود - نزد ما آمده
 مسند راهبانی و همراهی ما ما شدند * سوهر و دامادم قول
 نکردند - چرا که از ^{مستند} و حساب حال آنها آثار صدق و قبول
 مشاهده نمی نمودند * اما من که از حرارت آفتاب رود و
 سرمای بیهوشی رای آن دو فرزند عزیزم حائف و موئس
 بودم اصرار کردم که آن دو شخص را رای کسی رانی احقر
 کنند * محارب و امیناناب من دربار اعالی هندوستان سطحی بود
 * عمی - و عزم خود را ^{مستند} توسل حرم هرگز ^{مستند} مست نمی ساختم -
 و صورت هرکس را آمده صبر و سرب او میدانسم - و من
 از سیره و سبای آن قاصدها آثار صدق و قبول مشاهده نکردم -
 و گمان نمودم که ما ما حساب و خلاف کنند - چرا که اگر
 مقصودشان بد رفتاری ما ما بود - ممکن بود درین چند ساعی
 که در آن موقع اقامت داشتم - برد بادهای آن حول و
 حوس ^{مستند} مست آنها را از مکمل و وقت ما و امانت سارید * سوهر

لکن ما طوری بهار و مواری سد بودیم که اثری از ما
 در کسی مشاهده نمیگردید * عصرِ روزِ هفتم ساحلِ حب رود
 خانه فرود آمدم - و عکسِ نورِ قرمزِ آفتاب که در دیکِ صروب
 بود - عینارهای مسجد آگره ناسده حاصله بکمرسنگ از میان
 حدیقل سفا بود * ان مسجد از مساجد حلی معتبر حوس وضع
 هندوسانت * عصرِ مرمزِ اکبرساهی که در اموف اوکِ انگلس
 هاست - مری و بهان بود * در اموصع که سده سدیم - قایق
 ریادی لنگر انداخته - و قاعدهها که از اهل آگر بودند مارا
 شناخته - اما هیچ روی ما ساوردید * دامادم که زبانِ سگالی را
 در کال صاحبِ حرفِ مود - ناها صحبت داسه - معلوم سد
 که در آگر هم میل دهلِ سورس و قتنه اسب - و انگلسها
 در ارگ سهر مدحص سده منتظر مددی هستند که از اله آباد
 رای آنها رسد * حالا ما دوکار خود منجر مانده که چه ماند کرد
 بکلف حب * اگر سهر رزمِ راهی نازک ندارم - بس حکومه
 منوان سهر داخل سد * در ان ساحل رَحَل اقامت انگیم -
 حکومه منوان در اعما ساکی و از حرادب امن سد - و حال
 آنکه طاررِ قلمِ مندام فردا صبح الکه امب ناعها ر حال
 ما مطامع و واقف سده مارا میل موساند - بس ماند فرر

فل هنگام تفرج درویشرا آغوش خفه ناقتم - و رای ما نظراً
و قلند رده بر انداز و مدحی امروز مان انداز کرد که من
دو آنوف رباد مالم و شماك سدم * هنگام عبور باد آنوف افتاده
حالت سبب و سخی امروز را ما راحت و خوشحی امروز
سبب ^{بسیار} دادم * طفل کو حکم را سوهرم جلو گرفته بود - چرا
که من عادت به سواری و قوم هم که سواتم این بار عسر را
حمل بامم سود * تا مدتی از شب سر صدای ماله فلل خود ما را
می شنیدم - و معلوم بود که از ^{بسیار} مهاجر ما دلتنگ است *
اما چه اسک سواران هندی عصر دستگیری ما آمده خانه ما را
محاصره نمودند این بود - که همان اسخاص که مستحط دروار
سهر و سطلنج دامادم ما را را خروج و عبور از دروار داده
بودند - بعد از پیرون آمدن ما از سهر سار باعها را از قرار ما
حر ساخته و لك ده سوار از همای ما ناخته بودند * و
اگر امروز اتفاق افتاد بود - و ما محور سرعت در قرار
سودم - صفا دل را ما خود میدرم * خلاصه همانطور که
دامادم گفته و دستور العمل داده بود واقع شد * همکه مسامی
طولاتی طی را عبوده - و از سهر دهلی دور سدم - تکبار
حدنک کو حکی رسیده مدتی آنس ردم - فی الفور از میان

دخترم رهنماید - و سمت پاهُ سردابه دويد که بطرف دهلی
 فرار نماید * اما افسوس که وقت گذشته بود - یکی از هندوها
 که بیرون سردابه مشغول قِراولی بود - جلو او را گرفته و آهسته
 گفت - چراغ را خاموش کنید که سوار زیادی از طرف دهلی
 باین سمت می آید * دامادم برسید عدداً چند بفرید - گفت
 از صدای سَمِ ستور آنها نظرم می آید که یکدسته * یکی از
 هندوهای دیگر دَویه نزدیک ما آمد و گفت - این دسته سوار
 دَورِ این خرابه را احاطه کرده اند * دخترم فریاد کشید که
 اگر همه باجماع کشته شویم بهتر از آن است که حدائی میانه
 ما افتاده هراقِ همدیگر مبتلا شویم - و این ار مساعِدَتِ بخت
 و طالع من است - که سواران دَورِ مارا محاصره کرده و راه
 رفتن شوهر مرا سمت سِنگر انگلیس مسدود ساخته اند * بالحمه
 بواسطه تاویکی شب و تَرَدَدِیکه خود سوارها داشتند که از چه
 سمت مارا محاصره نمایند - و ما هم حاصر و مصمم فرار شده -
 دیگر هیچکار و گرفتاری در اینجا نداشتیم * متوکلاً علی الله
 از سمت میرته که هنوز سوارها ناآطرف نیامده و نرسیده
 بودند - با کمال عجلت و شتاب فرار نمودیم * این راه که
 در ساحل رود جمناست همان راهی است - که چند هفته

حدنا حافظ سما - من بار بهمان سانگر خود مبروم که تا جان در
 بدن و رمی در من مانی است نکوسم - و حفظ آروی رات
 انگلس را در سهر دعلی محام * تا این وقت (ولبام) قصد
 خود را تا ما نگه بود - ما هم حسان صور می نمودم که
 او دیگر از ما معارف تموده همه حا وفاق طریق و همسر^۱ ما
 خواهد بود * همدکه دحرم نام معارف و هجران سند - بکمره
 صاعه رده - دامان سوهر حوس را بدو دست گرفته - آثار
 گریستن کرد * من حالب صریبی در دامادم مساهد نمودم -
 بخاره بین المخلوین واقع شد * از تکلف دلس حدانی و اقطاع
 از مارا روا بندهاست - اما از طرف دیگر عرب خدمت و دلس
 حق معبر دولس^۲ کمرس بود که از تکلف و قانون نظامس
 محاور نکرده بودا رقتای سنگر^۳ دل سوئد * این حد ساعی
 هم که مدار فرار مارا دده و در اموضع حاضر شده از تکلف
 نوکری و قانون خارج گردیده بود * اما دحرم در اموضع کما
 مذهب آرومندی و حفظ قانون و دفع تکلف نظامی سوهرس
 بود * وجود او را چانس از رای من خوش منخواست - و
 حظ وصال او را بحر مال او می فروخت * ملاحر (ولبام)
 مال من در فی الملیک دامان حوسرا ماکل تا کامی از دست

بکسته که سابقاً تداوک و تهیه دیده در گوشه سردابه گذاشته شده بود - که مشتمل بر بعضی السه و ماء کولات و سایر ما محتاج
 سمر بود - دامادم بما نمود - و دو یاوی بالانی که در خارج
 سردابه علان آنها را به بونه ها بسته بودند - ردیک در سردابه
 آورده بارها به پشت آنها حمل نمود * ما مثل مسافر دریا که
 وقتی لکشی می شنید - رمام اختیار و علاقه امیدش از همه حا
 مقطوع شده توکل میکند - و اختیار حرکت و سکون بلکه رمام
 حیات و ممات خود را یکباره بدست ناخدا میدهد - رمام اختیار
 خود را درین سمر بر خطر بدست (ویلیام) داماد مان داده -
 او را بر کشتی هستی خویش ناخدا و فرمان روا ساختیم - و در
 حرکت و سکون و سایر افعال یکباره مطیع و متبع امر او شدیم *
 وقتی که بارها بسته شد و مراکب حاضر - دامادم روی نما کرده
 گفت - اینک باید سوار شده - و شتاب تمام طی راه کرده -
 پنجره سنگ آتشفشان دهلی خود را بساحل حما رسانید * در آن
 موضع جنگلی است آسوه وارد آن جنگل شده فی الفور کربتی
 روشن کنید - شخص کشتیانی که من او را خبر نموده ام -
 باین نشانه و علامت شما را شناخته خواهد آمد - و همه را با
 بارها و احوالات در کشتی کوچکی نشانده ما گره خواهد برد *

بدست گرفته می نویسم * این حالت وحد و ساط حندان طولی
 نکند که سوهرم مرا ملتفت کرده گفت - باید نگاه مائس
 لباس هندو ها سوم - که ساد مان از ستر وجود و خوف
 ورود آنها امن و آسود گردم * دانه طعام منگفت سا
 وقتکه سهر دلی وارد شد و بداحتیة اولی ساه خُشد - من
 حنان آست را قتنه مار و سا را در ورطه ^{مرد} هلاک گرفتار دادم
 که من کردم جان سلامت بدر می برد * حوس حاره برای
 محاب سا بداسم گفتم اقلًا این طفل را که رَضِع من بود - و
 مدنی مادرانه در راه او خدمت نموده - و امروز ^{مرد} علاقه ^{مرد} اسم
 میگذارم که دمی از او اقطاع ^{مرد} حوس از این ورطه هلال
 بیرون برم * این بود که محمی از سا او را برداشته فرار کردم -
 ولکن داماد ^{مرد} را از مَعَر و مامن حوس آگهی دادم - که
 اگر برای سا قرحی دست داده و راه محابی من آمد - مرا
 مطلع - احبه طفل را سا برسام * امروز صبح حر کرد و
 این است که اسم امامت ^{مرد} من و ودیع ^{مرد} هرر سا را سالماً
 سا نام منکم * ما علاوه بر اسکه لباس هندوها مائس بیدم -
 روها و سواعد و ماهای خود را هم ما ^{مرد} رنگ رد حرکتی
 که مریک ^{مرد} سب بدن اعلالی هند بود ^{مرد} میلوں ساختم * دوباره

مینمود - و ار دستِ تطاولِ هندیها ایمن می بود - و شهبان
محبة یاسانی و حراسِ خادمِ چندین ساله خود - یعنی محمد فیلمان -
نیز این درخت می آمد * خلاصه ما بواسطه این درخت مدخل
اصلی خانه خود را یافتیم * دامادم پس اراکه بسد بهر هندوئیکه
ما بود بران هندی سمارشهای بلیع و دستورالعمل کافی
داد - که چگونه در اطراف قراولی و یاسانی بماند - صغیری
رد * سه تاییه نگذشت که از مدخل سردابه - که سابقاً
شرابخانه ما و اکنون حای مستقی که از همه انبیه و عمارات عالیّه
ما باقی مانده فقط همین جا بود - اثر روشنائی پدیدار شد * ما
به دایت آن روشنائی - که در آن طلعتِ شب مشابه ستاره ضعیفی بود
پیش رفتیم * مطالعه کنندگان باید بدانند که در این وقت مقصد
و مقصود من منحصر در فرد - و اضطرابِ قلبم فقط برای بدست
آوردن طفل عزیزم بود * بمجرد ورود سردابه حگر گوشه حویش
را در گوشه خوابیده دیده - ار عایت شوق بعلرا گشوده - طرف
او دویدم * در هندو خود را محلو من انداخت و آهسته بگوشت
گفت - طاعت تاره خوابیده است - اورا متوحش ^{میرزا محمد} مسار * پس ار
استماع این سخن در پهلوی سترِ طعام فرو نشستم - و بعد ار
تشکر و سپاس ^{میرزا محمد} خداوندِ متعال و قادر و اجلال دستِ کوچک او را

مالیده بریان هندی ماو گف - اعلا حه منکی * قبل نکاره از
ما دور سده خود را بساقه دوحب حساند - و حرطوم خود را
بلند نموده بآن حسدیکه بدوحب آویخته بود میالند * دامام
گف این حیوان بواسطه موایی که با دندان خود دانه - از
وینکه ماعیان آن بخاره را در پس جسم این حیوان کسه و
بدوحب آویخته آید - قبل درمای این دروحب معم سده و پیوسه
دور این دروحب میگردد و تاله میزند - و حسد او را نمیگذارد
طعمه ساق و خا پوران سود * ^{محل} محلول میآید که این حیوان عظم الحنه
شناس ^{محل} حنه و حلب خود را دستور و صاحب مدرکست - و
آدرال و ^{محل} عمرش از جمع حیوانات صامت خبر است - مانند نوع
شر مدرک ^{محل} حر و سر و صاحب ^{محل} حر و بعضی است - یکی و
بدی را هرگز فراموش نمیکند - بوف دوسی و صحواری مار
و رفق است - و هنگام کسه کسی و دسمن آزاری مار حریق *
این قبل خون از طمولت ^{محل} استماع سده و سالما بود که با دندان
بخاره خود مانوس و با همه ماها مارف بود - با اسکه منجاور
از دو هزار رویه قیمت داشت - ماعیان هندی بعد از کس
دندان هر قدر سی کرده بودند که آرا بدست آورده مالک
سود - ممکن و اطاعت نکرد - و درها صحواری و حدنگما فرار

تمام خود ما را بموضعی که چند روز قبل عمارت ما برپا بود رساندیم *
 از وقتی که بجوالی خانه خراب خودمان رسیده تا کتون که بجای
 عمارت و سا و محل اصل سکنی ^{residence} نائل گردیدیم - صدای جز لغزش
 و حرکت خابوران و دوابهای کوچک - که در میان خشت و خاک
 و شکاف سنگ و گل خرابه خزیده بودند - یا ^{note} الحان و ^{tone} صغیر
 مرغان شب - یا ^{melody} نباح و ^{melody} روزه شغالهای اطراف بگوش ما نمیرساید *
 همی که ^{stems} ساقه درخت نارون نزدیک شدیم - ناله حزیبی و صدای
 عمگینی بگوش ما رسید که ریاده مایه وحشت و دهشت ما
 گردید * علی الخصوص من چون از حوادث ^{events} ناگوار این ایام قاجم
 فوق العاده ^{serious} رقیق شده بود - بیش از سایرین ترسیدم * داماد و
 شوهرم فوراً ^{serious} جحاق طبا نچه های خود را کشیده حاضر ار برای
 حدال و دفاع شدند * این صدای حزین ار يك ^{loud} حثه ^{loud} حسیم و
 شبح ^{dark} عطیمی بود - که پیوسته سمت ما نزدیک میشد - تا بچند قدمی
 که رسید - شوهرم فریاد رد که نرسید این فیل را وفای
 ماست که فیلباش متول و بدرخت مصلوب شده است - و این
 حیوان تا کتون انتظار ورود ما را داشته - و این ناله حزین را
 ار شوق دیدار ما میکند * فیل نزدیک ما شده با حرطوم
 خود یگان یگان ما را سلام کرد * شوهرم دستی محرطوم او

مارا بر اسارت کرد که پیاد سده از هائی او روم *
 رودر از همه من ساد سده ناروی دامادم را گرفتم که
 هدایت او * سرم رسم * او از پس و من ساروی وی آویخته
 از عقب و سارس از دسال ماطی را منکردم * راهی که تا
 مقصد گویا رباد از ده قدم سود - بواسطه حرابی حاه محاور
 از یکصد قدم راه طی کرده و هاور بار مقصد رسیدم *
 سناهیان ماعی حنان حاه و مسکن مارا و راه و در و در کرده -
 و آن ^{بهره} امنه و آثار و قسعه را با حال دست آورده بودند - که
 دیوار بکتری که سهل است - نوبه کل نکوحنی برای ماند بود -
 و حر همان در نارون ^{نارون} روگ که در جلو انوار ما عرس سده
 بود - و سلطان عمار را که و بر آن آویخته بودند - هیچ
 اثری رجا و علامی را سود * ساح و روگ ان درج که
 ماند سرگندی عظم بود - در تاریکی دست داده - و ما نظری
 آن حرکت کردم * اما حی الامکان قدم آمده رداست و گامهای
 رم رمن منگناست - حی سرس مد عمردم که مساند هدیهای
 ماعی که در اطراف ان حاه سکی دارید از آمدن ما آگاهی
 ماند * برای آنکه ستم - ما در گودالی فرو روم - ماند
 کورما دست همدگر را گرفته همار مرقتم - تا با احتیاط

میکشید - از طرف دیگر ملاحظه این خرابی که مایه بی برگی
و بی نوایی ما بود مرا از نزدیک شدن متعمر میساخت * طوری
اینجا خراب شده و بر روی هم ریخته بود که نمیدانستم از کدام
جهت و چه سمت خود را بمقصد رسانم - در آن طامت
شب که نه چراغی پیدا و نه روشنی هویدا بود - من یک
وحشت و بی عظیم مبتلا شدم - و هر قدر که در این طامت
نور بصیرم کار می کرد طرف این خرابه افگندم - که شاید
احساس و انکشاف یک رسم و علامتی را بهمایم * هیچ راه
نجاتی نیافتم - و چیزی مشهود اطرم نه گردید * پس از یأس
از قوه ناصره و خیره ماندن این حس - قوه سامعه خود را ند و
تیز کردم - که اگر برای العین علامت و اثری احساس نتوانم نمود -
بگوش صدائی بشوم - و پس متفلسفی بحس سامعه احساس کنم *
هرچه گوش فرادادم - صدائی از آشنا و بیگانه از آن و برانه
نگوشم نرسید - و در آن طلمات راه سرچشمه حیات یعنی
فرزند دلبندم بردم - لاله از گرم رقت باز ماندم - و گریزی از
صبوری و اقامت ندیده منتظر و وود همراهان شدم * ناگاه
دامادم در رسیده - از اسب پیاده شده - عنان مرکب بدست یکی
از خلوداریکه از شهر دهلی با ما همراهی کرده بودند سپرده -

بفکر زندگی و سلامتی خودمان افتادیم * در این مورد لازم است
 که شمع^{شمع} ار حالت^{حالت} محل^{محل} و حسد^{women} اسوان^{اسوان} که همه ما دختران^{دختران} حوا^{حوا}
 این میراث را از مادر بزرگ خود یافته ایم بیان نمایم - و
 از خداوند طلب عفو و معصرت کنیم * دختر و دامادم که ناشعف
 خاطر نا هم همچنان شده از حل^{حل} ما میرفتند - و آهسته نا هم صحبت
 میداشتند - و ار دیدار و گفتار^{گفتار} همدیگر نشاط و انساطی حاصل
 می نمودند - در این حال اگر من گاه گاه از (ویلیام) دامادم
 سؤالی میکردم - جواب درستی بمن میداد - تمام هوش و
 حواس^{حواس} مصروف نامرد خویش بود * مرا عرق^{عرق} محل^{محل} و حسد
 هیجان آمد - و چنانکه عادت عامه اسوان است - که حتی بدختر و
 داماد خود رشك دارند - چنان بمن و حسد من غلبه کرد که
 نا خود گفتم - ایکاش در آن سردابه تنگ و ظلمانی مانده بودم -
 و این حالت شفقت و مهربانی دامادم را نا دخترم میدیدم *
 بالاخره اسب خود را تند کرده نزدیک دامادم شدم - و از
 شدت غیظ^{غیظ} ناروی او را افشرد^{افشرد} قدوی^{قدوی} متدش^{متدش} ساختم - و از او
 پرسیدم که ار طه^{طه} من (ویل) و دایه همدویش چه خرداری *
 يك کله بمن جواب داد - و بدان يك کله چنان مرا مشعوف
 ساخت که تمام رشك و حسد^{حسد} ربا^{ربا} من از آن جواب^{جواب} نشارت

با حری از بنی ما حاصل کند * و میتوان گفت این حدال
 (وینام) از الهامات ^{وینامات} عبیه بوده است - و وقتیکه عسکن قدم
 ما بنی حائّه خارج شهر وقته قتلان را در آنجا دیده بود - که
 معمول بیه و مدارک فرار ما از شهر دهلی است - که بلکه
 محس و سلب و عهد حیاتی ما را از دهلی خلاص نموده نسبت
 آگره برد و عمار ^{دکتر} مدارک فرار ما را از هر چه دیده بود -
 اما امسوس که همسایه های وحشی او از بنت و حدال او واقع
 شده فوراً داروعه شهر دهلی را از دستگیری و اغام قتلان
 ملان نسبت با آگاه کرده بودند * داروعه هم علی الفور بدون
 محس و بی هیچ سیاه عالی ^{وینامات} و لاجه خصوصی قتلان بدست
 را گرفته بدوخت بر روی که بهلوی عمارت ما رسد و سالان
 دراز در سانه آن مآسوس و واحد سر برد بودم - مصلوب و
 هلاک ساخته بود * ک سب فل از فرار ما این عمل واقع شد -
 اگرچه قتلان سالها صدق و راستی در راه ما رنج و رنج کشیده
 و حق خدمت او را بر ما ریاده بود - اما امسوس که ما حدالان
 و وف و محال ^{وینامات} و آسائس حالی برای ^{وینامات} تریب و سوگواری او
 بدانسم - و وضع حال ما طوری بود که - بهر مرده بر رفته
 ماند گریب - قتل آه سردی از دل بر دود بر کشیده و فوراً

اگرچه ^{بهره‌مند} محال و موقع گفتگوی مفصل نبود - ولی (ویلیام)
 دامادم ^{پیشکش} احیالاً برای ما حکایت کرد که چگونه بعد از حرق
 حه خانه از هلاکت نجات و با رحمت ریاد خود را سبگر جنرال
 (کراو) رسانده بود * مختصر قشون انگلیسی که با (جنرال
 کراو) بود - انتظار ورود جنرال (بارباود) را داشتند -
 که این دو سردار با یکدیگر اتفاق نموده دفع شر یاغی‌ها را
 از شهر دهلی بهاید * خلاصه (ویلیام) بعد از دو روز
 ورود سبگر (جنرال کراو) محیال ما افتاده - و هر شب
^{steadfastly} استقامت مدّ با دو سه نفر از سپاهیان هندی که به ثبات قدم
 طریق صدق و وفا پیوده و در طاهر و باطن با ما مخالفت و
^{تفاهات} تفاق نموده بودند وارد شهر میشده - و هر خرابه و ویرانه
 را بمستحو و سراع و گردش میکرده - که شاید اثری از ما
 یافته - معلوم کند که مرده ایم یا زنده * ولی تمام رحمت او
 بیایده و بی ثمر بود - چرا که ما طوری در آن سردانه محمی
 شده بودیم که از آتش و بیگانه و دوست و دشمن احدی
 تواند پی غمّس و مکّم ما برد * (ویلیام) پس از یأس از
 اینکه ما در شهر دهلی باشیم - محیال این اقتصاده بود که بمسکن
 قدیم ما که در خارج شهر دهلی بود رفته - شاید اثری از هسقی

گفت از عجب من باشد * هزار قدم وادار را به نمودم
که یکی از کوحهای سنگ و خالی از جعب دهلی رسیدم *
چهار است ما زن و لحام حاضر - و چهار هر سلس بی مهر
طوله عیان مراک را دست گرفته منظر ما بود * یک
اساره (وینام) همگی با او سوار شد و پیاده ها را گذاشته
سرع بمام طرف درواز کلکه راندم * یکی از دوسان هندی
(وینام) مسحط درواز کلکه بود - و فرار ما مان وضع
ماین او و (وینام) مسوق * لهذا محرد ورود دروازه را
رای ما گسود - و ما از سیر خارج شده خون توسط پلی
که بر روی رودخانه بود رسیدم - از سر صدای سالت
هنگ بلند شد - و چند گلوله اطراف ما ریخت * (وینام)
فریاد زد - که دوست هندی من حیات طلب و سرار فطرت
خود را آخر برور تاد * در را کوده ما را خارج کرد - اما
از لب سر گولهای هنگهای خود را عیانت و بدو ما
فرستاد * ولی خون افتاد و حس صفا ما مار و مدرگار
بود - ان ماس در حیم صفت و مهان تواران بد عانت
سواستند دست و داد با داده و رای وداع مارا در آغوش
خوش کند * ما سالما غاما از بل غور نمودم - در بین راه

حرمانها از رورگار دیده - و اقسام تاجیهها از حام ایام چشیده ام -
 تجارتی که در مدحی رای من حاصل شده است - باید سر مشق
 و مثل رای دیگران باشد * لهذا میگویم که انسان در کمال
 خوش بختی مثل منتهای مدحی همیشه اتقایی در بخت و طالعش
 میجوهد روی بدهد - قلبش از ورود آن حادثه آناً متأثر
 میگردد - و او را قبل از وقوع امر آگهی میدهد * چنانکه
 ما در آن طاعت شب همین که آن چهار هزار هندو را دیدیم
 که بسمت ما می آمدند وحد و شف عربی ما رو داد - تا
 یکی از آن چهار تن بر دیگران سبقت حسته ما نزدیک شد -
 من و شوهرم و دخترم هور صورت او را درست ندیده و
 سحنی از او شنیده بالاتفاق فریاد ردیم که این است
 (ویایام) داماد * دخترم فی الفور خود را باغوش (ویایام)
 انداخته و دستهای خود را بگردن او در آورده و از شدت
 شوق و شغف گریان شد * ای همین (ویایام) که ما تصور
 می نمودیم هنگام حرق جبهه حابه سوخته و مرده است - سالم
 و زنده در مقابل ایستاده است * موقع مناسب و موضع مساعد
 نبود که ما او صحبتی نداریم - و از حوادث گذشته سحنی
 رانیم * دست دختر مرا گرفته روان شد - و من و شوهرم

حار ناسد - هر کس حنابه نکار خود برد و خود را ضایق
 اندارد - الله علی نکار برده است - و بدیگری اندسیده * اگر
 رقتای سردانه خود ما را از وقت خوش مطامع مساحتم - عیناً
 این جمع با ما همراهی نکردند - و حرّی آمدنکه ما سلامت
 در این قرار داسم مئل سلس مانگردند - و تلاش و بدیر
 ما بی تنجه و عمر می سد * خلاصه هوای کوچه - محلاّی هوای
 حسن عین سردانه کره و شامه ما را قوی ناره داد * معانه
 حالت ما سینه عمده بود که او را در هر کرده ناسد - و بعد
 رنده سده ناسد - و او را از هر بیرون ساورد - چه وحد
 و سعی در حناب مخدد خود منکند * ما هم وقتنکه از سردانه
 بیرون آمده داخل کوچه سدیم - همان حلق مرد رنده سده
 از هر در آمده را داسم * زن هندوی که حلو ما بود - و ما
 هدایت او مرقتم - ما را محرابه ورود داد - و صدایی سینه نا وار
حمد از دعان او خارج سده فورا مساه صدای او از
 گوشه حراهِ حوایی ما داد - و بلا قاصه چهار شخص سعد
 بوس که نلساس هندوها مانس بودند - از لب دیوار حراهِ
 بیرون حسه محلو ما آمدند * حیون در مدب عمر و اوقاب
 ردگی ر من صدقات نثار و ماعب یسهار روی داده - و اتباع

بکشتن داد * اما حالا که کشته شده است - دریغ و افسوس که دیگر وجودش برای ما بی اثر و حالی از ثمر شد * در این ضمن که ما عصه هلاکت فیلبان و اندوه و اندیشه سختی کار آینده خود مانرا داشتیم - زن هندو اطراف خود را نگریسته و با اشاره نمود - که بدون درنگ و تأمل پیروی او را کرده از آن سوراخی که مدخل سردابه بود خارج شویم * همینکه از مدخل زاریک و تنگ بیرون رفته وارد کوچه شدیم - زن هندو بعجله جلو میرفت - و ما هم متعاقب او سرعت راه می پیودیم * باین وضع ما از رفقا و ^{موسسین} ^{کلیه} بدختری خود یعنی اشخاصیکه در سردابه بودند مصارقت ^{حس} ^{است} - و يك غصه اندرونی از این ^{مهاجرت} ^{دوچار} ^{من} شده بود * اما جز این مصارقت چه چاره داشتیم * آیا ممکن بود آنها را خیر از رفتن خودمان به مانیم * نه - تصور کنید يك کشتی در دریای ^{مواج} ^{متلاطمی} گرفتار شده ^{شرعاً} ^{دریده} ^{دگله} شکسته و طوفان متصلاً در تزايد و از برای مسافری در کشتی چاره حر فرار و ترك کشتی نبوده باشد - و اسباب فرار مدحصر در يك قایق کوچکی بوده باشد که عسری از مسافری را نتواند ساحل بحات رساند - گویا در ابوقت ملاحظه حقوق انسانیت و رعایت تمدن و نیکی به حس

واقع و مطلع نبود - سکوت اختیار نموده کار او بدر آهسته
 و آنگاه - تا به یادم از بس درد عجب چه آمد - و معجز
 الاثبات چه در گشاید * ساعتی چند که گذشت - تا گاه همان روز
 هند که ما را با عجاظیات کرده بود سدا شد - من لحاظ
 دویدم و باروی او را گرفته رسیدم فلشما ما چه شد * این
 رهای هندو که در جاهای انگلیسها خدمتکاری میکنند - ظالماً
 چه کله از زبان انگلیسی را بی قدر حاجت و ضرورت در
 محاورت و معاشرت ملوطی و ارماد میکنند - اما اگر کلامی بخند
 و مطالبی مهم و سانی متوسط باشد نمی تواند درست اذلال
 کرد - و ادا نمود * زن هندو من قدر زبان انگلیسی گفت -
 فلشما گرماسر شد * دیگر سواست نای مطلقاً ادا کند - و
 ماسر دست جالی آید - که او را مدار آویخته شمار از دورگارس
 بر آوردند * بی شخص در حال طیش و مدحی ریادر از
 اوقات عس و خوشحالی خود ^{ایده} حوا است * ما بهاب خفالت
 و سرداری مانگوم - از کسه بدن ارماد عار اندر مسالم
 ندیم که از نتیجه این که بدن بحر و منکر گردیدم * این
 عماره عس ناله سانی و ریاست حقوق مبت و سرط و ناداری
 ما من گاهی در احوال و عارضه و هلال انداخته خویش را

مختصر، مایحتاجی از برای مسافرت از شهر دهلی نتوانم فراهم نمود - که یا از طریق خشکی یا از راه آب رودخانه خودمانرا بشهر آکر آباد رسانم * دخترم گفت رای شما همانست و سلیم است - و منم می بسدم * اما چرا باید از هم جدا شوم * چه ضرر دارد که همه مانساق رویم * من ببر با دخترم * هم قول شده گفتم دوست میگیرید - چه داعی تر این است که شما باید از ما جدا شده متماداً بیایید بیرون شهر روید * همه متفقاً قصد طریق میکنیم - اگر بی تشویش است بیما - و هرگاه حادثه در پیش است - چرا شما دوجار و ما بدو محانه در انتظار بایم * شوهرم گفت من بیتی دارم - که فیلبان بهایحانه بیرون ما رفته و منزل گرفته و انتظار ورود ما را دادو * دخترم گفت از کجا معلوم است - که نامزد من بعد از حرق حبه خانه بآنجا نرفته باشد * من دیشب خواب دیدم که تعبیرش ایست - که باید نزدی ملاقات ما با نامردم میرروق گردد - منم گفتم سجّال که بنای تهاّل هال نیک و استشار و تفکر و خیال خوش است - من چرا برای خود فال نیک نرم - و تصور نکنم - که بسم یز با دایه اش الحال در حائّه ما نشسته و انتظار ورود ما را دارند * باری اینکه ایرین از قصد و خیال و قال مقال ما

و بدون اصرار و گراف - این دهر بنابر ماهوس و ذکا و
 ما دانس و دها بود * در اسلای و حوادث وسیع الصدر و
 باحراب - در مدیر منزل ماهر و ما محرب * و هرگاه دل سکه
 مودی پیوسته مدیر درست اراو رائس عمودی * حسانک در
 این هنگام نس از آنکه از گره واری مدری قرار و آرام
 گرفت - ما من و مدرس سالی مكله و مساووه را گناسب -
 و در مات قرار و قرار رای رد و سخن راند * و او را عهده
 این بود - که رودر از این سوله کدر و مصنوع رخاطر بیرون
 رفت * الا ممکن است که داروچه سهر راه بماند ما فاقه - و
 اگر ما نسواترا آسینی رساد - لا محاله مدوم را مل سار و حال
 انگلیس حل رساد * نس سهر است که سهر حلی و وسطی است
 خود را از سهر دعلی بیرون برد یکی از اردوهای انگلیس
 مامق سوم * سومر منگف - از درور با محال من هم همین
 فکر و حال هم - و رای من ما عهده دهرم موایق است *
 است که ملاب سب همان را قرو گروف - من مبوكلا علی الله
 این سرده خارج شده بطرف خانه خودمان که بیرون سهر
 است حوامم رفت - اگرچه من است هندمان مامی حری از
 خانه و الابالیت مان نگناسبه اند - محمل است که بار

خانه خواهش و اظهار کنیم - که پولی از ما گرفته حامه برای ما
 تهیه کنند - چه بعضی ^{یک سال بعد از آن} ای که میفهمیدند ما با خود نقدینه داریم
 چشم از رعایت پوشیده بطمع پول ما را مقتول میساختند * پس
 از ترس خان چاره ^{حلول} جز استوار مایه و مال و اظهار افلاس و
 پریشانی حال نداشتیم - فقط دلخوشی و مسرت ما در این سردابه
 یعنی گرمابه از بات دختر مان بود - که بواسطه گرمی هوای
 سردابه و امداد حرارت ^{بسیار} غریزی و قوت طبع ^{بسیار} حوایی ^{بسیار} بحرایی کرده
 از عالم سکوت و بهوشی و حالت خمود و خاموشی که بیم
 اختناق و هلاکتش بود در آمده - یکدفعه سای گریه و زاری
 راگداشته - پیوسته اسم نامرد خود را بران می آورد - و رار
 رار میگریست * شکر الهی را بحای آوردم - که لله الحمد دخترم
 از خطر حناق و هلاکت یا عارضه ماخولیا و حنون حسته است -
 و از این ببعد من و شوهرم و دخترم سه نفر خواهیم بود که
 باتفاق آراء و دلالت عقل همدیگر راهی بتدبیر صواب رده چاره
 و حیاتی برای استحلاص و نجات و آسایش حیات خودمان نتوانیم
 نمود * و آنچه درباره این دخترک لگویم - به از راه علاقه و
 پیوند مادری و فریدی و از وفور مهر و محبت قلبی است -
 که میگوید - حَبِ الشَّيْءِ يَعْصِي وَيَصْمُ ^{و کما یحیی و کما یموت} - بلکه از روی حق و انصاف

اهدمت رو از اهل وطن بودن الحال درکار خود رِکال ملاحظه و
 مهارت و بهات قدرت و عرب^{کمز} را داس * محکم میداد معول
 هر مرد انگلیسی را که در هر معوله و راوه محنتی و منواری
 سیه بود - پرون کند - اول اسلام بر او عرصه منکرده - اگر
 از آن مسیح بدین محمدی می آمد در امان و مل دیگر
 مسلمانان بود - و هر که هلاک خوشرا از بید آن و کس
 سراوادر میدید - لا محاله حوس^{موس} عرصه^{هله} هندو بود * و این را
 بر بد بخانه ناند گشت - که حی از هموطنان ما این
 بی عربی و عار را بر خود هموار کرد و بدل^ن دین و ^نتنگی
 مسلم را از کسه بدن به سکامی حوسر داسه مسلمان میداد *
 خلاصه مع ساه روز موالی ما در این سرخابه سر مردم -
 کتاب حانه و ن و محنوسی و عتوت^ن هوای مسکن در
 این چهار مع روز مرا از هر مصیب عظم و عذاب الهی
 که در این امام رو داد و یاد بر مالم کرد * عالم دورج را
 در آنجا معاشه کردم * از ن در آن هوای گرم سرخابه
 عرب کردم - تمام لباسهای ما منس و ^نکه ^نسوده و ناره ناره شده
 از بدنه های ما مریخ * اگر چه ^نو ^نمکول ما خودمان
 ناسم - اما قدرت این را ندانیم که کتاب صاحب

اعلانی داروغه دیوارهای شهر چسبانیده بود - باین مضمون -
 چون پادشاه مقتدر قادر بعد از دفع و هی انگلیسها به تحت
 طاس که اریکه سلطنت موووثی و حایگاه حما بابانی بیگاش
 بود خلوس فرمود - فرمان عدالت - بیان از صدر سلطنت
 صادر شد - که قتل و عارت نفوس و اموال انگلیسان موقوف
 بوده - و صدور احکام از این بعد مووط استنطاق و مبنی بر عدل
 و انصاف و تری از حور و اعتساف خواهد بود * از جمله
 تفصیلاتی که من در این چند روز شنیدم این بود - که مردان
انگلیسی که روز یازدهم و دوازدهم لغارت سلطنتی پناه برده
 بودند - فوراً آنها را دستگیر و عرصه شمشیر ساخته بودند -
 که یکاره حل بر وحشیت و برحمی شود - الکه بحسب ظاهر اول
شورای عسکریه و محاس استنطاقی تشکیل داده و بعد از مختصر
استنطاقی آخر عمه را سر بریده و ایقائیک از آنها نکرده بودند *
اقتدار سلطنت و تعود امر این پیره مرد نود و دو ساله که
سلطنت دعای اختیار شده بود اسی بود الا رسم * یکی از
بسرانی میرزا مغول فی الواقع سلطنت یعنی خونریزی میکرد *
داروغه شهر که مردی از اهل ملکت و از طرف دولت انگلیس
همین مجلس و خدمت ممنوع و مأمور شده بود - بواسطه

ترجم آنها بر تنی از ما امری ^{impossible} محال - ولی داوود که مردی
 عاقل و مدبر ^{wise} بود - مردان را اول از هر سخوله ^{causes} بود پیدا
 کرده بدرنگ حل معرساند - لکن رمان را بحال مصعب دحیره
 نموده از انظار پنهان مناسب - که هر گاه معافه بمصالحه احماد
 فدیة زیادی از انگلیسها گرفته رهای آنها را رفته ندلم کسان
 باید * و هم آنچه معلوم شد روز سردم ^{severe} التسه روز واردم
 و دواوردم آنس ^{kind} کینه و سرباعیان خون در قدری فروکش
 کرده تازه ^{new} قتل ^{murder} رو محمود گداسه بود - چرا که رهای انگلیسی
 را ^{entirely} مستمرس سودید - و هر کس می یافتند می کشتند -
 و بلکه بدون ^{any} است رها نکردید - چنانکه غالب این سوان
 محسمه در این قطعه از رهای بودید که فله هندی آنها را از
 کس امن داد - به ^{the} الکه ^{the} آر ^{the} چه ^{the} توحه و ^{the} سوگواری اطفال و
 رجالان بای مد حجاب ساخته بودید - و رای اسکه مادا هر يك
الانفراد ^{the} مذهب یکی از سورهستان اسناد کسه سود - همه اعما
 حمده بودید * اما مردان ابدان عمارها آنچه گرفتار شده
 آنها را بدو اعماه حاس - که یکی از مالارهای ^{the} حلی ^{the} عمار ^{the} عمام
سیلاط ^{the} گورکاه ^{the} دهلی ^{the} است ^{the} رد - اول ^{the} دو ^{the} یک ^{the} عجمک ^{the} اطامی
استطغان ^{the} مصری از آنها نموده - بد حکم ^{the} حسان ^{the} داد ^{the} بود *

همه گردید - و میان ما و سایرین يك نوع اس و الفت و مهر
 و محبتی ایجاد کرد * راه ارتباط و اختلاط میان ما و هموطنان
 مفتوح شد * غنّه های دل را برای همدیگر گشوده درد های
 بهائی را برای هم باز نمودیم * هر کس سر گذشت مصائب
 خویش را با حُرقت قلب و ماله و آه تقریر میکرد * بعضی از
 آنها پدرشان برخی پسرشان و حمی شوهرشان در این حادثه
 کشته شده بود - و تنی از آنها سود که ساحه رور یاردهم
 و دواردهم داعی بر دل او سهاد و یکی از رجال او را بچنگ
 احل نداده باشد * تعجب من بیشتر در این بود که حاضرین
 همه زن بودند - و يك مرد درمیان ایشان نبود * از قراریکه
 معلوم شد دو ساعت قبل از ورود ما - داروغه شهر باین موضع
 آمده و سه چهار مردیکه با این رها بوده بیرون کشیده و همه
 را سر بریده بودند * و هر گاه ما دو ساعت بیشتر وارد
 شده بودیم - شوهر بدست من نیز تاکنون قتل رسیده بود *
 و حبه ابیکه داروغه شهر محاب را با ابقا کرد - و فقط مردار را
 عریضه تیغ بدربار میساخت - نه از رحم و صروت و مردادگی
 و متوت او بود بلکه آنچه مکتوف شد - کینه عموم همدیها
 نسبت عموم ما از صبر و کبیر و دگور بدرجه کمال و

حق و از این مشروب سهمی دارد * یکی ناهد ساحص سده
 این خوردنی و ^{دندانی} آسانندنی را بالساوات قسم کند - و حصه
 هرکسی را برساند - تا همگی از روی اعدال و آسودگی حال
 عدائی بخورند * بعضی از حصار سوهرمها دسلام داده ولی
 اکبری صدیق کردند * سوهرم عمار ام درمناں هرمهانیکه نو
 این صا ریخته بود - دو مار^۱ خوب آغاث کرده با حاوی
 جیب خود - بول بکها بر و دنگری را سینه ^(۵۰۰۰) لئارو ساخت -
 پس از آن شروع کرد مآن خوب بارو ماند پر پرخ میخه از
 دگ پیرون آوردن - و تکف دست حصار که عبرله طرف ^۱ واوانی
 بود مرتب - و با آن خوب سر بر قطعات گوس را از
 دنگها در آورده بر روی ریخهای کف دستها می گذاشت *
 این ریختگانی و بختن به رور و سه سب طول کنند * اجرای
 قانون و تیر ^۱ عدالت اگر چه در ^۱ میادی امر و بادی نظر دست
 و مشکل و باج و ناگوار میآید - اما همسکه ^۱ عری و معمول
 شد - زمان می گذرد که ^۱ عراب سوس خوشگوار و سابع سکوی
 سارکار آن مهور و معلوم می افتد * چنانکه این عمل
 سوهرم اگر در اسدا ^۱ ملوع طبع می شود - مد از یکی دو
 سده سوس در تحت ماء و ای بر قاعوی بود - ناهد خاطر

همیشه آسوده و مطمئن از مأمَن ما گردیدند مراجعت کردند که
 فیلبان را حَر دهنده سراع ما بیاید * دیری نمیگذرد که چشم ما
 بیدار فیلبان روشن خواهد شد * شخص فارسی که در این بیغوله
 ما را از مرگ و هلاک خریده بود - شبانه روزی دو مرتبه
 خدمت او ^و قرائت های آب و دو دیگ بزرگ مملو از طعام مطوح - که
 عسارت از ریح بخته و گوشت گوسفند قیمه شده بود - برای
 اکل و شرب ما می آوردند * محض اینکه دیگرها را رزمین
 میگذاشتند - رفقای ما از شدت گرسنگی چست و جلاک از جا
 حسته خود را بر سر دیگرها انداخته و دستهای خود را تا
 ساعد میان دیگ فرو رده و مطوح گرم را بیرون آورده می
 خوردند * کردار آنها واقعاً اسباب تنگ و مایه خجالت بود -
 شوهرم تاب بساورده رحاست و گفتم - در حال بدبختی و
 اذیت هم مثل رورگار نیک بختی و اقبال در کارها نظم و ترتیبی
 باید - و اشخاص متمدین اعم از اینکه محتفی در زوایای دلت یا
 مستوی ^{همه} بعرض عزت باشند - باید رسوم آدمی و آداب مردمی
 و شنون تربیت و فنون انسانیت را از دست بدهند - همه حا
 شرط مواخات و رسم ^{مواخات} مواسات را منظور - وعادات ظلم و معادات را
 از خود دور دوانند * هر يك از شما ^{equally} بالسویه در این ماکول

کُرب • اما من از رفتن این دو در و تنها ماندن نا سوهر
 و دحرم در خود طالب آسایش و مراعی مساعده مکردم -
 چرا که از این حد نارغم و حال رنج و الم خود را سنگین
 نماندم - و ناخوش منگم - حسی است که خالصاً صرف
 برساری نمی آید کم - و علاوه بر همه حوشت هم و
 سویش نگاه ها را بر داسه نام - نگاره در فکر دفع سعی
 و خار بدعی خودمان خواهم بود • ناری این به عاف
 حکنده - و بوده چاک که در یکی از یوای این سرداه رجه -
 سر اسراحت و نالی بن آسانی من بود - ممرات در نظر
 من خوشتر • بر من راحت را آن جنبهای خانه حسن
 طریقی و د که درود و برود را در آسا سر ۲ ده • ولی
 به • یاعی و مح اسراحتی - اگر حال دمی از راهی آسود و
 بدن ساعی کمتر از رنج فرسوده شد - اما از جهات دیگر
 پیوسته رایل الحاح و مطربالال بهم - نه اما حال گس
 رف که در ما نماند • طفل و داه این به شد که حسی
 او آنها است • حالت به س و سب خود را که سوهرم
 الم • که از مردم حسن نگ حالت و است - گفت
 دسه ان دور شده که مارا بدن وضع هدایت کردند -

[illegible]

فارسی

فارسی گری محض و طایف حقوق انسانیت با وجود مخاطرات که
 علنا دوحار میسد - اگر هندوها ملتفت عمل او میگردیدند -
 در حرانه ^{در حرم} نسبت حائیه خود حتی از انگلیسها را ساء داده بود *
 این عمارتها که در آن ما می بودند - ظالما برهنه با صفت عربان
 بودند - و یکی از آنها بود که پدر ما را در نا سرس کشته
 نیده باشد * سطر من پست قمر ریادر سودند - و من در
 میان این جماعت بکون جوانی که طفل سرخواره خود را در
 هل داس - و از انسان نصفه حکمیده خود طفل را سر
 میداد - منی منتحب کرده بهلوی او دسم - و اردیدن طفل او
 مرا (ویل) سرم مخاطر آمد و آهی کشدم - و اسم (ویل)
 را بران آوردم * سمعه رو عن کرده گف - مگر طغات را
 کشته اند - ما او را کم کرده که محسوس طفل من بکا میکی - و
 بام طفل را بران میآوری * من باو جواب میداد و اختصار با
بده ^{بده} گریسم * دحرم و آن سر کوحکی که ما با بود بهلوی
 من بستند - آن دو قمر در انگلیسی که هم مرا میآمده بودند
 گروه را اختصار کرد جامعاً شد - سوهم بها حبران و
 سرگردان در وسط آن صا اساد مثل احساسی که حیاسی
 کرده باشد حیل و مسل سر را بر افکند و هنج عیال

London

در اینجا باینم * ضعیفه جواب داد - خم شده بعضی کوله نارهای
 هیزم را که دو یک گوشه جمع شده بود کنار کرده - دهه
 دالانی پیدا و اثر روشنائی ضعیفی هویدا گردید - و بدست
 اشاره کرد - که داخل شوید * ما از یک سوواخ کم عرض و
 کم ارتفاعی با مشقت زیاد یک فصای مسقفی مشابه بمقاره داخل
 گردیدیم * روشنائی این فصا مدحصر بجند چوبه ^{gun candle} صمعی چرب
 که مخصوص هندوستان است و بجای مشعل نگار ^{canoe} میروند - بود *
 دود این چوبهای مشعل فصا را بیشتر تاریک کرده بود که
 روشن نموده بودند * ورود ما در این فصا سب حوشحالی ساکنین
 آنها که قبل از ما بآنها رفته بودند شد - زیرا که تا وازر حزن
 و تغیر و ناله ورود ما را پذیرفتند - و ما نمیدانستیم و نمیدیدیم
 که اشخاص که هستند * چند کلمه که زبان انگلیسی مابین ما و
 آنها گفتگو شد - سب آسایش طریق گردید * هم ما ماتمت
 شدیم که این اشخاص چون ما بدست و الحاء ^{refuge} در ایگوش
بینغوله ^{refuge} خزیده اند - هم آنها از ما این گردیدند که هموطنان
 ایشان و بچاره و پریشام - و از وحشت تبع خوریز هند
 در این موقع مکافاتی ^{refuge} حسته ایم * این جمعیت از مرد و زن
 صغیر و کبیر تمام هموطنان ما انگلیسان بودند * یک ششم

۱۸۳۳/۱۸۳۴

من سده ناسد * صد ماتنت سدم که از بالای سرم قطر
 خون مسود - سر را که بالا کرد ددم - حمی را سر برده
 معاق ساحهای درخت آویخته اند - و هر قدر من از
 حای خویش نس و من مسدم مار طراب خون مل ماران
 ماری بر سرم مریخ - چرا که هتخ ساحی از ای
 درخت بود - که من معولرا بدان ساویحه ناسد * از
 فراریکه منگسند - در صد و نورد سال قبل از ای نادوسا
 اراتی سر خندس سردار و امر از امرای محمد ساه دهلی را بر
 همین درخت آویخته بود اس * ماری من بربك بود که از
 سد دهب و سح خان خود را تسلیم کنم - حال سکون و ساب
 و امید رندگی و جناب در ن ماید - اندام میریس و اندام
 در لمرس بود - که مکدمه در ای حن سینور حاضران کند
 سد در ب طرفه المعنی بام ای فوج قفقهای خود را بر داسه
 سمب دروار کامل حرک کردند - و را عارس را عالی
 ساختند * چند دوسه مد که کوچه عالی و مصر از آندس و
 سطر لک سد - ما را اقتساد چند مدی که رقتم داخل نس
 کوسه سدم - در ای نس کوچه آسار هیری بود * زن هندو
 ما را داخل این آسار نمود * سوهرم زن هندو گفت - آما ما

می نمود * پس بایستی تأمل کرد - تا این فوج از اینجا حرکت کرده راه را خالی نماید - که بلکه ما از اینجا بخطر نگذریم *

زن هندو میگفت که دیروز چند نفر از هموطنان شما باین مسجد پناه آورده بودند - و این فوج برای محاصره و دستگیری آنها باینجا آمده - الی عصر پای افشوده تا همه را دستگیر کرده بقتل آوردند * و حالا منظر طلوع آفتاب شسته اند که بعد از روشنی هوا سمت دروازه کابل رفته با مختصر قشون انگلیسی که در خارج شهر از دروازه اند بجنگد * بدانحال اگر هوا روشن و آفتاب طالع میگردید - چادرهای ما کوتاه و بارسا بود - و از رانوی پائین را می پوشاید - لباس فرنگی و نیمچکمه که داشتیم مایان و مشهود ابطار یاعیان می شد - قتل ما عموماً قریب بیقین بود * علی ای حال از کابل پریشانی و بچارگی سایه قطور این درخت پناه برده منظر تدبیر برداری و قصای آسمانی شدیم * يك وقتی من مانمت شدم چادر سفیدی که سر ماست آورده و رنگین بطرات حون شده است * تعجب کردم که این حون از کجا بجادر من سرایت کرده - عصوی از اعصاب و جوارحه عروج و خسته نیست - که حون آن اشف بحامه و جاد

کم کم وو روسی گداس * اهالی سهر دهلی رای عبادت و طاعت ماریعالی از جاهای حوس در آمد - هندوان نمبه عمل نظرف رودخانه مرقند - و مسلمانان رای گرقن وضو و ادای فریضه از ماکن راه ستار مساحد مندید - و هنجیک از ان دو فرقه ملتفت ما سودید - و هر دو طاعه را عرمت ان بود - که بعد از فراغ از ادای فریضه و عبادت ارد تعالی و سکر گذاری از علیه برما کاوس - حسانکه خود منگفتند - عدددا سلاح ^{سنگ} و سبهای خوربری خودرا ^{هم} حمل کرد مار دیگر ماکن سهر را گردس - و روانا و پموله هارا ^{نم} محس و کاوس کرده از ما مدحمان هرچه ساسد هل رساسد * دن هندوسکه ^{نم} دلیل راه در حلو ما بود آهه با منگفت - که ستاب کنند - و سرعت بام از ^{نم} صیای او مرقم - تا بنای درج بررکی رسدم که در وسط کوچه روید و ساحهای آن بر بام ^{نم} صیای آن منبر ساه افکن بود * ل فوجی از اتوالع باعرا دیدم که منگهای خودرا ^{نم} چائمه رده و در حلو - جدی که ان درج سادی درب آن بود سه بودید * ما ماسب از مناز ان روح پیا ماعی عبور کنم - و حال آنکه منور ما از مناز هزار مر بدون اسکه مارا ساسد عمل

نایبی عمره سلطان رسیده - و با هاستر سکوه و سهر و
 عن وعسرت امر عروسی دحرم ر ^{بجای خود} گرار شد - و من ما سوه
 و طعاکم ر مک کشی سه نظرف انگلسان مبروم - که بس ار
 وصول به انگلسان طفل خود را در یکی از مدارس بگذاریم که
 معموله عصل فون و علوم و کتب آداب و رسوم سود *
 مالحه من در اعتلااب حوس و آمال سره عرق بودم که ناگا
 صدای ارسب دوت حاه بگوس رسد - من ادرس جوانی بدام -
 دوالناب مکرر شد - و بس ^{بجای خود} ارفدی حرک درحاط خود بخود
 نارسد - و شخصی بحاه فرار آمد - و صدای نای حفصی که بر
 روی حنان حرک منکرده بگوس نارسد * اما فدی که بر دلم
 آمد - معلوم شد این صدای ما از لکفر است - اکه چند مر هستند
 که نظرف اطای مناسب - نابد - اطای رسیده آهه در را گویند *
 من بسو عرم گفتم چه نابد کرد - جواب داد که نابد در را گوده و
 هیچ خوف نکرد - چه اگر انها معاند بودند و قصد ادب ما
 می آمدند ما ن آرامی و برمی راه میرفتند * خلاصه ما بوقت دای
 رساله در را گویدم * دو هر دن هندو که حادریای سعد
 نابد بر سر و عیاه مرد بودند که ما کمی از فر پیرون
 آمد نابد - ما ان هاب موحی بدو سوال و جواب وارد

بواسطه محزن و التماس که من و پدرش باو کردیم قول خوردن
 یکبارچه هندوانه نمود * اما آن طعنه میل محووردن هندوانه و
 و میوه نکرد - برنج پخته از ما می طایید * من با هزار رحمت
 بوعده فردا او را ساکت نموده حوالانیدم * کمتر طفلی را من
 دیدم که مثل او میل محوواب داشته باشد * سه شبانه روز بود
 که ما در اینجا پناه خسته و متواری شده بودیم - از بیرون
 بهیچوجه صدای آگوش ما نمیرسید * شوهر بیچاره ام از شدت
 خستگی و آن دو زن محرومه و طعنه شب را حوالانیده رود
 محوواب رفتند * من تنها بیدار بودم - و صدای هم سائیدن و
خشن و حشت ^{صدا میزدند} لباس دخترم را که گاه میخواستید و گاه
 بر میخواست احساس میکردم - و معلوم بود که او نیز بیدار
 است * من و دخترم هر دو گرفتار سودا و خیال بودیم - اما
 دختر بیچاره ام دوچار خیال وضع و حال حالیه بود - و من
 در فکر و تصور پایان و مال کار ^{result} * گاهی خیالات خوش خاطر
 را امیدواری و تسلیت میداد که عساکر انگلیس بر یاعیان
 غلبه نموده - و شهر دهلی امن و منتظم شده است - و ما در
 کار مرمت و عمارت حاجا و مساکن جراب خود هستیم - و
 دامادم بواسطه شجاعت و رشادتی که او پرور کرده ^{have been educated} از منصب

ملکه از مع قرن طولانی بود * او در که وارد شد نسبت
 من دود * دادم که نام خود را ^{نام خود را} ملو آر ربوطال و مسی
 منو های گرمسری دیگر هندوسان کرده نزد من آورد - و
 عن اصرار کرد که بخور - و ریاد در حالت گرسنگی و آسطار
 مس * اما من تنها مان عس و مهبانی برک دعو سودم -
 سار رقا و همراهان هم حتی ناسند - از آنها را بر دعوب
 نمودم - و همه جمع شدند بحر دحرم که قول خوردن هیچ
 حر نکرد و طفلی که خواسته بود * سهم آن دورا خدا
 کردم - و ما چهار ی - بی من و سوهرم و آن دو صحنه
 محروجه در آن س ما نواکه مسی کردم - و س را
 رور آوردم * محمد فلان آب را سآمده فردا هم سآمد -
 وعد چهل و هفت ساعت ما ردک باقضا رسد - عنداج
 آما فلان محوس است ناگرسار - چه مانع و حاده شده *
 اضطراب ما دهنه بدهنه در راند بود * همیشه س دیگر رسد -
 و هوا تارک گردید - سوهرم مار عس و طاب نواکه ساعت
 ای ساه رف - و است علاوه بر آنکه درخی از سانی که
 در اعما کاسه بودند - چند هندوانه چند رای ما آورد - و
 آن هندوانها و سار ماوها سده جوع کردم * بالاخر دحرم

افتادم * گان میکنم که خواسته بودم بر خیزم - و بسمت
 شوهرم روم - پایم لرزیده و سرم دَوّاری یافته بزمین افتاده
 بودم * شوهرم را میدیدم که طرفِ من آمد - و زانو بر زمین
 زده بالای سرم نشست و کلماتِ محبت آمیزِ من می گفت
 که درست نمی شنیدم * در حالیکه بصورتِ من نگاه میکرد -
 و حم شده بود - قطراتِ اشک او بصورتِ من میچکید - و مرا
 بهوش آورد * گرسنگی مرا بحال کرده بود * مهربانیِ شوهرم
 من قوتی داد * همینکه شوهرم مرا بحالتِ طبیعی نار دید فریاد
 زد که فیلبان کجائی و چرا نمی آئی - و دو دست خود را در دو
 جیبِ شلوارِ خود کرده - دو مشت لیره بیرون آورد - و مثل
 شیر گرسنه که در يك قفسی محبوس باشد - گردا گردِ اطاق
 میگردید و فریاد میزد - که هر کس يك مُشت برنج من بدهد
 این دو مُشت طلا را ناو خواهم داد * تا نزدیکِ دربِ اطاق
 رسیده در را کشوده بیرون رفت - من فریاد زدم کجا میروی
 و با ضعیفی که داشتم برحاستم که بلکه خود را ناو رسانده نگذارم
 بیرون برود - يك چند قدمی که در میان اطاق راه رفتم از
 سستی و بیرمقی از پا در آمده افتادم * بحدقیته بیشتر طول
 نکشید که مراجعت کرد * اما این بحدقیته از برای من بحسبِ حال

تا وقتی مخاور دانت - و حواس باطنه و قوه مدرکه تا ساعتی
 ملازم دماغ که از ضروریات بدن و ملائعات طبع دور و مبعور
 باشد. باشد اما اگر احتمالاً ناسویی دوچار و ناسری محاسن
 شد - حواس او مالزه دانیل و مرتبک انواع ردائیل شد از
پایم ساز و از انعام گمراه ر منگردد * حنانکه اگر یک رور
 از خوردن با تک از حسن از ماتد - عسر و اقوام و اقربا
 و ارحام همه را فراموش میکند - قوم و حواس محسوس او یکگاه
 و آین و کسب نگوش او امسأه مناشد * و اسکه منگوید
اسحاص مخبر در آن دم آخر که انقضاء شد می آید - و در
حالت اعمال و بهره مستی هستند - مکرر دید شد است که گره
منکند - و این گره را برای معارف و دوری از افریا و احنا
منداند * چون هنج مرده دوچار دید شد است که ما را
از حالت احضار و حالت انزای روح از بدن حر بدهد - تا
معلوم شود که گره مخبر برای حسب * اعتماد من این
است که گره را برای ما مادگاست - اگر برای من
حوسس است - که از این عالم دوس معالم تاریکی میرود - و
نداند که بر او چه خواهد رسد * حلامه حتی باطن
می آید که بسته از حای حس و صاحبه ردم و معنی عالم

کرده و همیشه در می گف - چه حابه که آتش گرفت * ار
 مکان خود هم هیچ حرکت نکرده بود - مگر همان وقت که
 فیلبان او را تعف زیر بیکتها پنهان نمود * این طفاک که با ما
 بود خوابیده بود * آن دو در بچاره از شدت تب که درد و
 حراحتشان سبب بود روی زمین افتاده پیوسته مینالیدند -
 و بواسطه عارضه تب و حرارت بدن دیگر مثل من و شوهرم
 از گرسنگی بی تاب سودید * شوهرم اتصالاً راه میرفت -
 چنین تصور می نمود که حرکت و راه رفتن چنانکه معروف
 است در همه اوقات اشتها می آورد - شاید در وقت علیه
 بد بختی و هجوم هموم بر خلاف سایر حالات در مراجع او سد
 جوع و رفع گرسنگی نماید * اما من ایقدرها فیلسوف سودم -
 معده ام نهی و کله ام از هر نوع تفکر و تعقل خالی بود *
 گاهی دراز می کشیدم که الک که حوام برده گرسنگی را
 فراموش کنم - و گاهی می نشستم حیدال و سودای پسرم سرم
 می افتاد - که آیا چه شده و چه بر او گذشت * از شدت
 گرسنگی شکل و شایل طعام بالمره از لوح خاطر من محو شده هر
 چه تصور میکردم صورت او در دهم حاضر و متصور می شد *
 لی غالب بی نوع انسان را خصال انسانیت و خصایص شریت

رفته هم دست از سها بر محوایم داشت - و سها را در
 این ورطه میانه که سها محوایم گذاشت - مگر وقتی که کُنه سوم *
 صاحب این خانه علی که نامش همکس و از دوسان حراندش
 است - در حقه میداند که سها اعلا مید - ولی بر حسب
 ظاهر روی خوش نمی آورد - و بکلم خود را در محافل
 میداند * میان ما ملحق رعایت و تکلم میهن از دراصل
 است - اما به در این مقدمه و هنگامه علی الخصوص میهنی که
 تا خوانده وارد شده باشد * امروز صبح که علی مرا دید - نامش
 فرار داد که تا چهل و هشت ساعت دیگر سها را در خانه
 خود سها بدهد - اما بعد از اقصای این مدت بمقتضای فرار
 داد نامی از اعلا بیرون روید * ولی من سهای گوم
 دعدعه و بسوس بخاطر خوش را بدهد - امیدوارم در
 طرف^{۳۳} آن چهل و هشت ساعت نامی من را از اعلا برای
 سها بخوم * فلان روز و روز باختم رسید - ما بهای
 اضطراب مال و انقلاب حال داخل شدیم * بر خلاف عادت
 طبیعت من که نامی آرامی و است خاطر ساورد - بر
 رسانی و لرز سرود * و حرم از صبح تا بحال مثل قال
 بیروح بهخوچه معکام شده - مگر آنکه گاهگاهی تاله حزین

یکباره از حال آنها بجز ماندم - چنانکه الآن میدانم زنده اند
 یا مرده، بیدارند یا خفته * و امروز مخصوصاً در شهر حکم
 کرد حاکم کشیدند که در حاکمهای دهلی و روایا و بیغولهای
 شهر تحس و گردش کرده هر چه انگلیس بیابد - از زن و
 مرد و صغیر و کبیر بقتل رسانند - و سر آنها را نزد داروچه
 ببرد - که جایزه سر یک مرد انگلیسی سیصد روپیه و سر یک زن
 دویست و پنجاه روپیه و سر طفل دویست روپیه است * ما از
 شنیدن این اخبار موخش بر خود لرزیده و طوری پریشان
 حال شدیم که گرسنگی را فراموش کردیم * فیلبان که مرد
 هشیاری بود - ملتفت حالت ما شده از گفته خود پشیمان
 شده و برای تسلیه خاطر و تسکین قلب ما گفت - هنوز باز
 یکباره با امید باشید * یاعیان - قشویکه در داخله شهر بود
 بقتل رسانیده - لکن نقشون خارج شهر هنوز مستولی و غالب
 نگردیده اند - و مسلم است - که عساکر انگلیس بروی مجتمع
 گردیده با سطونی تمام وارد دهلی خواهند شد - و کمر
 بخونخواهی شما بسته - دمار از ورگزار یاعیان برخوانند آورد -
 و کیفر این خونخواهی و بدکرداری را از آنها به اشد طور
 خواهند کشید * و این مسئله را نیز دانسته باشید که تا من

کلکون بماند * همسکه وحشان هندی را نان حنله و نمید از
 باغ مروون نمود - در باغ را بر روی آنها سه خود مراحب
 کرد - و ما را از آن رندان و محسن موفقی عجب داده همسکه
 از خوف امان ماقتم - دوباره از جوع سای فریاد و فغان
 گفاسم - و ماو اتماس کردم که اسك از دست مروم * اگر
 فوی دیگر دست میدهد - لا محاله قدری ریح از هر کجا سده
 است با ریان که عینا اگر جان از سحر ماعشان بدر ردم
 و به سع دسم مردم از گرسنگی جان بخواهم رد - و از
 بی طعامی طعمه گرک اجل خواهم سد * مرد فغان جواب
 داد که ما س بود - و طلب چهارا فرو نکرد - رای
 من عمر نمک است که بجهه ما محصل فوی کم - و آدوه
 فراهم آورم * محسوسا دو مریه داروچه سهر امروز مرا
 عمرس استعانی در آورد و از من سخی سوال کرد - که
 صاحب تو در کدام گوه موآوی سده اند * بلکه مرا بیدند
 سدید نمود که اگر سخن راسی بگویی و کذب و خلاف تو
 آشکار شود - را بدار رد هلاک خواهم صاحب * من ماو
 جواب دادم - و قسم یاد نمودم - که اثر و نشان آنها را تا دم
 دروازه دهل داسم - از آن سدی بی آنها را کم کردم - و

دیگر قطعاً سوگند دروغ یاد نمی‌کند * باری اگر فیلبان ما
 برای یاغیان قسم خورده بود که در این اطاق فرنگی بیست -
 در قول و قسم خود صادق بود - زیرا که ما بحسب طاهر در
 اطاق بودیم که مرئی باشیم - در زیر تشکها و بیم تحتها امحی
 و مستور و مکتوم کالمعدوم شده بودیم * بار یاعیها اعتماد بقسم
 فیلبان نکرده مثل گمرکچیا که برای کاوش متاع سیحهای بلند
 دلق مانند در دست دارند و الملكه های مالالتحاره و متاع فرو
 میرند - همیطور نا شمشیرهای بلند تشکهای دروی بیم کتها را
 سوراخ میکردند * در اینحال يك شمشیری بازوی من خورده
 نارویم را درید - ولی من از خوف و وحشت نفس نکشیدم *
 فیلبان مضطرب شد که مادامیکی از ماها تاب نیاورده فریادی
 ریم که هم ما و هم او کشته شویم * یکمرتبه فریاد زد که
 سگهای کافر در توی باغ هستند - و من آنها را دیدم * این
 جمعیت که در اطاق بودند - بمحض شنیدن این حرف تماماً از
 اطاق بیرون دویدند * محمد فیلبان هم در اطاق را بر روی ما
 بسته بتعاقب یاعیان سا کرد دویدن و فریاد زد که از باغ
 بیرون رفتند * چه معطلی دارید - چرا محله نمیکنید - که رودتر
 شمشیر انتقام خود را بخون این طالان بد اندیش و کافران بدکیش

را بر روی ما گسوده و اسناء و اسایکه از ما در اطای بود
 که بواسطه آنها محکم بود معاندین بی توحود ما در اعما
 برد - در طرفه العلی باماً معبود ساخت - و دو دفعه بگذشت
 که همدان ^{سازمانده} عیود * ان اطای ورود کردند * ما آنها را
 عیدیدم - اما صدای هم خوردن سلاح و داد و فریاد سترها
 که می گفتند - احسان محوون مکنم از فریادها ساد کرد - و بام
 کفر خیره را ناله کش می سیدم * همسکه اطای را حالی
 دیدند - و مایوس از نافع منتفی از ما گردیدند - بکمره
 همه سکوت بود * آنوقت فلان را سیدم که بر سیل
 بحر ساعان میگفت - که خوب فریب خوردند و همه
 بخودشان رحم دادند - و قول مرا بررفتند - که گفتم از
 فریادها کسی احسان نیست - و سخنان مرا حق و روبر و دروغ
 کردند * آنا مرا مسلمان میدادند ماه - و می که با گفتم
 فریادها احسان میدادند - محض صدق بود * اگر بودند بهم در
 دل آنها با سها سرک میدادم * اگر چه سخن مرا سوج
 کردند - اما الحمد لله که آمدند و دیدند - و صدق سخن من
 رسیدند - و حالا باید امان داد - که مسلمانهای هندوستان کفر
 از سار مال دروغ میگویند * چون بای قسم عمان آمد -

مُبدَل بِمَصِیَّت - و امیدِ ماں مُنجرِ بیأس و حرمان شد * سهل
 است - بدبختی و سوء حال ما باین درجه هم قرار نگرفت * ار
 و حیات^{در صورت} حال فیلبان و ونگِ عارض او آثارِ یأس و وحشتی
 عظیم مشاهده کرده و ترلرل و تشویش ما ریاده از پیش شد *
 شوهرم پرسید دیگر چه روی داده است - دخترم پرسید مگر
 چه خاه سوخته است * فیلبان بدون ایکه حوای^{موت} ما دهد -
 نزدیک نیم تخته‌های اطاق و اطراف شده تشکها را برداشت - و
 تخته‌های شیمه‌گاه را شکست - و رو ما کرده گفت - رخنیزید
 و بدون درگ و تامل در زیر نیمکنا^{پنهان} پنهان شوید و تشکها را بر
 روی خود بکشید * تا ما بر حاسته مصمم پنهان شدن گردیدیم -
 فیلبان را دیدیم که به نزدیک^{سیر} دُوب^{دوب} اطاق رفته گوش فرا
 داده با دست اشاره کرد که خیلی عجله کنید - ایك رسیدند *
 ما هم سخن او را پذیرفته ناآهستگی تمام و کمال تعجیل در کار
 پنهان شدن بودیم - الا دخترم که بی احتیاط ناله میکرد - و
 مکرر می گفت - که اگر چه خاه سوخته پس نامزدم چه شده
 است * ما عفاً دهان او را گرفته و ما خود مان در زیر نیم تخته
 که از سطح زمین ریاده از يك چهاريك ارتفاع داشتند بودیم -
 و ما شکم در روی زمین قطار حوایدیم - و فیلبان تمام تشکها

سربازانی که در ماروط کوهخانه بودند به ملکه و دولت انگلیس
 دغا کردند * بعد از مانوسی ناساء دهلی حکم بیورس و گرفتار
 ماروط کوهخانه داد - و جمعیت و اردحام ساهنان ماعی به حدی
 بود - که ما اسکة این چند یوب ساچه و چهار مار ^{سوار} ^{مسیح} بر مسند
 و طرف ماعنان حالی می گردید و جمعا هلاک مرساند -
 مار حاره هجوم آنها را عنکرد * تا آخر مس حصرا
 صاحبمنصان کوساندید - و بی که از همه طرف قطع رسه اندسان
 شد - و مسند آس ردن ماروط کوهخانه گردیدند - مکدنگر
 را در آغوس گره نام و داع کردند - و آن صاحبمنصب
 اس که فرماید کُل بود - مسله مسدل را محط ماروط گداس -
 و فوراً ماروط کوهخانه آس گره - و حرمتی چند از این
 صاحبمنصان رسید که فی الحقیقه جان در ردن آنها عمرله حاری
نادب و انحار بود - ماضی کلاً اتف شد * خلاصه چهاردم
 ماه رسید - و فاسان وف طهر پیدا شد - گرسنگی ما را
 حلی صدیه میرد - همسکه ورود اورا مسله ددم خود ناری
 کرده و اظهار ساست کامل خود ما را از ورود او طاهر
 ساختیم * اما امسوس که سادمانی ما دوامی گداس - چه وی که
 نسهای اورا می ناقت و آدوه مرا او بددم - مسترب ما همه

که در وسط باروط کونجخانه ساخته شده بود پناه گیرند * و این مختصر قشون انگلیسی که در این باروط کونجخانه بودند - بر خود حمر کرده و قرار داده بودند - که تا حان در بدن دازند مردانه بکوشند - و باروط کونجخانه را بتصرف سپاهیان یاعی بدهند * وقتی که طاقتشان طاق شد - و عیان اختیار از دست رفت - باروطهاییکه در انبار باروط کونجخانه موجود است آتش بزنند - که دره از آرزو صیبر یاعیان بشود * و باین واسطه از انبار باروط تا موضعی که صاحب منصبان انگلیس جمع شده بودند - یکخطی از باروط کشیده و آن صاحبمنصبان پس که فرمان ده کل شده بود - قبلاً مشتعلی در دست و منتظر که هر وقت چاره را محصور دید - خط باروط را آتش بزند - که باروط کونجخانه و خودش را و هر چه در آنجاست فانی شود * دو این اثنا یکمرا از صاحب منصبان پادشاه جدید دهلی بطور رسالت از جانب پادشاه خود برد صاحب منصبان انگلیس آمده آنها را استمالت نموده و وعده امان داد - که اگر باروط کونجخانه را تحلیه نمایند - حای سلامت خواهند برد * صاحب منصب بزرگ انگلیس با تعیر و تهدید ریاد فرستاده پادشاه دهلی را معاودت داد - و همه صاحب منصبان و

مسون انگلس خواهد ماند * از برای حفظ و حراست ماروط
 کونجخانه - بواسطه امنیت حدین ساله هندوستان و اطاعت و
 مطاوعی که بوسیله از هندها بمنت مانگلسها مساعده مند -
 حدین اهمی بده و در ^{در} حدین حال و استحکام بای این محل
 قدری ^{مستقیم} مساعده رفته بود * و از این قافل که شخص سک امنیت
 موفی و ^{مستقیم} آسایش طاهری هاجوف باید دل داده مطمئن شود *
 همه انسان صاحب حرم کامل و شخص عرب قافل با حال
 و اعظم یک دولت مصر با کثرت ماند در عین صلح و
 آسایش دور می و ملاحظه مخاطرات را عوده بیوسه اوقات
 خود را مستعد دفاع بدارد - چه با حفرهای عظیم که هیچ
 منظر برور و میرق حدود سوده اند - و سه رج عوده
 و مورب فتنه های عظیم و نتائج و ختم گردیده است * خلاصه
 دو بوب پس بود در جلو در ماروط کونجخانه گدازه بودند -
 و گدازه های ساچه رادی بلوی آنها بود * و بویها را حکم
 شده بود - تاوهی که این کسها ساچه بای است و تمام شده
 است - از جای خود حرکت نکرده اصلاً بر اندازی باشد *
 هرگاه تمام شد و دیگر مانده دفاعی بدارد - بویها را منع
 یکبار کرده بوسط ماروط کونجخانه بیاورد - و در یک سنگر موفی

دست دهد * و از حمله صاحب منصبتیکه در آنجا جمع شده و کمر جنگ و مدافعه را، تنگ بسته (ویلیام) داماد ما بود - این صاحب منصبتان متفقاً یککمر را از میان خودشان که اقدم و اسبق بود ریاست اختیار کرده و حاصر مدافعه گردیدند - و با تجربه که این صاحب منصبتان در این مدت متمادی در هندوستان حاصل کرده بودند - که فشو و سپاهی هندی حرات و رشادتی داود - و حمله اول را خوب میبرد - اگر خصم از پیش دررفت رفت - و الا اگر ^{سپاهی} ^{معالی} شدید و سدی سدید بر خورد و در اول حمله کاری از پیش ^{نبرد} - صورت ^{صورت} ^{آنها} شکسته دیگر در حملات بعد کاری از پیش نمیبرد - و کم کم گرمیشان سردی و سختیشان سستی ^{مُتدل} میشود * دیدند اگر بیست و چهار ساعت اقل از این جبهه خانه و ناروط کوبخانه را صاحب منصبتان نتواند از شر اولی یورش سپاهیان یاغی مصون دارد - سرداران انگلیسی که در اردوهای دور یا نزدیک دهلی متوقفند البته از این تفصیل شورش دهلی مطلع گردیده خود را معحلاً ^{دهلی} خواهند رسانید - و این شهر معتبر هندوستان را از تصرف یاعیان بیرون خواهند آورد - و جبهه خانه و ناروط کوبخانه بدون عیت و نقصان باز در تصرف

و الحال دحر مان در حال مرگب * خلاصه اسامی صاحب
 منصباتکه ناروط کو محامه سهر دهلی را برای حفظ ناموس دولت
 انگلس آتش زدند - و خود سار هم در این ضمن هلاک
 شدند - البته مورچین ماب و صلط خواهند نمود * و
 من حر مختصریکه از یکی از سهرود این حادثه سندم اینست
 در اعما سگارم * ناظر و شاهد مرور منگب - که دو باردم
 مه - بی همارور که ما آن صدا را سندم - نام سهر دهلی
 مصرف باعنان در آمده بود * کاپیسی که از قسوان انگلس که
 سده و مانی مانده بودند - از دروار کابل فرار کرده بخارج
 سهر رفتند * سراج الدین محمد برادر مادا را که آخرین سلاطین
 سلسله عموره بود - باعنان بساطب هندوستان برگردید - و ما
 در سهر دهلی و سار بلاد هند که اهالی و سکنه بومی سوریده
 بودند - عمل و سب احسن و اموال انگلسها می برداشتند *
 و خود آن جمعی از صاحب منصبات بوجاه و بعضی از صاحب
 منصبات بیاده در حه ساه و ناروط کو محامه جمع شده - و این
 وضع و حال را که مرکز استعداد محاربه و مدافعه بود -
 باخواستند تا آخرین حفظ و حراست کنند - و باحتیاج
 ی هلاک ما تمام در دهند - که سار در این ضمن فرجی

نداده بودیم که يك صدای مهیب صریبی بگوش ما رسید *
 نه عايط گفتم - يك صدای مهیب صریب بود - بلکه آنچه ما
 شنیدیم مشاهه این بود که در فجای هوا یکمرتبه هراس صدای
 رعد عرش کد - یا در رمین هراس کوه آتش فشان یکدفعه
 جوشش ماید - چرا که رمین از این صدا لرزیده هوا تیره
 و تار شد - بريدك بر این بود که سقف اطاق یفتد * ما ها
 که در این اطاق بودیم - بعضی نشسته و برخی ایستاده از اثر
 آن صدای مهیب دَوَّارِ سختی پیدا کرده لغت افتادیم * معلوم
 شد که ماروط کو محانه آتش گرفته است - درست نمیدانم که
 مدت تحیر و بهوشی ما و اینکه زیر گنج و تخته که بواسطه
 لرزل رمین از سقف اطاق ریخته بود خوابیده بودیم چه
 قدر طول کشید - و همبقدو من ملتفت شدم که در آنحالت
 اضطراب و پریشانی استعانت^{استعانت} از ناریتعالی می نمودم * کم کم حالت
 ما بخا آمد و باطراف نگاه کردیم - دحترم را بجان و محالت
 مرده روی زمین افتاده دیدیم - من و شوهرم کمک کرده او را
 از روی رمین بر روی یکی از سیم تحتها^{تحتها} خوانايدم - من از
 هجوم مصائب و هموم بی اختیار میگریستم که از یکطرف
 مکت و مایملک از دست رفته - یکجا پسر صغیر مان مفقود شده

رای حوس آمد او گفتم - خدا بخواد حسن ناسد * و ار
 اتفاقات اسکه چند دفعه هیچ صدای بوب و تنگ بلند سد - و
 بعد از چند دفعه دیگر يك بوب تنها صدا کرد - اما صدای
 ناسب آمر ماعسان که علامت قنچ و غله آنها بود بگوس
 ما میرسد * سوهم منحصر سد که چه واقع شده - مگر
 فسون انگلیسی که در ماروط کونجانه مشخص بودند آنها را
 حالی کرده فرار نموده آمد - و آن موضع هم صرف سناهان
 ماعی در آمده است - که صدای قنچ و آوار سب از آنها
 سنده مسود * همسکه اسم ماروط کونجانه را مردم - دحرم از
 حای برحاسب - و بردن من آمد و ماروی مرا حسد
 بوب ^۱سرد که از ماروط کونجانه چه گفند * و این لرزل
 خاطر دحرم برای این بود که سنده بود نامردس در ماروط
 کونجانه است * من بران سوس و بران دلنس دحرم گفتم -
 که از ماروط کونجانه اسی مردم - ^{تست و تست}مدلول کلام ما این بود - که
 آن عطه ^{مستعد}مساعده را در اسوف عساکر عریضه ماکه انگلسان
 مصرقتند - تا جان دارند از دست * احمد داد * دحرم گفت
 اگر حسن است - پس چرا آنها روم - و به (وریلنام) نامردم
 ماحن رسوم - کلام دحرم نامام رسیده و ما هنوز جوان مار

توپ دیگر صدا میکند - و همان آواز مردم بیک طرز بگوش
 میرسد - دلیل بر این است که توپها وقتی که بساجه خالی شد -
 و جمعیت زیادی از شورشیان را تلاف نموده یا محروح ساخت -
 یکچند دقیقه حمله آنها را ^{مردمان} فرج داده و بتأخیر می اندارد - تا
 جمع شده دو باره حمله بیاورند * باین حقه من تصور میکنم -
 که کیسه توپها از ساحه پر است نه از گلوله - و این صدا آنچه
 معلوم میشود از قاعه سلیم غوری میرسد * من گفتم نه چنین
 است - قاعه سلیم غوری در یمین ماست و حال آنکه این صدا
 از یسار بگوش ما میرسد - و علاوه غرض توپ صدای تفنگ
 هم شنیده میشود * من شوهرم گفتم - یقین که این محاربه یا در
 محادی کلکته یا در میدان حلو ناروط کومحانه است * یکتدوی
 شوهرم گوش داد بعد فریاد کرده گفت - آنچه بر من معلوم
 شده توپچیمای میرته که ما ما متحد هستند از پل جدا گذشته
 داخل شهر شده اند - و از پشت سر سپاهیان یاعی حمله آورده
 اند - و اگر خدا خواسته و چنین شده باشد - یانگیان در میدان
 دو آتش گیر کرده اند - و یکساعت طول نخواهد کشید که
 شهر دهلی امن شده و ما بطرف حابه خودمان معاودت
 مینمایم - و یقیناً در آنجا پسر مانرا نادایه خواهیم یافت * منهم

سومهم به کور بود و به کر و به سادۀ لوح و حوس ناور - همه
 این تقاضیل را منداست - و همه احار موحه را سند و همه
 آثار محوه را دید بود - اما من من حوس ناوری و حوس
 طس را تا بدرجه حجاب و قهپی حلوه منداد - که مرا تا آمد
 از حالت خودمان نکند - و عجب این است که در این معجب
 منگب - که برودی کارها منظم خواهد شد - و علاوه بر نظمی
 که در هندوسان مشاهده خواهم کرد - که عاب مرام و منهای
 آبروی ماست - منای که حصار با رسته است - یعنی حانه
 بیرون شهر دهلی ما حراب شده است - و اسباب و اتابلیت
 ما سها و تاراج رفته است - کمثانی که حکومت هندوسانرا
 میباشد لابد ر حسب تکلیف بالای حصاراب ما را خواهد کرد
 و در این بین که با من این قسم نکلم منکرد - و من بر رای
 حوس آمد او صدیق منکردم - بدون اسکه در ماطن ناور
 کم - صدای سر'ی در یی بوب نگوس ما مرسند و نکره
 سومهم سر بر داس - و نگوس فرا داده من گف - درست
 ملتف سو - که بوما را ما گلاوه ر نکرده اند بلکه ما ساجه بر
 اندازی میکنند - و اسکه می می صد از صدای عر بوب ماله ل
 حمی بلند شد - و چند دقیقه ساک شد دو بار

شورش بر نخواهد آمد * بچاره شوهرم آیا حقیقت عقیده اش
همین بود که میگفت - یا خیر محض تسلی قلب و تسکین
خاطر و رفع پریشانی حال و اضطراب نال من بیان این عبارات
را می نمود * و فی الواقع بعقیده - چنانکه در سابق ذکر شد -
بواسطه چربی که هشتگها آلوده بودند و مسلمین بتصور
بحربی بدن گراور نفرت و احتیاب از استعمال آن داشتند و
بدایواسطه شوریدند - این شورش برپا شده است * یا اینکه کری
و خرافت در ایوقت شوهرم علیه عموده - فریاد اهالی و سپاهی
را نمی شنود که ناواز بلند آرادی خود را از تحت ساطنت
انگلیس طلب مینماید - و با قوه اسلحه بعقیده خودشان
میدخواهد از تحت ساطنت ظالمین که ما ها هستیم خارج شود *
مگر ما باین شدت کور ناطیم و ملتفت مطالب نیستیم که این
شورش موضعی نیست که در میرته و دهلی برور کرده است -
بلکه اهالی هند تمام یکمرتبه سر برداشته ملتفت این نکته شده
اند - که تباین مذهب او اختلاف نژاد و عدم شباهت رسوم و
عادات يك ملت عظیمی مثل هندوستان را کسی نمی تواند
یکباره ماسوح و متروک و سالها مستهلك و مقهور جمع قلیلی از
انگلیسها نماید * خیر - نه چنان است که من تصور نموده بودم *

بهمان دیرحه در خارج خانه فته و آشوب و ار کوچها و نواحی
 شهر صدای تهاگ و توب و ار هر کوی و برین های و هوی
 مراد و رن بلند بود - و صدای توبی که ار دور بگوش ما
 میرسید - یقیناً از طرف قشون انگلیس بود که میخواستند
 الکه به تهدید توب شهر دهلی را امن و یاعیان را آرام کنند * لکن
 افسوس که عدد قشون انگلیس بقدری کم بود که یکسر انگلیسی
 با هزار نفر هندی می جنگید * حوادث عظیمه و مصائب
 ناگوار طوری ار دیور تا بحال بر من بدحت هجوم آورده که
 در حوصله بشریه نمیگنجد - و همیزان خیال ورن آرا می
 سجد * گاهی حدوث این سوانح را سدی می حستم - و خاطر
 خود را بحیاتی تسلیت میدادم که شاید آنچه بر من اصابت
 نموده تعبیر یکرؤیای ^{میرزا} موخشی است - و گاهی با خود تصور
 میکردم که میشود یک عاتی در دماغ من راه یافته و خللی
 در منجیله من همرسیده باشد - و این حوادث مشهوده صورت
 خارجی نداشته محض تصورات باشد - و یا عادت هندیها دیور
 صبح بجای اینکه جای صرف کرده باشم - یک کاسه بنگی سر
 کشیده ام * شوهرم ار ^{میرزا} خجالت و افعال ^{میرزا} ایکه چرا در حسر نا
 مردان انگلیس مسلح و حاضر معرکه اشده - و با قشون یاعی

آنها بر ما معلوم شد که این دو رد که مان سب سکر و
 به عجز^{۱۲} ما حرکت منکرده کی آسر و دیگری حادیه یکی از
 خانهای انگلیسی بود اند که باقیان خوانان خود آنها را حاله
 این طبع آمد و در اعاده و عاله عمومی عروج و رحمی
 شده بودند * در عی^{۱۳} صوب حالا ما هم رس و سهم محبت
 و سعی و سرب^{۱۴} مکب و مدیحی بودند * و من ما وجود
 محوب و هرور که از آنها اظهار میسرند - دور از اسباب
 و ادب مندم که آنها را مانع سازم که بر من معلوم شده
 است که آنها از چه طبع و چه سیج هستند - بلکه رجلاص هر
 ساعت در سیب^{۱۵} خاطر و عید^{۱۶} حال آنها مسالمت منمودم -
 تا کم از فرط مهرتانی من در اواخر آروز آنها بر عادت
 و حال خود را بیز داد ای الف و گرمی را ما گنایه
 من و دحرم حدریکه از دستان بر می آمد نصی خدمتها
 نمودند * خلاصه روز که روس شد - ما خود را در این
 تالار برزگ باقیم که فرس از مرمر و حدارین از گنج سفید
 شده بود - و حر ل^{۱۷} در وسط و چند ج^{۱۸} محب در در
 اطراف اسان دیگر د آنها دیده آمد * هر قدر این شاه و
 باغ و اطراف که ما در آنها شاه حصه و دم این و آرام بود -

شد - . پسر همان شخص قاضی بوده است که در حضور ما
 هدیه‌ها اورا با آتش سوراخیدند - و هنوز این طفلک بچاره ار
 هلاک و فتای پدر خود خری داشت - و چنین تصور میکرد
 که پدرش رنده و محاربه هدیه‌ها رفته است - پیوسته چشم براه
 بارگشت پدر بود - و انتظار اورا می کشید * و چون مادرش
 شش ماه قبل مرده بود - این طفلک در حجر^۱ حاله^۲ اش که در
 همان خانه شوم موحش می نشست - پرورش می یافت * و از
 اتفاق دیشب که این حادثه روی داده خاله او جمعی از عربا را
 مهمان کرده بود * در حینیکه برم مهمانی گرم و آراسته و
 حواتن و حوادم بصحبت و خدمت نشسته و خاسته بودند -
 علی العفله هدیه‌ها باین خانه حمله نموده رنهای و اطفال هم بآن
 سردانه پناه برده بودند - و مردان اسلحه^۳ مختصری بدست آورده
 در داخل حیاط با هدیه‌ها دفاع میکرده اند * بالاخره بواسطه^۴
 گفتگو و نزاع^۵ که مابین آن دو رن اتفاق افتاد - هر دو را
 شاختیم * چه آن رنیکه بالنسبه اس بود دیگری گفت - که
 دیگر - با دست مقطوع می توانی ناآشپزخانه بروی طباحی
 مائی - و آن رن مقطوعه^۶ الید رقیقش گفت - تو هم بواسطه^۷ کوری
 چشمت دیگر به پیشخدمت آقایت نمیتوانی چشمک بری * ار مکالمه

عزوب نمیکرد مگر آفتاب عمر عمر آفتاب بر آفتاب و رابل
 ممد - ما ما نکر و محوب حرک نمیکردید - مخصوص از روی
 که سدید ما از طبعه فلاح و راعین هسم - محب و بی
 اعتنائ آفتاب سب با ریادر سد * سوهر من که یک پدری از
 حراحی ربط و وفوف داس - ماروی قطع سده کی از این
 رها را یس - و از حوس محی او حوسکه از بدس حاری و
 کم کم مائه اَرهائی روح او بود - منحد سد و دهنه رحم
 را مسدود کرده قطع سد * آن زن دیگر که تمام اعصاش سالم
 بود - قط بواسطه رحمی که در جسم داس - اتصالا متناهد -
 و متناهم که این عماره زن مادام العمر از یک جسم معنوب
 خواهد بود * اگر آن دو زن مارا ساختند بواسطه آنکه
 ما حال خود را منحواستم به آن کتم - حندان عراحی داس -
 لکن از آفتاب حری از اصل و سنان می راوید * ما هم
 اگر چه فصل و بوالهوس سویم - اما منحواستم احوالا
 بدانم که این دو زن استغنی از چه طاعه و طبعه و کدام
 خواهد هسد * من مان طبعه سب باری را گذارده خواهم
 مصل را از او کف کنیم - طبعه جواب داد که من هرگز
 این دو زن را ندیدم * اما خود این سر از فرار که معلوم

که غصه و بغض اندرونی او بواسطه گریه بیرون بریزد هیچ اعتنائی
 بسحان من نمیکرد و ساکت بود - و عدا هم هیچ نمیحورد *
 ما اندکی بريح پخته و میوه صرف نمودیم - و از آن ^{آب} ابريق آيکه
 فیا بیا آورده بود رفع عطش کردیم * آن دو زن انگلیسی
 آب زیادی صرف و تلف میکردند - یعنی علاوه بر آيکه
 می نوشیدند - متصل هم بر رحمهای خود ریخته خون بدشان
 را می شستند * من با کمال ملایمت حواسم آنها را ماتفت
 سازم که در ایجا آب کمیاب و هر قطره از آن اسباب حیات
 و زندگی ماست * رهای انگلیسی محای آنکه اصیحت مرا بدیرفته
 دست از ^{مهر و برادر} تدیر آب بردارند - ما من بر آشفته و خشمناك شدند *
 خلاصه ما در این اطاق رای يك قطره آب محاذله میگردیم - دو
 بیرون سیلاب خون هموطنان ما جاری بود * و لارم افتاد که
 در ایجا لگوئیم این دو زن محروحه که در این سختی مرید بدبختی
 و وصال ما شده بودند - بهیچوجه مارا دوست میداشتند - بلکه
 قایماً و طبعاً از ما که اسباب حیات و وسیله نجات آنها شده بودیم
 کمال نفرترا داشتند - ما و خودیکه رای خودشان هم شبه نبود
 اگر ما نمودیم - و این گونه در راه آنها ^{سازد} بدل ^{مهر و برادر} همت و حیت
 نمی نمودیم - ^{مهربانه} رنی از مرگ رای آنها نبود - و آفتاب آنروز

اردبدار او تا امدنم بمساحت - گاهی بار تصور منکرتم که اگر
 کسه سده باشد چه خواهم کرد - و ارس و سوسه و سودا کانون
 دماغم مسامل مشد * بالجمه آفات طلوع کرد و دلمان بار آمده
 در ناز کرد - و آدوه و لوازم زندگی برای ما آورده بار تا کند
 طبع کرد که مادا از اطای بیرون آمده گردن کنند - خراکه
 هر انگلی از رن و مرد و رنا و پیر و صحر و کتر دوحار
 هندهای ماعی سود - اها^{اف} بخان او می کنند و سترنگ خون
 او را بربرد * و ما دامیکه نادسای دهلی معن شده است - ما
 باید خود را بهان دارم - و اعانه خون از شخص مسلمی است -
 اگر هندهای ماعی واقف برود و وجودها در اعانه سود -
 علاوه بر اسکه همه بها را خواهند کسب - صاحبخانه هم اعانه
 نموده او را قانی و معدوم خواهند نمود * و بار از برای سلبه
 خاطر من سوگند خورد که هر طور شده است امروز تا
 هربس بر سر را ندا خواهم کرد * معن در این اطای من
 قرار بودم - و سه^۳ تیه^۳ شد - آن دو زن انگلی ما هم بسته
 بودند - آن طایفه که حاکم و دحره هم برای خود گوسفه گره -
 من و سوهرم بر ما هم سه ملتفت احوال و اعمال دحره مان
 بودم - و هر قدر من سعی منکرتم ایاکه دحره را بگریزم -

خوشحالی با گفتم - الحمد لله عجباً از مهلكه جای بدر بردید * من
 فیلبان گفتم - لی ما ار لطف حدار سرمنزك سلامت رسیدیم -
 اما پسرم كجاست - گفتم حدار بزرگ است و حافظ - من ساعتی
 دیگر پنجس او حوامم رفت * اما ^{Time passing} عجالة الوقت ^{میرفت} نایستی تحصیل
 قوی برای شا ^{بیمایم} بهایم * در وسط این اطاق بزرگ چراغ لامپی
 روشن و اطراف اطاق به ^{چشم من} نیم مختمای سیدار خوب مرین بود -
 بر روی نیم تختها افتادیم که شاید خواب ما را ربوده ساعتی
 از غصه و تشویش آسوده و فارغ شویم - اما گمانم این است
 که چشم هیچیک از ما بحواب نرفت - مگر آطملك کوچکی که
 با ما بود * ما هر يك فکر و خیالی عم انگیز متلا بودیم - که
 مانع خواب و محل استراحت بود * خیال من که واضح است -
 نه در فکر شورش سپاهیان هند بودم - نه یاد از احتراق خانه و
 مسکن میدمدم - نه از فقر و مسکنت آتیه اندیشه داشتم * همه
 حوادث ماضی و مستقبل را فراموش کرده و در هر ناب تن
 بقصا و رضای الهی در داده متها فکر و خیال و هوش و
 حواسم پیش پسرم بود که آیا چه سرش آمده و الحال در چه
 حال است * آیا دست احل او را ربوده - یا در آعوش دایه خود
 آسوده است * گاهی قلبم گواهی و شارت بحیات پسرم میداد - و

همی محل ساک و محرک ناسند - و هیچ دم نرسد - و قدم
 ر نذارید - تا من رفته مراجعت کنم * این نگفت و خود
 به بهای کنار دیوار باغرا گرفته رفت * چون دیوار باغ با گنج
 سعد شده بود - ما ^{سعد} سبح فلان را همه جا از کنار دیوار سعد
 مندم * یست قدمی از ما دور شده بود که اسناد * بدو
 ملاحظه کردم ددم بخادی حابه بروی نوبت کرده - پس از آن
 موضع مخصوصی مثل اسک ما صاحبخانه ^{سعد} ساده عهدی داسه ناسد -
 دوالت کرده دوسه نگفت که در بار شده ماین فلان
 و کسانده در گف و ستود مدی طول کند * فی الحقیقه
 حباب و هسی ما به همی مکاله بود - اگرچه مکاله آنها
 راد از عدسه طول نکند - ولی چون ما در حالت خوف
 و رِجَا و مَنَاقِبَ اَعْتِاقَ و التَّحَا بودم - ای عدسه در نظر ما
 در محال حلوه نمود * مکاله بام شد - فلان صوی رد فل
 ر اثر صدای او رفت - ما هم محاف او حرکت کردم - در بار
 شد - هرکی بدان ساقه ام که لِئَالِ حَبَابِ عَدْنِ بود در آمدیم *
 از باغ بسار و سی عود کرده در حَلَوِ ك عمارت مالی
 اسادم * احوالی که رست دل بود فرود آورده داخل مل
 الطان و سی ددم * فلان در را و روی ما شد و ما بهاب

ر دارد که هنوز غیاری از آن بر چهرهٔ حال من نشسته
 است * بالمله این شب اگر چه خیلی سخت و صعب بود - اما
 نسبت لشهای تاج من باز چندان دشوار و ناگوار نبود * از
 ایماه که بیرون آمدم بمحارسوق مادی رسیدیم که کوچه از چهار
 سمت آن در محادات هم مستوح بود - فیلبان ما قبل از حلول ما محله
 مستقیم میرفت * در این حین دحترم باروی شوهرم را گرفته حواست
 از کوچهٔ دست چپ رود - شوهرم پرسید که از ایحمت رنججا
 میروی - دحترم گفت ساروط کو محانه میرویم چرا که (ویلبان)
 نامزدم آخواست - و یقیناً او هم چشم راه و نگران ماست *
 وای محال من که در این میانه دحترم غم بگذارد دیوانه شده و
 سودای عشق نامرد در سرش مدحرج ^{مدحرج} ما ^{ما} خویا گردیده است *
ما هر طور بود - عنفاً او را از کوچهٔ دست چپ برگردانده
 و همه جا باروی او را گرفته کشان کشان از عقب فیلبان میبریم * این
 محله که ما از آنجا عبور میکنیم - از محلات دیگر امن تر است -
 لکن بار از دور صدای فریاد و غوغای ضارین و قاتلین و
 ناله و ضجهٔ مصروس و محروجین ^{محرورین} بگوش میرسید * و در افق
 تاریک - یعنی غیر از افق مشرق - شعلهٔ آتش از خاهاى مشتعل
 شده پیداست * فیلبان یکمرتبه در محلی ایستاد و من گفت - در

زمانگان حد را رسم و ثابت نموده است - صاحبان هر طرف
 مثل کنند آنها هم بهمان طرف طالع منسوب - حشرکنان
 باران حدومار است * فی الواقع این عتاق حادار و مهاری
 منحرف در فقه اختیار حد و دیگر خود هستند * خلاصه در
 ایستادگی چهار ساعت از نصف شب گذشته بود * در این بلاد که
 تحت خط استوا واقعند - هر ساعت بعد از نصف شب
 آفتاب طالع منسوب - سایر این جهت طلعت شب رسیده از
 دو ساعت دیگر بمواسن میان ما بکارکنان سه روز و استمرار
 هندی حاجی و طالع است - و عذرا و این دو ساعت وقت
 تا روزه از روی کار ما - رسیده آفتاب و مامی برای ما دست
 خواهد داد * * * من شب بیدار اگر پدر این شب طالع
 میدادم - هر آنکه منکم در عالم هیچ شری شای بدین سومی
 و سهی صلح نموده است * اما افسوس که در راه راج و
 حب این اول منزل من بود - هند - از سیاحت خط مدحی
 و هم سفر - آن را ماله و از لسانی محلی * امام سنا حی
 خبری ندارم * مادر ده یگار - ادب ناگاه برای من آید
 است که در ای آ آ حادار است - و گفته برون ملک
 در حد مهاب و حدی برای من جری من هزاره در

بومید و قاطع از قدرت و رحمت الهی نباشد - چه بسیار از امور
 که نقل و فکر دورین هیچ دانا و حکیم راست بیاید و در آنی قادر
 حکیم غنمه از روی آن بگشاید - و من حیث لایمکن طالب را
 مطلوب و محب را محبوب رساند * از تسلی و دلداری فیلبان قدری
 مایه امیدواری ما شده فالحماه قوتی گرفتیم - و از خانه بیرون آمده
 راه افتادیم * و قتیکه از در خانه بیرون میرفتیم - فیلبان چون کلام
 خود را در دلهای ما مؤثر دید رای مرید تقویت قلب و تسلی
 خاطر ما گفت - اگر شهر دهلی بقدر تمام عالم وسیع شود -
 من دایه و طفل شما را پیدا خواهم کرد * همین امیدواری از
 خانه بیرون آمدیم * فیل اگر چه خفاقت عجیبی است اما حالت
 شخص فیلبان از خفاقت فیل عریض تر است * فیلبان هم محکوم و
 مطیع صاحب فیل است و هم خادم و پرستار فیل - زیرا که هم
 باید فیل را رهمائی کند - هم او را ^{بردارد} علوفه و ^{بدهد} آدوعه بدهد *
 بار این فیلبانان هند از خود رای مخصوصی ندارد - در هر
 مورد و مقام - مثل مواقع شکار یا هنگام ^{برآمدن} ورم و اوقات ^{مردود} جشن
 تابع محض و محکوم صرف ارباب و خداوندان خود میباشد -
 و حز اطاعت صاحب خود و پرستاری فیل هیچکاری دخیل
 نمیشود - و با هیچکس ^{connection} رابطه و سروکاری ندارد * عموم

داسم که ریده است * کم کم جسم خود را مار کرد - و اول
 سؤالی که از من نمود - از دحرس بود - چرا که بر او من
 سد بود که دیگر بر خود را نخواهد یافت - و دل از
 او ریده ^{است} ما علاقه و امیدش در این عالم همین يك دحر باقی
 ماند بود * ماروی او را گرفته اند نمودم - و مدتی در
 آغوش بکدنگر بودم - و گریه ^{مندی} مندیان آن طفل عمر منسودم *
 وایمان را دل محال ما سوخته گفتم - کمر گریه و زاری کنید -
 و اسعد عمرکس سازند - من من دارم که طفل با دست
 ماعنان سعادته است - چرا که اگر شاهدان باقی با هندهای
 وحشی داخل این اطای شده بودند - و با طفل انگلیسی اعما
 می یافتند - بلا شبه او را هلاک می - ساختند * و ما - در این
 اطای که میگویند او را خوانند اند - هیچ آری از دل
 می بینم - به نظر از خون و به ^{می} می از بدن او در اعما
 دنده مسود * اعتقاد من این است که دانه هندو که صدای ما را
 از سرداه سنده - تصور است که صدایا هندهای وحشی با حمله
 ور شده باشند - این اطای گراپسکه او - رد شده
 بود - ردایه دمی فرار کرده است * اسان ماند حیدر
 که اسان اس و حرمان و نیکار گری زمان ماعده باشد

مسادا شوهرم اربن غصه سخته یا خفاه کرده و ما بیچارگان
 بدبخت در این حالت پریشانی و بیکی از این يك پرستار و
 انگهبانی که در دیبا برای ما باقی مانده است محروم شویم *
 ما ایکه من مادر بودم و باید طبعه وقت قات و غصه ام
 از فقدان طفل زیادت از پدر باشد - در اینحال برای محبت
 شوهرم سا کردم او را تسلی و دلداری دادن - و دست او را
 بدست گرفته تکمه های حایتته و پیراهن او را نار کردم - و
 سر نگوش او گذاشته او را باین مصامین دلداری میدادم - که
 دایه هندو یقیناً تصور ایکه شاید اشارت هندی ما صدمه رسانده
 اند - وحشی کرده طفل مارا که منزله باره تن و جان شیرین ماست
 برداشته يك مأمی پناه برده است * برخیز بزیم الکه او را در
 کوچه بیایم * اما افسوس که این همه تسلی و دلداری من جسم
 جان شوهرم را هیچ بحرکت و هیجان نمی آورد - و من یقین
 عمرک او کردم * فیالمان که حاضر بود بکمرته مفقود شد -
 و بعد از لحظه ناز آمد - و يك طشتی که در آنجا پیدا کرده
 بود - بر از آب عمده نژد من آورد * سا کردم آب سرد بر
 روی قفسه و صورت و پشانی شوهرم افشاندن * قدری که حاک
 شد - در ر چند رفاه الله از او نگوش ما رسیده خوشبختانه

به می بینی (وین) سرم را ربودند - رسید دانه اش چه شد -
 گفتم - او هم معبود است - و از صمم قلب از حدی مثالب
 نمودم که مار حدی تا حال که مدبر حسان شده است که
 (وین) طفل من معبود و قتل بود - و من در ای
 دسا از دملر او محروم مانم - پس مراهم رودتر ^{جلا} کی تا
 الکه در عالم دیگر انمای او رسم • سوهرم که دیگر رقب و گان
 حس مصیبی را از رای خود بداست - مصطرباه به سعی که
 در دست من بود از دسم ربوده - عمام مرآت و ححراب
 حانه را از موقاتی و بخنای گردن کرده هنج اثری از سر
 عمر یاب • او هم دو فریاد و راری مانم هم آوار شد - و
 نكده رديك مانم بخي که حوانکا طفل بود - از هجوم عصبه و
 هم او را صعب و عیوه ^{و عیوه} دست داد و روی تحت از مادر
 افتاد • این حلب سوهر را که ماهده کردم - خود را فراموش
 کرده نكساره هم و عم و حمال طعام از باد دف - دلم
 رنگ از روش رنده - طس قالی فی روح الی عصبه مرمری
 عمر محزل اقتاده است • چون سنده بودم که سعی حوادث
 ناگهانی و عصبه های صعب که - رای امان روی داده عالم
 مورد طیاه • و حب هلاک است - از این منبر منم که

و دخترم پیاده از عقب فیل عرم ^{میرید} و حیل کردیم * هدوز این
 قافله ^{سواران} هم و هم راه بیفتاده بود که درخت نامرادی و بدختی ما
 میوه تازه بار آورد * من از سایر همراهان ^{بعجله} جدا شده
 بمرتبه فوقانی رفتم که (ویل) طفل کوچک خود را که در پس
 اطاق خوابانیده بودم با دایه ^{بستمن} هدوز برداشته ^{بستمن} سایر همسفران
^{میرید} مباحق شوم * وقتی که باطاق مزبور رسیدم دایه ^{میرید} را مفقود و
 ستر را حالی دیده هرچه ^{میرید} نظر کردم اثری از پسر نا جان برابر
 و طفل عزیز خود (ویل) نیافتم * از اطاقهای دیگر
 رفته همه حارا گردش کرده از سیاق حان شیرین خود بی
 اختیار صدا بصیحه و فریاد بلند کردم * شوهرم و فیلبان که ناله
 و فریاد مرا شنیدند - بگلان ایکه شاید هدیهای برحم من حله
 آورده و مرا ادیت می کنند - هر يك طبانچه در دست گرفته
 بر اثر فریاد من آمدند * وقتی که مرا تنها یافتند ناله و فریاد
 و بی قراری مرا سبب ^{میرید} رسیدند - من از اندوه و اضطراب
 هیچ بآنها جواب میدادم - گیسوان خود را می گندم - روی
 خود را می خراشیدم - و دست خود را می گزیدم - و متصل
 مثل جائین می گفتم اورا رودد - و یقیا اورا کشتند *
 شوهرم برسید کرا رودد - و که را کشتند * گفتم مگر

و خود نامند سلامت از اعما حرکت کنیم * فغانان اول منبر شد -
 ولی بعد که دید من اصراری در محاب آنها دارم - بریان خود
 ندی آمده ^{بیت} ورنه خوانی کرده گفت - هانا حواس بردانی و
 تقدیر آسانی بر این است که بام انگلیسها ماند هلاک شوند - و بعد
 از چند دقیقه کامل و حرب یکی از آن نسوان محروجه را تزل
 گرفته در هودج فل نشاند * این زن از و می که مارا دیده بود
 تاکنون علی الاتصال فرماد منکرده - چرا که هاتور ماهر و حواس
 درست سامده بود - و مارا معیین را مخای مطابق صور منکرده
 و از وحب و اضطراب مایل صداها و فرمادهای تا هتاج
 مسمود - تا اسک کم کم ماتیب سید که ما دس مسم ن ن
 دوست نکوح و در صید محاب او ج - آتوب اندک ساکت
 سده آمده آه گرفته منکرده * اما آن صعه دیگر که مادرش
 مطلع سده بود - و ما رحم او را حکم نه بودم که خون
 از مدش رود - کم کم خون گرفته یکه ساروی سهرم داده از
 به های سردانه مالا آمد - و من و سهرم ما فغانان کمک
 کرده او را هودج فل سادم - آن طدک کوحک که مدخترم
آویخته و ماحتور از او حدا می سد او را م غلام حدا
 کرده در پلوی آن دو زن هودج سادم - و ن و سهرم

گرفته گشت - به تو میتوانی آبخاروی و به من عمرگر میگذارم
 تو با سایرین بطرف باروط کوچگاه حرکت کنید - زیرا که صاحب
 منصبان اکتایس مصمم اند که بر فرصت هم تمام گشته شوند -
 باروط کوچگاه را در آخر کار و حال اضطراب آتش رسد -
 یعنی پیش خدمت مدوات خود که این ذخیره باروط بدست
 شورشیان نیستند - و خودشان دو چارِسک و غار و اسیری و
 معلوبیت بگردند - باروط کوچگاه را آتش خواهند زد - و
 خود را نیز عیوراه این آتش سوخته و هلاک خواهند
 ساخت - از این کلام دخترم را نوره بر اندام افشاده مدهوش
 شد - و از پای دو افتاد - من مردیکن و به سرش را بدامن گرفته
 هوش آوردم - و مهربانانه چشم خود گشود - دو سه مرتبه از باروط
 کوچگاه ایستاده بعد خاموش شده - او دست سر خود را
 گرفته آمد سردی بر آورد - آن طعانی که در سینه رفته
 یافتیم که مادرش متغول و کسی را نداشت اما ایستاده گرفته
 بود - ملوئی دخترم آمد - دو حالت میکرد و محول میآید دخترم
 میکرد - و در وقت این بود که رویت دیده بودم - و به
 من او نشان داده بود که چگونه در میان من و مادر
 که بی و با من بود - در حساب خود در بهر وسیع است

و ^{سفر} سرب پوسیده او را در دید خود حای میدهند - و
اکثر سده است جان عزیز بر سر کاروی منهد که مهان تا در
حادثه اسان است برسان سوده ناموس مجروس و حاس در
امان ماند * پس بدین ملاحظه پیر است که الآن روم و
آغا بام - زیرا که شخص دوست من حالا فعلاً با سار مامان
متقی و معول وصال انگلیس است - و در حای خود حاضر
ست * سوهم بعد از اندکی تأمل گفت - چه حادثه دخی چه شد -
فزون انگلیس که آغا منحصس شد بودید بکجا رفتند - آما
والحقیقه حسن است که منگونی - سوستان چه حای را گرفتند
و محصورین را معول ساختند * فدایان جوانان - بی در اوف
که من محصور با هم به چه حای برای انگلیس مانده است
و به از انگلیس کسی در چه حای * بهای عطفه را که هنوز
عساکر انگلیس از دست نداد اند باروط کوهخانه است * دحرم
محس بدین ای حرم ماند اند که ساند نامردین در آغا ماند -
سحای از بچه های سردار بالا دود فراد کرد - که پس چه
ممثل دارم و حرا باروط کوهخانه معروف * بیچاره همه
عساکران را و فراموس کرده نامند وصال نامردین دلموس
بود - و معنویات رودر خود را او' ماند * دایان حلو او را

یا موضع و محل دیگر که از اینجا من تر باشد برای خود
 بگویم * فیما بین اصراری داشت که طاعت شرا عذمت شمرده
 بجای دیگر نقل و تحویل کنیم * اما کجا برویم - اگر خانه هموطنان
 خود یعنی انگلیسان برویم - بدست خود خود را بمنگه خواهیم
 انداخت * همیچا توقف کنیم - صبح قریب طلوع و این خانه بزرگ
 بیکی از مساحد اسلام است - چگوه آسوده خواهیم بود *
 فیلبان که اضطراب ما را دید - بعد از اندکی تفکر گفت - من
 شما را در خانه یکی از دوستان خودم که با من هم مذهب
 و هم کیش و مسلهای حیر اندیش است میتوانم هدایت کنم -
 اما وحشت و بیم از آنست که این شخص بواسطه تعصبی که در
 دین اسلام دارد بتقلید و متابعت سایر مسلمین که حُرک این
 فتنه و کین هستند محضراً شما را بپذیرد * اگر نتوانید طوری
 داخل خانه او شوید که بدواً او از ورود شما اطلاعی نیابد
 بقیلاً خانه آن مُسَلِّم برای شما من تر از یک قاعه محکم است -
 زیرا که مسلمانان هند همیشه مهمانی بر آنها وارد و نازل و از
کریاس عمارت شان داخل شد محکم اکرم الصیف و نوارش
 مهمان را از شرایط ایمان میدادند - خاصه مهمانی که مستحجر باشد -
 و فوراً چشم از تعصب ملی و تاین دینی و اختلاف مذهب

نمک سد قل را از میان آن جمعیت برام * خلاصه همسکه کوجه
 از سورهستان حالی سده بود - فلان با قل وارد کوجه سده
 محادی در اعماه که رسیده بود قل سای عرمدن را گداسه
 و فلان را معلوم گردید بود که ما ماند در اعما ماسم * از
 حکومتی شهر دهلی و حالت سورهستان و هموطنان خودمان
 از او سوال کردم - گفت شهر دهلی تماماً در تصرف ماعنان
 است - و مردم ماحتاج بادشاه قدم خودسان را که پیر و گوسه
 نس است مافلت هندوستان پر گرد آند * بام سوتاب
 مسئولین قل را که در دهلی است عارب نموده و هر درمگرا
 که می ماند از پیر و بریا و صفت و بانا و آتاب و دکور
مقتل میرساند - و سون انگلس ساحلو دهلی که در حبه حاه
منحص سده بودد را گنده گردید - و نبا ماروط کوت
حاه در دست سون انگلس است دروار کان هم که یکی
از دروارهای دهلی است در صرف انگلس * دوال
(کراو) هم در حوالی هم درواره است - و حمی کسر از
در و مرد انگلسی دور و بر او جمع سده آند * تقریر فلان
ما را راده بوجب انداح - و حالا مرلزل و مرده ام - که
آتا س را مسدا سر کیم و میر مانس و مکی مهم -

زبان انگلیسی او را دلداری داد - همیشه ما را شناخت که انگلیسی
 و از هم وطن او هستیم - از میان مقتولین بیرون آمده بطرف ما
 دوید - و دستهای خود را بگردن دخترم انداخته بنا کرد او را
 بوسیدن و التماس کردن - از حالت آن طفل خیلی رقت برای
 من دست داده او را در آغوش کشیدم - و نوازش میکردم که
 در آن اثنا صدای عریدن فیل از صحن حیاط بگوش ما رسید -
 داشتیم که فیلبان خودمان است که بر اثر ما آمده و هراست
 داشته است که ما در این خانه هستیم * چون در این انقلاب و
 شورش که ما فرنگیان مَحْذُول و مقهور هستیم شده ایم - چندان
 امیدی نداشتیم که فیلبان ما هم بیش از این با ما وفا داری
 و همراهی کند * همیشه او را ملاقات کردیم - هم ما او را دیدیم
 او مشغوف و هم او که مردی باوفا و از مردان خدا بود
 از ملاقات ما مسرور شد * فیلبان ما مُشَام و اسمش محمد است -
 و سالهاست که در خانه ما زندگی کرده و الحق در این
 مورد مراسم مردمی و اسائیت و شرایط حق صحبت و نعمت
 را کاینفی رعایت نموده بود - و قسمها بخدا و پیغمبر خود
 یاد کرد که اگر چند دقیقه دیدید از شما جدا شدم - نه بحیال
 انقطاع و بیوفائی - بلکه بواسطه اردحام در کوچه بود - که

ما مرستند - ما آنها را که حساسه داشتند و در حال جان کردن
 بودند از مرده ها سوا کرده در زمین همواری حوا ما بدم -
 که اقلاد در نفس آخر ریاد در رُح و آب سوده راجع میبرد •
 و در میان معولین و محرومین دورن و ملک طفل باقیم که
 خندان رحم و خراحتان سخت بود و مایوس از جناب سده
 بودند • اما حالا بمذام حکومه آنها را از میان کسان
 جدا کرده و محو و مع بلا بزم - که ساد برسداری و مواظت
 جان عزیزان از دست برود • بهرم کی از آن رهای
 محروجه را در حال گرفته خواست از در زمین سلا برد -
 عماره محروجه از سبب درد و سوزن جان فریاد و ناله کرد
 که سوهم از صراف آفاده ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

دست با آسمان بلند کردم - و از خداوند سلامت اورا مسئلت نمودم - و دایه هندو را که با ما همه جا همراهی کرده بود نزد طفل گذاشته از پستو بیرون آمدم * باتفاق شوهرم و دخترم نه شمع حسته ووش کرده سر دانه که آن قاضی بیچاره را از آنجا بیرون آورده بودند رفتم - مقصود این بود که چون آوار ناله‌های حزین پیوسته از این زیر زمین می شنیدیم - من و خود ختم کرده بودم که هر گاه فرصتی یافتیم آنجا رفته - اگر از آن بیچاره گان کسی را حشاشه باقی باشد پرستاری کنم * خلاصه وارد زمین شدیم - پای هر سه بطونتی کزح بر خورد - که یا حو آدمی بود که آنجا ریخته شده - یا حمای شراب که دو این انقلاب شکسته بودند * بای من اعزیده نزدیک بود زمین بپفتم - دست خود را دیوار گرفته بر دیوار هم احساس رطوبت علی کردم - دست نزدیک چراغ آورده دیدم خون است - معلوم شد رطوبت زمین هم از خون مقتولین است - که تمام سطح سردانه را فرو گرفته است * در يك گوشه سردانه يك خرمی از کله و بدن و حوار مطلوعه اسان یافتیم که هاور کلاته انداز سرد شده و حو از اعصای بریده جاری بود * معنی از اسناد که سر آنها را جدا کرده بودند منور گرم بود و قاشق می‌طایید - و ناله معنی از آنها نگوش

ما بواسطه اردحام در کوحه بود - الحال کوحه حلوت سد
 است * رای سوهرم رای سام بود - و از هر جهت
 این سِقِ اسام سَوِی مسمود - خصوصاً که هندها حور اهل
 و آبِ اِن دار را باما سوخته و پرداخته و داری مای بگذاشته
 بودند - اطمینانی بود که دیگر عود ناعا نمباشد - و ساند اگر
 اعما می ماندم تا ربع قننه و سورس سود - مامی امن رای
 خود می مانم * سبهای هندوستان و خلاف رورس حلی سرد
 است - و ما با اسکه در کسار حرم آتشی بودیم که قاضی
 بخار انگاس را سوزاند بودند - مار از سد سرما ر خود
 مداریدم * سه هرم گشت - بهری کارها ورود سکی از اطامهای
 حابه است - حلو اقتاد و ما از عب او روان شده از به
 برگی که عرسه و قانی عسار سمود منکرود بالا رقتم * سید
 اطای و قالار مَنَار در حیار ملک دیگر ساخته بودند که همه
 ما هم راه داشت - تمام اسب حابه را آتشی تقس و قالی حل
 و تال بود ساروب برده و آتشی لختل و لای حل و سید
 سوده سک و سوخته بودند * ا اطامها گدیده ملک س اشال
 رسدیم - داسل به - سوده رخته او در آتشی ماندم - (ولی) سید
 سید و امن در رخته ل سوده و روی او را سوده

فحاشای اقوال هندیها - یعنی چند کلمه که ما بین خودشان گفتگو کردند - چنین ^{concluded} استنباط نمودیم که این شخص ^{مستحق} باید قامت یکی از نجای انگلیس بوده - و منصب ^{مستحق} قاضی القضاة مملکت دهلی و اوده را داشته - و هندیهای مسلمان بواسطه اینکه قانون اسلام از میانشان متروک - و قانون انگلیس ^{مستحق} قصاصات این شخص در مملکتشان شایع و معمول شده بود - کینه مخصوصی با او داشته و باین حه او را باین ^{مستحق} عذاب الیم مقتول ساختند * بعد از آنکه این قاضی بچاره محترق و مقتول شد - کم کم جمعیت هندیها متفرق شده از این خانه بیرون رفتند - و ما متحیر در کار خود بودیم که چکنیم و بکجا پناه بریم - راهمائی نداشتیم که ما را از راه کم خطری بقاءه ^{city} وارک که محل اجتماع انگلیسها بود هدایت نماید - و اگر میخواستیم از داخل کوچه شده از شاهراه مستقیم برویم تا بقاءه وارک رسیدیم - لاند عور ما از جلو مسجد جامع میشد - و هندیهای یانگی که در این وقت برای گرفتن مسجد جامع از دست یک دسته قشون انگلیسی همتی گماشته و اجتماع کرده بودند مانع از عور ما بودند - ابتدا شرعاً گفت عتیده من ابی است که در این خانه آنقدر توقف کنیم تا فایان شاید شخص کمال آمده خود را با برساند - چه و اما بدن فایان از

از دوسه دهنه روستای بام سد ما حرّ ناله و فریاد
 گرفتاران را که می شنیدم دیگر حری شنیدم • دوسه
 دهنه نگهبان که بکمرد بلند قامی را هندوها کسان کسان از
 در رمن بیرون آورده بردند حرّ من آنی که در مدن حناط
 ابروحه بودند بردند • مرد بخاره یکی از معروف انگلیس بوده -
 من هستی داشتم که اول او را خواهند گفت - بعد ناس در
 خواهند انداخت • ولی آن بر حیا او را دید در آن
 انداخته و حایرهای بلند خود را کند دور آن را احاطه
 کردند - که از هر سمت این عمارت منحوس فرار نماند - ما
 بول حایر او را عروج کرد • ما دست عثمان آنی می
 افکندند • اما از ریاست و عورت این شخص حسی بحکم کردم
 که دوسه مرده برای حناط جان و سی حدودی بلاش بود که
 از آن بیرون آمد - پس از آنکه ما می شد بدور اسکندریه
 مدسمنهای حدود بود - دست ما من بلند کرده بدما من ل
 شد - و من دست مالی بدور حدود ر برد • بدما
 شاهدی این حال مدحی مرا و احسان کرد • بدما
 ساحه و مردی رسم - و آن مردی و سی طاعت ملک ما
 بر واقف شد • و را طاعت آن ساد • ما ر • و

دندانان بدن او فرو برده يك صدائی از روی شغف میکند -
 از این هود هم که تالی توله و سگ شکاری بودند هان طور
 هر چند دقیقه يك بار آواز شغف مایک از پس يك ناله حزینی
 بگوش ما میرسید - معلوم بود ناله حزین از مضروبین و آواز
شغف از ضاربین است * ما در دهلیزیکه محتمی شده بودیم چون
 تاریک بود بدون اینکه کسی ملتفت شود - ما همه هدیه های خون
 ریز و حالات اسف انگیز را مشاهده و تماشا میکردیم - لکن از
 بیم و وحشت اینکه مبادا این وحشی های خون حوار بعد از
 فراغت از کار این حانه که میخواهد مراحت منازل خود کند -
 یا قصد قتل و ویرانی حانه دیگر را نماید - لاند از این دهلیز عبور
 کرده و مارا نیز در یافته قتل رساند * توکل بخداوند کرده از
 دهلیز وارد حانه شدیم - و در گوشه از حیاط که اشجار زیادی
 روئیده و تاریک بود پنهان گردیدیم * اتفاقاً بديك همين محايکه ما
 پنهان شده بودیم مصدی بيکی از سرداهای این عمارت داشت -
 صدای های وهوی و قيل و قال بلند - و چند تیر طپانچه
 حالی گردید * نالا فاصله يك قسمتی از رير رمين روشن شد -
 ما از آن مسند بنائين نگاه کرده - جمعی از فرنگی های بیچاره را
 مشاهده نمودیم دو دست جلادان هندی گرفتار بودند * بعد

این وف در آغوش من خواب بود - سدار سد از مشاهده
 آن احوال رسید پای فریاد گداس - و ددم اسل ما را
 رسوا و گرفتار جنگ اسرار نمکند • هر قدر او را می بودم
 و دست نوارس سر و رویش می کشدم هیچ طور آرام می
 شد - و معلوم است طفل کوچک چه مندانست که ایچه حاده
 و خطر گره بار هشتم • علامه عول • گره (ویل) مانده
 مرید و حب ما شد • این خانه که بدعایر آن - احسن مال
 کی از معمولی انگلیس موصوف دهل بود - لکن از صاحب
 خانه و اهل و کسان او احدی ندیده نمید • حتی از هندوها
 در اطافها و مراتب فوقانی و بخای عمارت ندیدند - و
 وحشانه مال گره و معمول با مردم بخون حب و حر
 نمیکردند - و عره ها را می شکستند - آینه ها را بر زمین
 میزدند - ردها می کشیدند - صندلی و بر و مرچه جویبه
 آلات بود می آورده در وسط حیاط حرم می نمودند -
 مال اسکه خواهند رسم و آن خودشان مرده را آس
 رسد - با ده حقه آب را میسوزاند • حتی ' - جرعی رجه
 در سرداها و پشه لهای عرب گردن میسوزند - و مال اسکه
 بویه شک ریادی صندی را میسوزد و عروص و

پیش خود نموده بیوتات سمت مغرب عمارت سلطنتی را آتش
مزدند - که اغلب مساکن و خانه‌های فرنگیها در آنها بود *
هَبوب باد شعله و رباة آتش را پیوسته سمت غربی شهر
میل میداد - خانه‌های فرنگیها را فرو میگرفت ولی عمارت
سلطنتی که در طرف شرقی بود محفوظ از شراره آتش میماند *
خلاصه جمعیت یاعیان از دو سمت کوچه هجوم آوردند - و ما
در میان متعصیب نوالهوس گرفتار شدیم - که همه متفق الکلمه
فزیاد میکردند - که مرگ انگایسها را باید و فنا و روال دولت
شان شاید * از حسن اتفاق ناگاه چشم ما از طرف یمین کوچه
بدر و دهانز حاه نزرگی افتاد * اگر چه جماعتی از یاعیان به
این خانه هم ورود کرده آنچه از مال و اثاث یافته جابت
نموده بار هم مشغول بودند * اما همیشه در ما دهانز حاه را
که حاتی تاریک و پوشیده از ابطار اشرار بود - مأمنی برای خود
داسته ساعتی اخفا و اقامت در آنها را فرجی^{فرجی} از برای خود
دیدیم - و از تفصلات الهی شمرده خود را در آنها پنهان
کردیم * فیالباں که ما فیل تا سرکوچه ما را همراهی کرده و از
آنها دیگر نتوانسته بود خرق این جمعیت را نموده ما پیوندند -
و لاند از کوچه دیگر عبور کرده بود * (ویل) طفل من تا

هفت اجماع داخله این کوچه سده اگر چه تا لای معلول
 و عروج می شد - ولی مار حسارت و حوکی کرده بان
 کوچه حمله می آوردند * معلوم شد که یک دسه از
 قشقی انگلیسی در دهلر مسجد سانگری رای خود پیید
کرد و سانهان ناعی را که میخواستند از احیا غور کنند
 هدف گلوله مساحتند - و این سر ماه مهر و محاسر ناعان
 گردیده در حمله آوردن بان کوچه ^{۱۴}میرم رسیدند که ساد
 مسجد جامع را از دست انگلیسها نگرفتند * بعضی اماکن
 حول و حوس مسجد در کار احراق و سوختن بود * جماعی
 از هندی با صورهای سوم و سرهای مدموم و حالات وحشانه
 که در این مدت پست سال اقامت در هند کمر بان هتولی
 و صورت و هفت و هیبت عجول دید بودم در میان این جاهای
 محرو غللی گردن کرد هر چه بر و شخه سم سوخته می
 یافتند کسده محامای اطراف که هنوز آس نگرته بود می
 انداختند - که همه را نکار بان کسه محرو و ورا کنند *
 و چون باد از طرف شرق منورید و عمارات - الاطن دعلی
 هم هر سمت شرق سپر بود - اسخاص امار مار رای احراق
 و تحریب محامای انگلیسها منمودند * مخصوصا این ملاحظه را

بختانه و خود فیل برای ما خوب حاز و وقایه ار و رود
 صدمات بود - در پناه آن حرکت می کردیم تا خود را بیک
 در عالی رسانیده در حالتی که فیل حاز و حایل ما بود -
 آهسته بکریاس آن در داخل و پناه شدیم * این جمعیت و
 ازدحام وقتی که هم رسیدند متفقاً رو سمت عمارت پادشاه خود
 رفته ملتفت ما شدند * من این موقع ابتدای آثار شورش را
 مشاهده کردم - این قشون میرته که یاعی شده بودند فوج بیستم و
 فوج هفتاد و چهارم هندی بود * صاحب منصبان انگلیسی خود
 را کشته سر آنها را سر بزه تنگ زده حرکت می نمودند *
 وقتی این جمعیت گدشتند ما از پناه و پس کوچه سمت حانه
 رفتیم * شوهرم باروی (آل) را گرفته از حلو میرفت -
 (ویل) طعام در آغوش من خواش برده - دایه از عقب
 راه می پی مودیم و از وحشت و اضطراب بر خود میاریدیم -
 ولی بدون مایه از پهلوی دیوار خرابی که محیط بیاع ساطلی
 بود عبور می نمودیم - که ناگاه بیک مهاکه و مایع عطیمی برخورد
 راه عبور خود را بسته دیدم - یعنی از کوچه که نایستی
 عبور کنیم که در آن کرچه مسجد جامع واقع بود - ازدحام
 و جمعیت زیادی مشاهده میشد * سپاهیان یاعی را دیدیم که

تا اسوف برنجوخه منکلم نسته ساک بود - الله همه را مکر
و ناد سوعر عرر خود وب منگنواستد - قالس با ما و دل و
حاس حای دیگر بود - مکده فرناد ود که محماه بوم در
کوخه حرا معظم * ماصود از رقت حه خانه این بود که حون
(ویلنام) دامادم آغا بود این دحرم بحاره ماصواب رود سوه
خود رستد دو ساه ان امن سود * سوهرم از اسفوره حوسحال
سده گف این واس می گوید - اگر ما بی ^ص اصا ^ص حادثه و خطری
داخل حه حاه سوم - حون فرنگها همه در آغا احتیاج کرده
اند - بلا سه ^ص محفوظ و ^ص مصوص حوامم ماند * همه متقوالرای سده
طرف حه حاه حرک کردم * هنوز از کوخه این تاجر خارج
سده بودیم که درمان دو مانع و مهاکه عطشی گرفتار آمدیم *
از عب سرما مکدسه از سناهنان ماعی تا مسطهای افروخته
و سربرها تنگ ^ص اسوار کرده سنا سدید که مندودند -
و ناساه پیر سابق دهلی را ساهی و سلطنت می سودد *
از طرف معانی جمعیتی از ^ص احمر و اوپاس سهر باستقال
باعنان می آمدند که آنها را معاون و محله بر فل فرنگان
و ^ص سپ ^ص اموال آنها سود * اگر فل در جلو ما سود بلا
سبه وقت صادق فتن ما در مناه ام بستم * نار حوس

که امشب یقیناً شورشیان این محله و بلکه این خانه را که مخصوص بتمول، و مکنت است غارت خواهند کرد - این گفت و بدون اینکه حوایی از ما بشود - پهره را به بست و ما را در کوچه سرگردان گذاشت * شوهرم چنانکه اشاره شد کمال عجزه را داشت که رودتر خود را بمیدادگاه رسانده با سایر فرنگیان که در آنجا جمع شده بودند متحد شده بدفع سپاهیان یاغی پردازد * اما از طرف دیگر مهر و پیوند زن و فرزند ^{بدر} اقتضا نمیکرد که ما را در این شهر پر غوغا و آشوب هنگام شب در وسط کوچه و معر آنها و مصطر گذاشته از پی کار خود برود * آن وقت ملتفت شدیم که اگر اسبهای خودمان را رها نکرده بودیم اکنون سوار شده خود را عاحلا بدروازه کشمیر رسانده بقشون ژنرال (کراو) ملحق می شدیم * اما حالا پای پیاده ^{بدر} اقلای باید يك ساعت این مسافت زیاد را طی نمود * پیاده رفتن سهل بود - اما از صدای متوالی ^{continues} تفنگ و هیاهوی عظیمی که از تمام نقاط شهر بلند بود چنین می نمود که سپاهیان یاغی غالب - و انگلیسها و سایر فرنگیها مغلوبند - و حالت ما در میان این عائله و مهاکه قبل از وصول بآمنی زیاده خطر ناک بود * دخترم که از ساعت خروج از منزل

گرفته بودم * در و عمره‌های حابه سه و حنان سکوت و
اطمنی بری حابه علیه کرده بود و حسن می نمود که سالیان دراز
است این مسکن حالی از سکنه مانده است * سوهرم ^{دوالب} دوالب
کرد حوانی بسند - عهدها بطور مخصوصی در را کوسد - بار
حوانی سامد - عهدها این تاجر انگلیسی که از احباب قدیمی و
دوستان صمیمی سوهرم بود - و همیشه سوهرم نمود او انکال
و اعمادی بام داشت - اما در این موقع بر رفتن ما را برای
خود ^{دوالب} کار دید - با دو ساه دادن ما و حسب و جی از سناهند
داشت که ^{سج} محدطور احاب نمیکرد - اگر حسن باشد دیگر در
عالم بدوسی که میتوان اعماد کرد * فیلان از قبل پیاده شد
دور حابه هر چه گردش نمود دینانی سافت * سوهرم سوم بار
در را حنان کوبد که از صدای حکس بام ارکان حابه مرلر
شد * آتوب عمر مار شد - پیره در هندوی سر در آورد
گفت - اگر تاجر صاحبخانه را میخواهند - خود ما دو سرس
سلاح جنگ پیوسته ^{دوالب} میرج میتادگاه رقتند - روحه و حواهر و
حواهر را دهانش هم عرب عجه (سگم سرو) که کی از
محلی هندوست نموده محابه او رقتند - و پس از آن ما
گفت عجه کند تا رود است خود را سل نامی رساند

نقطهٔ ار شاقِ عالم بودید فانی میگردید - و زوت و قوت این دولت بفقیر و ضعف و دلت مبدل میشد - و تنها جانِ شوهرم و اولادم سالم میباند - و من بدبخت چنین روبرو نمیدیدم *

رهای رورگار که این سرگذشت مرا مطالعه کند - بداع دل و حربِ قلب من واقف حواصِد شد - و حواصِد داشت که مردن از این زندگی خوشتر است * چو رن میدانَد که هیچ چیز در نرد رن از سلامت شوهر و فرزند گرامی تر و حط و لدنی در عالم ^{میرد} ارفای این دو بالاتر نیست * اما افسوس و حسرت که رای و عقیده شوهر و صاحب اختیارم برخلاف عقیده و رای من بود * اعتقاد او این بود که هر مرد انگلیس غیرنمادی باید وطن دوست و دولت پرست و در راه حمیت ملیه و حمایت و حط ناموس انگلیس در مملکت هند جان با قابلِ خود را فدا کند * خلاصه ما از میان این جمعیت و ازدحام کمار حسته نار بر اثر فیل که ^{میرد} بطرف مقصد میرفت راه پیمودیم *

از دور باغ دارالحکومه گذشته و از پشت کلیسای (سنت جسن) عبور نمودیم - و این مسافت ^{لذت} بعیده را از آن حقه طی کردیم که از ^{بسیار} محادی ^{بسیار} سرارحانه که شورشیان در آنجا اجماع کرده بودند نگذریم - تا رسیدیم محادی حانه تاجر انگلیسی که در اطر

رابواجمعی و رال (کراو) بودند - که از عاگر ناعه مره
 سبب حورده فرارا وارد سهر مسدند * همنکه خود و رال
 (کراو) وارد دیوار سهر سده حکم داد محه بل را برداشه
 و دیواره را به سدد - هنوز سخن او تمام سده بود که سناهی
 یعی از محه بل گدسه دیواره را تصرف کردند - و همین
 قدر نای ناعان بیال که دیوار رسید - سهر عظم دهلی نای
 مح سلاطین گورکانه که اسامه و استناد حری انگلیس آنجا
 را متصرف سد بود تصرف آنها در آمد - و قتل عام ما
 فرنگیان محوالووقع و قرب الطهور گردید * من سرح تصرف
 ناعان سهر دهلی را و حوادثی که در آن ضمن اتفاق افتاد
 است می نگارم - چرا که مقصود اصلی من نگارش سرگذشت
 خود و تحریر سجنها و مدحهاست که از جانب این داعیه
 سحت و حاده ناگوار عائد و روگار من و کسان من سده است *
 مولد من انگلیس است و از ملای انگلیس محبوب مسموم - بولد
 من در فرانسه سده است - ولی خون ما انگلیسی سهر کرد
 و ارس سوب اولادی حده ناچه ام - بدن عرب و مناسب
 خود را انگلیسی مننام و منحوام * انگلیس تمام ران انگلیس
 در هندوستان واژگون مسد - انگلیس خون انگلیس در هر

انگلین در هندوستان است - بواسطه اینکه در مشرق زمین قاعه
 بمحکمی و حضرات حصار دهلی نیست * شهری است که بتعالیم
 مهندسان قابل بروج و حصار آن ساخته شده - و الحق بهترین
 معاقل و محکم ترین مئامن است - و تمام فرنگیها هنگام شورش
 باید باین شهر پناه حسته متحصن شوند * خلاصه زیر
 دروازه شهر رسیده همیکه چند قدمی پیش وقیم - ازدحام
 و جمعیت شهری که از شهر بیرون می آمدند ما را مثل خسی
 که گرفتار امواج دریا باشد قهقری بر گردانده تا چند قدمی
 هم از دروازه دور کردند * در این بین از خارج و
 داخل شهر هنگامه عریبی برپا شد * از خارج اعره شلیک
 توپ - و از داخل صدای تپک - و از پیش و پس و چپ و
 راست های و هوئی و غوغای فوق العاده از مردم بر حاست -
 ما خوش بختانه در این حین که یکدسته ابوهی از شهر بیرون می
 آمدند - و دسته دیگر داخل شهر میشدند - دو چار دسته
 داخلین گرددیده بیک حبش آنها دوباره داخل شهر شده - و
 بهمین حرکت و یورش همه جا ما را تا میدان جلو قورخانه
 که قرار گاه آنها بود بردند * بعد معلوم شد این جمعیتی که از
 خارج داخل شهر میشدند همگی از مهمزمین قشون انگلیس

سرها بانگ لعاب رما انگلسها و فریاد و صدای واعربا - و
استقاما ناند بود * ما مردك عالمه سالم عوری و سنده بویچهای
ولمه را ددیم که بونها را ر کرده و قتلہ های مسلل در
دست منتظر فرماید که طرف سورستان سلسل کند * اما
افسوس که آن فسوں و بویچی هم خون همه از ملت هندی
بودند - و اطاعت سان مانگلس همه از روی کراهت بود -
در این وقت و هنگامه یک دفعه سر از خدمتها برید در
عوض حمایت دولت انگلس و دفع و قریق سورستان سلسل
نوب ساحه که کاری سار معاند و مور بود - قتلہ ها را
محدود انداخته و بام تنگ و سلاح جنگی که بود برداشته
و صد انگلسها با سورستان متقی شدند * سورستان همند که
حرکت مساعده را از فسوں و امه دیدند آنها را سرور و حمایت
سند و محسن و محبت نمود با یک دیگر دست احوب
دادند * ما هاور داخل اصل سهر شده در محلات خارج
سهر طی راه منکم - اگر فنانان ما قدری هم کرد حرو
حمیت تمام حد قدری ریاد بر بامد است که وارد دروار سهر
سده ساید از سر سورستان قدری امن گردیم - چرا که
سهر دهلی حه حاة برک و میرگر اسامداد حربی دولت

میکردیم - که آفتاب قریب غروب و روشنی رو بزوال بود *
 فیل در حلو و ما ^{مجلسه} مجلسه ^{از} عقب آن بدون اطهار وحشتی
 میرفتیم - فیلان بگردن فیل سوار و هودج فیل را هم بر
 پشت آن بسته بود - و بواسطه عمامه سبزی که بر سر داشت کسی
 از اهالی دهلی متعرض او نمی شد - و از شر وادیت مردم این
 بود * فیل نارا سپرده بودیم که بطرف منزل یکی از نجار
 فرنگی که با ما آشنا بود و خانه او را محل امن و امان
 خود داشته بودیم براند - و او رو همان ^{مقصود} مقصود میرفت - ما هم
 در پناه او طی راه میکردیم - بدون آنکه او التفاتی بطرف
 ما کند یا ما سحنی با او گوئیم که منادا کسی ملتفت شود
 که بستگی با دارد * دو سه مرتبه خواستم طفل عزیز خود
 (ویل) را باو سپارم - دیدم چنان دستهای کوچک خود
 را بگردن من علاقه میکند - که ممکن بیست او را از خود جدا
 کنم - و ^{میهم} میهم روا ندیدم که گردن خود را ارین سلسله
 محبت رها کنم * آنا ^{every one} فاناً شورش و هنگامه هدیها شدت میکرد -
 و رعب دلهای ما زیاد میشد - ناگاه بقدر چندین مشعل
 افروخته دیدیم که شب را مثل رور و رویهای سیاه و
 سرهای معم سفید هدیها را نمایان داشت - و از تمام این

فرنگها را بدر دل گرفته و فرسقی برای اظهار آن می یافتند.
 حال که ما را ^{مهور} و مغلوب هموطنان خودسان دهم و فرسقی
 برای دسمی یافته. پیدا است که هر يك از ما پسر دسمه
 باشد درود در دو حال: آست و صدمه خواهد نمود. پس
 حالا هر چه کمتر مری انظار آنها شده در میان مستور و
^{مستور} مستوری ماسم مهر است * در این اما از طرف محله که محکم
 انگلیس در آنجا می بسط خطای های و هوئی و داد و فریاد
 بلند. و پس از لحظه معلوم شد که يك قسمت عمده ارض
 سورستان را طرف دارالحکومه حمله کرد، و فراد میگردید که
 بام انگلیسها را ناکب. و سلمی از آنها ایضا صادر کرد *
 این صدای عوطی شد بام فصای هوا را برآمده حنا
 در دلها رع و لرل اداخته بود که مردك بود قاب
 می کشم. و هیچ امید و را محای برای حنا خود. صور
 نمیکردم * دو سه هفته نگذشت که هر از اعیان انگلیس را
 که سوار اسباده بود در پیش جسم ما نهادها از است کند
 و برمن: اداخته. بعد از ردن ریاد که همه حای از او نای
 مانده. ما بماند بود او را محسوس سهر که علو از حین بود
 راداختند * ما از اسبهای خود پیاد شده و سکر حنا را

محروم و ممدوع داشتید * خلاصه من از بشره آنها که این آثار
 هشتم و کین را مشاهده می نمودم من خود می لرزیدم * بعد از آنکه
 اگر در آجال است ما ^{حاضر} با آنها میزد - یا از حالت غفلت
 و غروری طاهر میگردید. ^و ایا اظهار حیاتی می نمودیم - بلاشبه
 بخون ما ریخته میشد * و ایکاش در آنوقت از ما عملی ماشی
 میشد که آنها را شوریده و یکباره همه ما را از روی
 جسر رودخانه میریختند - تا بعد می دیدیم آنچه را دیدیم * ناله
 از حسرت گذشته بحوالی دروازه موسوم بدروازه کلکته رسیدیم *
 جمعیت و ازدحام بحدی بود که ممکن نشد داخل شهر شویم -
 حتی مهمانهای ما هم که مدتی قبل از ما فرار کرده بودند -
 تا آن وقت راه و عبور نیافته مثل ما در ایجا گرفتار حالت
معطله بودند - و ^{بسیار} هجوم و ^{بسیار} ازدحام مردم شهر باین سمت سد
 راه کرده - علی الخصوص آنها را مانع از دخول شهر شده
 بود * خواتینی هم که از میرته سکندرآباد در مهمانی ما
 دعوت شده و ساعتی قبل از ما از عمارت ما فرار کرده
 اطراف شهر آمده بودند - بزم دروازه گرفتار و معطل
 بودند - و همینکه ما را دیدند ^{بسیار} با ما اشاره گفتند - اراسها پائین
 بیایید * سبب و پرسیدیم گفتند - این مردم که سالها کینه و عین ما

مسموف و قوی دل سده و کینه فلی خود را آشکار ساختند و

و حسنه ما را بدست و زبان حواری و دیون کرده انواع

پندیداد مسمودید * اهالی هند که عموماً و سکنه دهلی خصوصاً

هنگام صلح و امنست مردمانی لین الطبع و خوشحو و مودت

و آرام و بردار بودند - و هر وقت یکی از ما فریگان

را در کوچه و معر ملاقات مسمودید که خص حناح کرده -

از وسط حاد خارج سده - خود را سهل دینار حساسه

سلام و تعظیم نمیکردند * امروز که روز سورس و حلال بود

و راب اقبال ما واژگون می نمود - هر لی علم اتمام

افراسه - و فدا که همه دو روز بار اطاعت انگلیس چون

کلی بود مانند تر راست کرده - و هر مسکن حسری برای

بوهن و بختار ما درست و دلیر سده - حنان سطر کر و بحوب

و حس و حس و عناوب با می بگریستند و بر سر نگاه می

کردند گویا زبان حالان گویای ای مصامن بود * ای ملک

هندی است که بطور ارب از ساکنان و اسلاف با رسیده است -

با عریا محه حب و کدام حق داخل محافه ما شد و نصیب

و عدوان دست بصرف ملک و مال ما گشوده - ما اسای وطن

را از سر بستان این مادر عریز - می نعمتهای خاصه هندوستان

دیگر حمل بدان کرده متعاقب ما می آمد - اما چه روری و
عجب فراری که هیچکس در دنیا چنان روری به پیداد * (آل) و
پدرش از حلو اسب می تاختند - من (ویل) را از دده گرفته
در حلو خود نشانده از عقب آنها میرواندم * همیشه سر جسر
رسیدیم من بطر عقب افکنده باغ و خانه خود مانرا دیدم که
آتش فرو گرفته است * دود حسرت از سر من بر حاسته
بی اختیار صیحه ^{بی صدا} ردم - شوهرم و دخترم که حلو بودند صدای
مرا شنیدند - ایستاده و عقب نگاه کردند - از مشاهده این
حال یعنی سوختن مسکی که سالها محل عیش و شادمانی و حابه
نیک بختی و اقبال و حای فراهم شدن ثروت و مال ما بود -
حسرت و تأثری عرب برای ما دست داد * روی حسر ازدحام
عربی از اهالی شهر بود - که از شهر بیرون آمده برای
کشف و تحقیق این حادثه در سر حسر اجتماع نموده بودند *
بعضی فراریهای از دسته قشون ژنرال (کراو) سر حسر رسیده
گفتند - ژنرال مشارالیه شکست سختی یافته و روی از شورشیان
بر نافته چپک گریز کدان ایک از عقب میرسد * اهالی شهر که
اطناً کمال عداوت را با ما انگلیسها داشتند ولی تا این حال
از ترس و بیم قدرت آنها را ندانستند - بعد از شنیدن این خبر

بلند کرده - بعد از تسبیح و تهلیل ما را محاط نموده
 گفت - ای برادران و خواهران عزیز - باید بخداوند
 تبارک و تعالی ملتجی شویم که ما را در کف حفظ و حراست
 خود محفوظ و محروس دارد - همه دستها تا آسمان بلند نموده
 آمین گفتیم و مصمم فرار شدیم - تنها کسی که در میان ما
 بتوقف مایل بود شوهرم بود - که امید و آراهه میگفت
 شورشیان همیشه بدوار قاعه دهلی نزدیک شوند دروازه شهر
 را بسته و اسباب ^{تسبیح و تهلیل} مخصص را موحود - و استعداد حری شهر را
 آماده دیده یقیناً متفرق و پراکنده خواهند شد - و باین امید
 ایستاد سر هادی که از اهل لک بود - و ما آنها را
 مساح سلاح و مستعد دفاع کرده بودیم ^{request} سپارش میکرد - که
 اگر سپاهیان یاعی بسمت عمارت و خانه ما رو کنند جلوگیری
 و ممانعت از ایشان نمایند - بلکه از محرومین آنها ^{to us} رعایت
 کنید * این گفتار و کردار شوهرم اگر چه هم از روی انصاف
 و هم بمقتضای حزم بود - اما وقتی مؤثر میشد که ژرال (کراو)
 در جلو خیابان عمارت ما صف آرائی نموده و با یاغیان نمی
 جنگید - که مخصوصاً خود این حالت سبب گردید که شورشیان
 قصد پوش بباع و عمارت ما را نمایند - چنانکه يك مرتبه آنها

والا در ^{عنایت} این مورد بر خطر حکوه مسد که کمک ما و لایق
محیط و حراست روحه خود ساد - و ما را در این مهاله
تنها گذارد - و آقایان انگلس ~~که~~ مهمانان ما بودند همه
مسلح و مصمم قتال کردند تنگ بر دوس و طلایحه در مس
حاصر معاتله و مدافعه گردیدند * در این بین مکمل هندو بحله
خود را بحاثه ما در انداخته فرماد کرد صاحب خانه را مانحوام -
سوهرم خود را ماو نمود مکارحه کاعدنکه ما مداد حاد سطری
بر آن بوسه بود سوهرم داده - محلا از همان راهی که
آمده بود مراجعت نمود - این کاعد را دامادم نان مصمون
بوسه بود * ژرال (کراو) ^{پیشکش} مادامک ^{پیشکش} خلو را را نگا داسته
است سها و ف را عیبت سمرده بحله از ^{حیر} ^{عنور} ^{عموده}
خود را سهر ر ساده - و بعد از ورود سهر مأمین و مکان
خود را عن اطلاع بدهند - من بواسطه ماموری که در حبه
خانه دارم می توانم خود را نامداد سها ر سام - سلام مها
نروس برستند دل را قوی دارند - دیدار بردی است
والسلام * از ملاحظه این بوسه قدری فوت فوت و مسر
حاطر از برای ما دست داد فرست را عنیت و تاجر در
حرک را مقصود آف دیدم * گران کنش سر آسمان

تپش بود - ژنرال آن تپه را سنگر کرده بضرب توپ ساچه
 با سپاهیان یاغی مقاتله میکرد - و آنها را دفع میداد * این
 جنگ دلیرانه و محاربه مردانه ژنرال برای ما مایهٔ زحمت و
 وبال شد - زیرا که سپاهیان ^{مست} خسته که راه از این سمت بسته
 دیدند - وحشیانه بطرف دست راست حرکت نمودند ژنرال
 (کراو) يك توپي از بالای بلندی بطرف آنها خالی کرده
 جمعیت زیادی از آنها را کشت - اما یاغیان اعتنائی باین توپ
 نکرده محرومین و مقتولین خود را در اطراف باغ ما
 انداخته بسمت دهلی رفتند - ما دوباره ^{مجدداً} بهمان
 بالا ^{در همان جا} خانه پناه بردیم - جمعیت و ازدحام و داد و فریاد
 اطفال و اسوان و صدای توپ و تفنگ و نعرهٔ یاغیان طوری
 مایهٔ وحشت و دهشت ما شده بود که عالم در نظر ما تیره
 و تار گردیده و حالا نمیدانیم چه باید کرد - و لکدام سمت
 فرار نمود - و به که پناه جست * آیا همین جا بمانیم تا حان و
 مال و ^{over houses} ناموسمان بدست سپاهیان یاغی افتد - یا غیرت
 ورزیده بدست خودمان خود را هلاک سازیم - و از
 انتظار مرگ و اندیش ناموس و ننگ برهیم * یقین داشتیم
 (ویایام) دامادم در جبههٔ ^{مست} دهلی ^{مست} مامور بتوقف است -

آنها بودند اسب * عاه، نوکر و خدمه ما که مسلح سلاح گردیده بودند و روز را ^{در} مقرون شده بودند - برای کشتن اسب دو ناره همه مجتمع شدند * ما هم ^{در} حری و قوی دل گردیده حوّه حوّه شده در طول حناان بستیم - و اسطار حر قنح داسیم - که ناگاه گرد و غبار شدیدی از سمت مرهه برخاسته بود که آمد و ما را احاطه کرد - پس از لحظه دل گرد سگفته شد - و عساکر انگلیس را دادم که سواره و پیاده با بوجاه گاهی ^{در} مستقل^ی طرف ما می آمدند و گاهی بسبب بر ما کرده با صرب بوب ساخته^ی افواج سناهاان باعی را که مثل امواج دریا حرکت میکردند بسبب می ساختند * افواجی که در محب ریاست و روال (کراو) بودند - که غارب از قوح سی و هشتم و قوح عاه و چهارم و قوح همناد و چهارم ساد هندی ناسد - همنکه با ناعیان مقابل شد بودند - و روال را با معدودی از صاحب منصان و سوار انگلیسی تنها گناسته صون با عی ^{در} سوسه بودند - این بود که و روال مسارالله با معدودی از صون انگلیسی که همراه داس عت نسفه - بطور ^{در} جنگ گریز^ی سمت دهلی مرور * و روال (کراو) همنکه جلو حناان رسد - اسناد جلو را دهلی - در این موضع

شهر میشد * خیالات ما کم کم میخواست آسوده شود - و از
 هول و هراس بیرون آیم * و ما خود چنین تصور میکردیم
 که باغها در سمت میرته شکست خورده و عقب نشسته اند *
 بعضی ازین خواتین که از میرته آمده بودند - از شجاعت
 و قابلیت سردار انگلیس که در آنجا بود تعریف و تمجید
 میکردند - و میگفتند با این کفایت و لیاقتی که سردار مزبور
 دارد ممکن نیست که باغها تا بحال تاب مقاومت آورده باشد *
 ناگاه صدای شیلپور از طرف جنوب گوش ما رسید - اگرچه باد
 مخالف بود - اما صدای شیلپور هر آن ^{بسیار نزدیک تر} نزدیک تر میشد -
 تا اینکه صدای موریکان را هم احساس کرده زمانی نگذشت
 که دیدیم یکدسته قشون ب سرداری ژنرال (کراو) محله تمام
 از جلو خیابان عمارت ما گذشته باستقبال باغها بطرف میرته
 مبرفتند * همیشه ^{in front of} محادی عمارت ما رسیدند با آوار بلند فریاد
 کشیدند که انگلیس پایده و رنده باد - همیشه صدای آنها را
 شنیدیم از بالاخانه زیر آمده دعای خیر سپاهیان انگلیس
 کردیم - و در عالم تصور و خیال برای خودمان فال یک
 زده میگفتیم - این دسته قشون اگر چه هنوز با یاغیان مقابل
 و مقاتل شده اند - اما آثار فتح و فیروزی از پرچم ^{پرچم} رایت

عودم که در این حال که (ویل) در آغوش من است - اگر
 از سوره‌های هندی کسی صد او را کند و حله ورسود -
 من با این ^{ساعت} ساعد و ^{بارک} باروی و ^{ساعت} ساعی صغیر گوی
 او را گرفته حنا ^{دیده} سیار حوام داد که چه سود * از مناظر
 بالا ^{بسیار} حانه تا ^{بسیار} سیاب ربادی از اطراف و حواب را میدیدم *
 از سمت مشرق خط ^{ساعت} ساعت مصری که از دلی به ^{مربع} مربع
 مشرق از مناس ^{ساعت} اسجار سری که در اطراف عمارت ما ^{عریض} عریض
سیده بود مشاهده میشد - و از سمت مشرق ^{ساعت} ساعت از
 یلی که بر روی رودخانه حنا است - ما روح و حصار قلعه
 سلم ^{عربی} عربی که بالای یکی از روح آن ^{دیده} درک ^{عربی} عربی ^{الکلس} الکلس نصب
 شده بود - و مناس ^{ساعت} صورت و عمارت سلطان گورکانه و
 مناس ^{ساعت} های مساحت دلی عمارت بود * از سمت شمال
 جنوب ^{ساعت} دهن آباد دلی - و مناس ^{ساعت} عریض مناس ^{ساعت} دهن بود *
 مناس ^{ساعت} از ما که هنوز نگاره دل را ^{ساخته} ساخته بودیم از ^{ساعت} عمر ^{ساعت} ساعت
 مشرق ^{ساعت} اسناده نظاره میکردم * دو ساعت گذشت بدون آنکه
 هیچ ^{ساعت} عایله و سری رو ندهد و ^{ساعت} واحدی ^{ساعت} معاهده در ^{ساعت} آمحوالی و
 اطراف آمد و سد نماید - مگر آنکه ^{ساعت} گاه ^{ساعت} حاناری از دلی
 نظرف مشرق مشرق ما از مشرق ^{ساعت} محصل تمام آمده وارد

قتل رساند * علاوه بر این حالت - این بالا خانه که پناه نآجا
 رده بودیم چون در مرتبه فوقانی واقع و آفتاب بیه روز فصل
نَمُور نا کمال حَدَث و حَرَارَت بر پشت نام آن تا بیده بود
 چنان هوای محتبس بالا خانه را گرم کرده که نزدیک بود
 پیش از وصول دشمن هاں هوا ما را خفه و تلف کند * اما
 اکثر خوانینی که بودند - میدیدم بیشتر از وحشت و دهشت
 انجاده نزدیک است جان ببارند - که حالت آنها فی الحقیقه
 بدترین حالت بود * بعضی از آنها زانوی خود را در بغل
 گرفته بر روی زمین شسته تصور حالت آتیه خود را
 میکردند - و می گریستند * جمعی دیگر گوش به صدای خارج
 فرا داده اگرهم صدائی نبود از شدت وا همه پیوسته خیال
 میکردند که شورشیاں ایک عمارت ما ربخته و با مردان ما
 در آویخته اند * دو سه هری هم که از جمله یکی خود من
 بودم نا کمال وحشت و اضطراب قلبی طاهراً خود داری
 میکردیم - و دیگران را تسلی و دلداداری میدادیم * طفل صغیری
 که با ما بود - فقط (ویل) طفلک من بود که او را بر
 روی سینه خود چسپانیده و برای محافظت شردشمن ار او در
 خودم قوت يك شیري تصور میکردم - و همچو طفل خیال می

مار کرده بعام همه جنگ بیرون آورده سوکهای انگلیسی و
 بعضی خدمه هندی که لباس حصون و اطهار و با خدمت
 نمیکردند قسمت نمودم - و جنگهای سکاری سوهرم را
 مردهای مهمانان قسم کردم - علاوه بر این خود آنها بر هر
 يك راجست رسم و عادت يك طابعه سرلوله با خود
 داشتند * صندوق فسکرا هم سکه جنگها بیرون آورد محصار
 قسم نمودم - از روی که (ویدام) نامند رفته بود - نکاح
 طول نکشید که اسباب منامه و خط عمارت خودشان را با
 هاب حوی فراهم کردم - و مارهای حان^{ماری} که آلب هیچ کاری
 سودم - از بی حان همه جمع شده در يك ملاحاظه بر روی که
 عمره آسار بود با ^{چشم} چشم - و من هرگز فراموش نمیکم آن
 حالت هول و هراس و ^{اعطاع} اعطاع و ^{ماری} ماری که رای هر يك از ماسوان
 دست داده - و هر لحظه من ^{نگا} نگا حیرت آمیز بر روی
 دوستان عزیز خود می خوانی که بیرونی آمده بودند
 نمیکردم - و من دانستم که این دینار آخری است * چه بدر
 حالت ما ^{مساه} مساه بود ^{مخال} مخال گوسندهای فرمانی که ماساهای
 هندوستان در روز عید فرمان ذبح نمیکردند - می اساده
 حاضر مرگ و منتظر فضاان بودم که انك در رسته ما را

خدمه ما بودند فریاد بر کشیدند که انگلیس باقی با د - و
 سپاهیان یا غی و زمره طاعی معدوم و قانی * اسلحه با بدهید
 تا یکدله بآنها حاک کنیم - و از خود رفع تهمت و تنگ نمانیم
 که باس حق ملك شاهانه چنان دامنگیر ما است که تا جان در
 تن داریم حان و مال شما را بدست دشمن گذاریم * با وجود
 آسایش و رفاهیت کاملی که ما فرامیگه چندی سال بود در
 هندوستان داشتیم - بار هریک از ما را در خارج شهرها قصر
 و عمارت و مزرعه و مسکنی بود * محض احتیاط يك حبه
 حانه معتبریکه دارای انواع سلاحها بود همیشه در خانه خود
 نگاه می داشتیم - و این حزم و احتیاط از برای دفع وحوش
 و سباع بیشه ها و نیزارهای اطراف که از حد احصا بیرونند
 نیز مفید بود - چه علی الاتصال از احام و نیزارها بیرون
 آمده در اطراف گردش میکشد - و غالباً حسارت نموده تا
 نزدیکی خانهای مسکونی نیز میآیند - چنانکه من خود گراز
 و گرگ و شغال متعدد دیدم که عملیات خودمان دو
 ده قدمی حانه ما کشته بودند - و غالب شبها از اعره ^{tiger} بر
 خواب نمیگردیم و آسایش داشتیم * الحمله چون خبر نزدیک
 شدن سپاهیان یاغی را شنیدیم - فوراً در حبه حانه آمده را

اظهار خلوص و صداقت می نمودند - خدمه و کارگر شخصی
 ما بودند - و بنا که در این وقت ماسی به کمک ما ساند
 دوری حسنه بزرگ سودید - و دبدار می نمودید * ما خود
 گفتم - محمّل و طالک رای انگلیسها مسئول رواج بودید
 ماساهاها هم دست سده و در طال معاهد گردید متجواهرند
 لایق این حقد ساله اطاعت و بیعت خود را با ما باشد * ماسی
 حسن ناسد - و را ماساها مهربانی که از طرف عموم ارباب و
 ملاکین انگلیسی در نار و طال هندوی مسد - نار بواسطه
ساز و اختلاف مذمت همه از جنبه و سبای آنها آثار
حسد و حسد بددار بود - و مکرر مجلس انگلیس بعضی از
 آنها را که کینه خود را می توانستند کیان و خلو گری
 نمایند - و غلامه سب نارباب و خداوندان ملک بی اعتنائی و
 بی اعتدالی متکررند - سینها سحب میسود * اگر حسن است
 که من تصور کردم پس باید بروی متطر و فروع خداوندان حرق
 و قتل و عارب شد * در خاطر من این جنالات موحن که رسوخ
 کرده بود - نار به چیدان بود که دو آتش واقعت سدا کرد *
 در این حسن سوهرم ما تمام مردهای مدعوس از اطای سر خانه
 که عباس مساوره سده بود بیرون آمدند - هندها که

عادةٔ بگدایان و بینوایان تقسیم - و پرستاری و تشنّیکه سبب
 بفقرای سقیم و اطّصال یتیم هندی می نمودیم - و دوا و غذا
 و لباسی که بدست خویش ساخته و بخته و دوخته بمرضای مرد
 و زن و درویشان کوی و بَرَزَن عطا میکردیم - همه بدست و
 واسطهٔ این طفل بود * و نه تنها در این مزرعه بلکه در تمام
 شهر دهلی و اطراف و نواحی آن (ویل) در انظار
 فقرا و ضعفا و ابناء سبیل بحود و سخاوت و بیکی و حفاوت
 حلوه گر بود * اطهار خلوص هندوها است به (ویل) و ما
 قدری قاب مرا مطمئن ساخت * پیش خود تصور کردم که اگر
 سپاهی یعنی قشون بومی هندی انگلیس یاغی و طاعی شده - اما
 رعیت هندوستان عموماً بر خلاف سپاهیان مایل و راع
 با طاعت و ارادت دولت انگلیس میباشد - و چون چنین است
 کمبانی هند مطاهرت رعیت و قشون انگلیسی ساحلوی هندوستان
 دفع شرشورش و طغیان سپاهیان را خواهد نمود - و امنیت
 و رفاهیت ^{فرمانروایی} عماقریب در تمام هندوستان برقرار خواهد شد *
 اما این خوشحالیها و تصورات بیش از لحظهٔ چاند خاطر مرا
 تسلی و امید واری نمیداد - زیرا که در میان این جمعیت هندی
 يك سر رعیت ندیدم - تمام این اشخاص که حضور داشتند و با

باطلای دنگر فرساده - و مردان را جمع کرد تا ^{بیشتر} اجتماع
 نموده با هم مستاور و حاره برای حفظ خود از این حادثه
 بماند * من از سار حوائس یسر حرکت نموده سارین لهم
^{فلسفه} مناصت مرا کرد از اطمینان بیرون آمده باوان رفتم * حمید
 ریادی از بندگان که راز عن و خدمت شخصی ما بودند قدر
 انوار حاضر شده و از این قصص قبل از ما مطلع گردیده
 وقتی که مرا دیدند اظهار صدق و صفا و ارادت بک
 سنائی و وفا نموده از من ملیس شدند - که آنها را سلاح
 سلاح حرب سازیم - تا هو اسلحه ممتدین ما دفاع نماید
 من آنها حوائی نداده (ویل) طعن خود را که در فلان بکون
 (ملزی) که دو و بسیار او بود توده خود طلب نمودم -
 و چون خان سربس دژ برگرفته بوسه ریاد بر و رفیق
 ردم - و در خود محبه دفع سر از او فوج بک مرد و سلسله
 باقم - و او را بر سر دست گرفته بلند ساختم * بکرها و عمله
 حاکم ما که این عمل حرف ^{کمال} انگیز از من مشاهده کردند - رفی
 رای آنها دست داد - مار محمد اظهار وفا و حسن عسدت
 نمود * و اما اهالی این مرزعه طعلک من (ویل) را از
صمیم قلب دوست میداشتند - و را و حق صدیق که با هم دوره

بطرف او رفته در آغوش کبیر - و دل داریش دهم *
 دو نفر از دخترهای انگلیس که با دخترم هم سن و برای
 جشن عروسی او دعوت شده بودند - دامن لباس مرا چسبیده
 پای فریاد را گذاشتند - عرج و مرج عریبی در عمارت و
 مررعه ما هویدا شد * مردان حاضر که اعلای ماتفاق خوانین
 یا خواهران یا اولادشان عروسی آمده بودند بریشان حال
 بودند - طوری که خود را نمیشاخنند - بجای اینکه جمع شده
 مشاویه در حفظ و حراست ما از شر شورش سپاهیان کنند -
 هر کدام با کمال اضطراب و تشویش گرفتار حال خویش و
یَوْمَ یَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ در آن روز مشهود و معاین بود -
 و بدبختانه در این موضع که سکنی داشتیم لاحاله با یستی
 طرف صدمه سپاهیان باغی شویم - زیرا که مررعه و عمارت
 ما بر سر راه میرته و دهلی واقع بود - و سپاهیان
 باغی که از میرته بطرف دهلی میآمدند - لابد از
 اینجا بایست عبور کنند * تنها کسیکه در میمان ما اضطراب
 داشت گران ^{بیشتر} کشیش بود که ناآواز بلند از خنده سلامتی ما را
 میشت میگرد * بعد از دعای زیادی و گریه و راری
 بدرگام ناری تعالی - ^{متمن} تمام سوان را از آن اطاق

این بود که محله تمام بیرون رفته - اما راه را کج کرده ^{۱۶} به
 بسط عمارت آمد و تَقْصِلُ رَأْسَهَا برای من بیان کرد * این
 هرگاه سوهرم تمام ما را که حاضر بودیم از سبب دعوت
 و وحشت گویا قاتل بیرون ساخت - که بهدوچه قدر حرکت
 در ما باشد * بعد از حد دهنده که از این حالت ^{۱۷} پست و خوار
 زدگی قدری بخود آمدم هر کسی از مرد و زن که در اطراف
 بود محله از حلق خود حسیه دور و ^{۱۸} بر سوهرم را گرفتم -
 و هر يك ^{۱۹} شکوچی و يك طرزی تَقْصِلُ این واقعه را از
 او سوال می کردم علی الخصوص دو هر از خواست حاصره که
 سوهرهای آنها از صاحب مصالح روح ستم شنای بودند *
 شنای عَبَّار از فسون بومی هندوستان میباشد - و در مریه
 ساحلو * بعد از شنیدن این فصل که فسون شنای مریه
 صاحب مصالح خود سوزید تمام آنها را قتل نمودند سالی
 ماله و بده گناستند - و از سبب گریه و زاری یهود سده
 بر زمین افتادند * دحرم که منحواست اضطراب خود را
 از من پنهان ندارد - روی خود را بدوار کرده و
 دستهای سار مآسمان دراز راز راز می گریست - و
 سامرد عمر خود (و ایام) دعا میداد * من خواستم که

حاضر بودند کرده با تمام ادب که است - تمام سار و شاه بیرون
 شریف درید و آقاخان هم باید - چه ما همی و مال مخصوصه
 داریم که باید در میان خودمان شرح بماند - حضور شما
 سبب اخلال حواس خواهد و - گریه بعد از مشاهده اطلاع
 خواهید یافت - اما بخلاف وفاداری مصیحت است - اضطراب من
 و سایر خوانین این - حسن نیست نه بدست - هرچند که از
 جای خود مجبدم - شوهرم گشت حالا که مجبورید و میخواهید
 که از مطاب آگاه شوید - پس بداند که فتوی که در مرتبه
 ساخلو بودند رشد انگلیس شوریده - تمام صاحب منصبان
 انگلیسی خود را مقول ساختند - بلکه هر چه فراخی در آن
 شهر بوده کشته شده و اکنون حرکت کرده بسعت دهلی
 میآیند - ژرال (گراو) باقشور حمی خود از دهلی بنصد
 مقابله آنها را استقبال میکند - این بود که (وایلام) را احضار
 کرده که با اتفاق او حرکت نماید - و این تفصیل را من از خود
 (وایلام) شنیدم - (وایلام) بواسطه نیک نفسی و حسن
 خوئی که دارد مخواست اشخص این تقریرات در حضور
 خوانین و مهالان محترم نماید - علی الخصوص (آل) نامزد
 خود را میخواست برایشان و مصطرب الحال مشاهده کند -

اشاره کرده شوهر مرا يك تدبیری نزد او برده که بعضی
 مطالب لازمه را باو اعلام کند و من بعد از رفتن (ویلیام)
 با نهایت غیصه و اندوهی که داشتم - چون لابد از خوردن غذائی
 این بودیم - دو ناره با مدعوین سر سر میز قرار گرفتیم و درین
 حین دربان که شخص معتمدی بود - و روزی دو مرته وارد
 اطاق شده با شوهر من حرف میزد باطابق در آمده بدون
 اینکه آمبر لوی دهد نزدیک شوهرم آمد و نجوائی کرد و شوهرم
 بلا تامل برخاسته از سره خانه بیرون رفت - و ما مشغول
 خوردن غذا شدیم * یکی از مهمانان که منصب یاوری داشت
 و فوجش در (آگره) بود میگفت - رفتن (ویلیام) چندان
اهمیتی ندارد - و بلا سب اسباب وحشت شما شده است - آنچه
 من گفتم میگویم چون (ویلیام) بدون اجازه ژنرال (کراو) از
 سرار حانه بیرون آمده است - ژنرال مشارالیه بجهت تنبیه
 او مخصوصاً در این حینی که اسباب عروسی او برپاست - خواسته
 است او را گوشمالی دهد * این صحبتها که آلوده به لطیفه و ^{بسیار در میان مردم است} الکه
 مصحک بود - ما را هیچوجه از وحشت بیدارخت و مشغولان
 نساخت * بجدقیقه - و بعد ساعت - الکه نیم ساعت گذشت - شوهرم
 مراجعت نمود - و سه مرتبه خواستم از سرمیز برخیزم و حمت

عشت اورا مهمم - محض اسکه مدعوی مسادا وحشت نماید و
 نسبت مائها سو ادنی سده ماسد - ار حای محببده و خود
 باری، کردم * بعد از مک ساعت سوهرم تا کمال رسائی و اضطراب
 و کاتک و حصار ^(مستطابق) ریده وارد سوره حای سده روی صندلی
 خود سوراخ گرفت - ما همه ساک سدم - که ساید ار او حرق
 نسوم - هیچ مکف و محس عن اساره کرد که حصراب را ار
 سوز سحاه با طاق دیگر هر * من حوی حلی میوس بودم -
 ان اسار حقه او را فهمیده - بلکه والله بر ار اول بر روی
 صندلی خود نسیم * مهاان هم ار دن و مرد مناسحت مرا
 کرد و طوری سکوت در ان محل عایه داس که اگر مک
 مکی می رید صدای مال او نکوس میرسند * سوهرم که اصرار
 ما را در بوسف دید - به دو سه هر نوکر هندی که معول
 خدمت بودند اسار کرد بیرون رفتند - من تاب ساورد ار
 حای خود بر حاسه بزدل صندلی او رفتم - و ماری اورا
 گرفته گفتم - چه حر است * آنا حر ورسکه کی یکی ار سرکای
 خود را که مهم لندن ما کلکه هتند اصبا ^(مستطابق) نموده - ما
 نمود بافه حاده دیگر است * حواب داد که انکاس ^(مستطابق) حص حری
 بمن رسیده بود - آنوقت بدون حواب ما من رو عوانبی که

اشاره کرده شوهر مرا بیک تدبیری نزد او برده که بعضی
 مطالعات لازم را با او اعلام کند * من بعد از رفتن (ویلیام)
 با نهایت عصبه و اندوهی که داشتم - چون لابد از خوردن غذائی
 نیز بودیم - دو ناره با مدعوین بر سر میز قرار گرفتیم * درین
 حین دربان که شخص معتمدی بود - و روزی دو مرتبه وارد
 اطاق شده با شوهر من حرف میزد باطاق در آمده بدون
 اینکه تغییری ^{در ظاهر} لونی دهد نزدیک شوهرم آمد و محوئی کرد * شوهرم
 بلا تأمل ترخاسته از سفره خانه بیرون رفت - و ما مشغول
 خوردن غذا شدیم * یکی از مهمانان که مصباح ^{مهمان} یآوری داشت
 و فوَحش در (آگروه) بود میگفت - رفتن (ویلیام) چندان
 اهمیتی ندارد - و بلا سب اسباب وحشت شما شده است - آنچه
 من گفتم میگویم چون (ویلیام) بدون احاطه و ژنرال (کراو) از
 سرنار خانه بیرون آمده است - ژنرال مشاورالیه ^{مهمان} الحمة تنیة
 او مخصوصاً در این حینی که اسباب عروسی او برپاست - خواسته
 است او را گوشمالی دهد * این صحبتها که آلوده به لطیفه و باک
 مضحکه بود - ما را بهیچوجه از وحشت بیباخت و ^{مهمان} مشعوفان
 نساخت * بحدقیقه - ربع ساعت - بلکه نیم ساعت گذشت - شوهرم
 مراجعت نمود - و سه مرتبه خواستم از سر میز ترحیم و حجت

و حسب مقصودم - از (ویلیام) کمتر جواب می شنیدم
 ساکت و صامت ^{clamant} سسته و لب از لعل فروخته بود - بعد از
 آنکه اصرار ما از حد گذشت جواب داد که برآل (کراو)
 بمن حکمی فرستاد است که سحله خود را باو برسانم - اما
 از سر (ویلیام) حالت اضطرار که مشاهده نمیدم معلوم بود
 که آنچه برآل میگوید خلاف آن است که در دل دارد *
 (آل) دختر من نامرد (ویلیام) دستهای (ویلیام) را
 بدست گرفته عمر می نمود و التماس میکرد که حسب
 مطلب را بیان نما و او باز ساکت بود و هیچ نمی گفت تا آنکه
 نوکری وارد اطاق شد و به (ویلیام) اطلاع داد که است حاضر
 است * دست خود را از دست ^{one} نامردین ^{his} رها کرده و بدون
 خدا حافظ از ستره خانه بیرون حقه و بر است خود نشسته
 سمب دهلی راند - اما این عجب (ویلیام) در رفتن عص
 بدلتس و مقصودش این بود که از جنگ مانع شود و اصرار
 و مبالغه که در کف مطلب داشتم رهای نمید * چنانکه بعد از
 طی کردن فوری از راهبان از دست مانع مراجعت کرد
 در ردی عمارت است خود را نگاهداریه پیاد شد - و
 است را بدرستی سه عتقا بردن عمارت آمده دربان را

گورخانه می نمایند * عمده طایفه مسلمان و برهمن هندوستان
 بر این بود - که انگلیسها زیاد از صد سال استقلال و تعاقب
 در هندوستان نخواهند داشت * پس اسدای استقلال و استبدادی
 آنها که از سه هزار و هفت صد و هجده و هفت شروع شده
 و لا محاله در این سال هزار و هشتصد و هجده و هفت است
 و یک قرن تمام - مابقی مندرج تصدیق و استیصال و انقراض
 و روال شده باز سلاطین قدیم دهلی برای ملک مسوولی
 گردید * مابوجود این حاصل باز شهر دهلی و اطراف آسود
 بود * ما اورنگ نسلاط و حوسی حم شد - و ما متحدی
 تمام مسوول مدارک عروسی (آل) و (وایام) بودیم و
 نازدهم ماه مه را این تجس قرار داد بودیم - که مُدْعُوْنَ
 در مرزعه ما حاضر شد عروسی (آل) را بنا کنیم -
 اما افسوس که مانعوف این عروسی حنا که ماند سر مگرفت *
مُدْعُوْنَ در روز موعود ساعت معین حاضر شدند - سره
 گسردند - مری افراسقند - ماکولات و سروای چیدند -
 و همه ما نامهاها سره طایفه رقتیم هور و سر مر قسبه و
 مسوول خوردن شد که (سلی) نام دهیاسی دسه که (وایام)
 داماد ما نام آن بود حسورانه در سر طایفه را باز کرده -

حق رعایایی که زراعت از برای ما یا همسایگان ما میگردید
 چندان از تسلط ما انگلیسان داناگ و ار و جمع حکومت
 انگلیس نا رضا بودند - که پرده پوشی و خود داری نمیتوانستند
 نمود * سرارهای بومی که عصرها مرخص بودند - و از شهر
 بیرون آمده در صحرا گردش میکردند - مثل این بود که در
 راه و رخنه مراوع و بیوت اطراف شهر که مساکن انگلیسان
 بود تحسین مینماید * در این بین اخبار موخشی و ابناء
 شورش از اطراف لکهنو سمع ما میرسید * در اوده طایفه
 (ٹوک) از روایا و مکاس بیرون آمده بدو وحشت و
 هراس از پلیس و حراس انگلیس مشغول خفه کردن و کشتن
 انگلیسها و سایر مردم بودند - و همچنین طایفه (کاند) و (پدوا) که
 پرستندگان رب النوع گلی هستند - اطفال انگلیسها را سرقت
 نموده بصدمات مختلف معدوم و تلف میکنند - مخصوصاً در
 ناحیه چینپور خانوادههای معتبر انگلیس باسم و رسم مذکور
 میدارند - که (کاند ها) اطفال آنها را ربوده و برای خوش آمد
 رب النوع گلی سر آنها را بریده اند * و نیز خبر میرسد که مسلمین
 در مساحد و هندوها در معابد خود بار و دعا برای عود
 و استقرار سلطنت در خانواده سلاطین قدیم از طایفه

و مَراج مَرا اطمینان مینداد * صحب ما مدتی طول کشد -
 سوارانی که ما او تا منزل همراهی کرده بودند - بواسطه صوب
وف و عدم فرصت تامل نکردند که مل عطله و اعامی مآنها
 داده شده مراجب باشد * مد از یکساعت که من ملتفت
 این مطالب شدم - باطر را حواسه ناو حکم دادم ملتی طور
العام سواران مدکور مدهد - حواب داد که آنها رفتند و صبر
نمودند - و هنگام مراجب مدهنی خود می گفتم - که
انگلسها بیخوجه نمون خدمات ما نستند - ان نی اعتنایی که
ان سحب ما کرد و احسانی نمود میرد بر سار صداتی سد که
 در ان مدت مکادی از انگلسان دید ام - و محواس حدا
بلاقی حواهم عمود * ناوجود ان پهدمات که از دور و بردک
نگوس ما میرسد - سهر دهلی و مزارع اطراف آن در هات
امست نود - عمل دراغ و مخارب مثل سابق ما کمال نظم
 و قاعده منگدس * در دهلی و آگره و اکر آناد و سار
بلاد که در کنار ساحرا برگ هندوستان واقع شده است
هیچ حر و آتری از سورس نود اما از سها و حتم مسلمین
 و هندوها که بسمت توکری ما فلاحت رد ما نودند - علام
تا رمان و اماراب سورس و تلوی مسود و هویدا بود *

جوانی بی عقیدت بود - از وحشت من خندیده و از نفهمی
 و اعراق گوئی در اویش هند منلی چند آورده - من طاهر
 در خنده او را ^{first custom} متاعث کرده و ^{second custom} تهدید درویشرا لغو شمردم -
 اما در باطن وحشت من زیاد تر از از سابق شد * در همان
 هفته شوهر من در منزل صاحب منصبان نظامی ساخلو شهر
 دهلی لشام دعوت شده بود - از وقت معین دیر تر بمنزل آمد -
 تقریباً دو ساعت بعد از نصف شب که شد - و او نرسیده من
 ریاده از اندازه متوحش شدم - و بیشتر وحشت من ارین بود
 که طایفه (توک) ^{tribe} طایفه مخصوصی هستند در هند که در
 مذهب و طریقه آنها ثوابیس اگر شخصی را ^{notice} با کمد ابریشمین
 خفه نماید - که غالباً در کنار پل میرته بودند - و او را
 بیمه شب تنها یافته خفه نماید * مصمم بودم که چهار نفر از
 نوکرهای انگلیسی که در خدمت ما بودند مساح کرده حلو
 شوهرم فرستم * در این حین صدای پای اسپ شنیدم - شوهرم
 با ده نفر از سوار سپاهی هندی انگلیس و یکسر دهباشی
 وارد منزل شدند - بی اختیار خود را در آغوش شوهر
 انداختم - و با حالت گریه و ^{چند بار} باده او را ^{کمر} متنبه ساختم که دیر
 وارد شدنش بمنزل چقدر سبب وحشت من شد - او بخنده

محله اجرای حکم صاحب منصب خود دوده چهار دس
 و نای درویش را گرفتند و از زمین اندیس کرد حواسند
 مآب بیندارد - من محله خود را رساند آنها را ماع سدم *
 بکرویه از جیب خود در آورده مطلقام (ویل) نادم که
 بدرویش دهد تا او آسود ممکن خود مراحب کند * (ویل)
 روزه را از من گرفت و بدون وحب بردن درویش چه
 رف - و بول را بمحادی دهن او گذارد و مار مراحب کرد
 رد من آمد * درویش بول را برداشت - و آهسته خود را
 بکنار رود حابه کشیده راعها مار کرد * (آل) و (ویلنام خود)
 که از ردیکی درویش گدستند - ماها ملک بگامی کرد آهسته
 گفت - عما قریب راههای هندوسان از وجود سما مال و آراوم
 خواهد بود * وقتیکه سوهرم گدست - مار درویش آهسته گفت
 که بروی خدا رسان و ریم اهل حق بر کمر وجر علیه
 خواهند کرد - تا من و (ویل) از پهلوی او گدستم - من
 اعیانی نکرده * (ویل) گفت - فدیه خود را در دادی
 ای طفل بخاره - ای فدی ای فلا را از تو دور نخواهد کرد *
 حرف ای درویش حتی من مورگت - بعد از مراحب عمل
 بداماد و سوهرم کلمات درویش را تقرر کردم - (هود) که

اظهار میکرد * ای که میگویم چهار سر - (ویل) طفل
 سه ساله خود را داخل گفتگو نکردم حجت این بود - که
 مشاعر او هنوز بدرجۀ رسیدن بود که ماتمت این مطالب عمده
 شود - بلکه ناقصای ^{در این باب} طفولیت مشغول گف و ناوی بود - و کارش
 در راه منحصر باینکه چند قدمی جلو تر از ما بدود و دو باره
 همان روش مراجعت کرده دست مرا بدست بگیرد * رسیدیم
 بموضعی که راه بواسطۀ جنگل از يك سمت و بواسطۀ رود خانه
 از طرف دیگر تنگ شده و اعوجاجی ^{در این باب} داشت * درویشی از
 درویش هندو جلو راه ما در عرص حاده ^{در این باب} برو حوایده و راه
 را برعابرین ^{در این باب} سد کرده بود * (ویل) این مرتبه که جلو رفت -
 همینکه درویش را بعرض حاده خفته دید ترسید و فریادی
 کشید و بعجله سمت ما برگشت * (ویلیام هود) که دست
 (آلن) دخترم را گرفته جلو تر از من و شوهرم میرفت -
 همینکه وحشت (ویلی) را دید نزدیک درویش شده بطور تغییر
^{توجه} تحرک نمود - که بر خیز و راه را باز کن * درویش اعتنائی
 حرکت ننمود - (هود) متعیر شد و بچهار نفر صادات انگلیسی
 که همیشه با او حرکت میکردند حکم داد و گفت - که این
 سگ را از زمین بر دارید و برود خانه اندازید - سر بارها

دارم * فرزند * خوش دارم و * سوید - دسم از مال
 سی و رورم رو نکوهی - ملتق مندرم که ماهم عیبی
 طور در آن وقت این مدعی را طلب من الهام کرده بود *
 با وجودیکه من ملتق بودم - و سوهرم اصرار منکرده - که
 رود بر از هندوستان هرگز نروم - او سخن مرا نسنجد
 و بما رسد آنچه رسد * در یکی از اقامت می همان رور که
 دلال مذکور منع ربادی مررعه ما آورده بود که آنجا را
اسناع کند و سوهرم مصاحبه کرد و هروح - بعد از سام ما
 در کنار رود حاقه (حنا) که از بهاری مررعه مرور منگدست
 با سوهرم (و آل) دحرم و (ویلام هود) دامادم و سر
 کو حکم (ویل) که سه ساله بود گردن منکرده - و از
 عحاب اهاقات صحبت ما در آن ساعت در ربانی بود که
 یکی از اعظم کشیهای انگلیسی که در هند بود مدعو است
 در هندوستان مقول دارد - و آن رتبه راجع بود به بمیر
 و سیدل مذهب هندو نظریه عسوی - و این سخن کس
 عنیده این این بود که خواهی بخوابی هندو ها را ناند محور
 صاحب که مذهب عسوی اختیار کند * این صحبت در میان
 ما حمار * هر طرح شد بود - و هر کس رای خود را

مان را شوهر میدادیم - و يك وَحَه تقدی رسم خهار بایستی
 ما و عطا بمانم - این سه سال توقف ما در هندوستان بیست
 هزار لیره نمکنت ما علاوه میکرد - و این بیست هزار لیره معادل
 تحواهی بود که میخواستیم محم - یز دختر عزیر خود داده سحاه
 شوهر فرستیم * هر قدر من شوهرم میخواستم نهمانم که
 رعایای اطراف مرعه ما هندی هستند با کمال عداوت را داود.
 اگر حادثه روی دهد مزرعه ما را حراب و خانه ما را یغما
 خواهند کرد * این صاحب عقلانه و ملاحظات عاقبت
اندیش من کمال بیش با و اثر نمی نمود * با وجودیکه ما نسبت
 رعایای اطراف کمال خوش سلوکی را میکردیم - و دوری از
 کارگری قریب یکروپیه احرت میدادیم - بلکه از سایر راز عین
 انگلیسی که مثل ما دراعت بیل میکردند بیشتر رعایت رعیت
 هدیرا میدادیم - نار از شتره و جبه آنها آثار بجک و کیه و
 بعض و عداوت ظاهر بود * در این اوقات یکی از دلایان
 کلکته نزد شوهرم آمد و مداع گرافی برای مزرعه ما حاضر
 کرده بود - اما شوهرم بطمع بیست هزار لیره که در نظر
 داشت مزرعه را هروخت و سمت فرگ رفت - و اکنون که
 غنیمتهای سحق گرفتارم و در ورطه بدبختی دو چار - به شوهر

مندیدم - و ما^{هم} غنی علی^{هم} من خبر میداد که نابد^م محله
 املال منصرفه خود را هروسم و از هندوستان مهاجر
 بام - چرا که آفتاب و قاع^ب ما معلوم بود که مثل ما قول
 عوده - و تاریکی شب مدیعی و سرما برد سنای افکنده است *
 گاهی وحسب طوری عن عانه میکرد که سوهرم می گفتم
 لشم^{بها} املال خود را هروسم بلکه کله از دست بدم -
 حری^{هم} که همراه دارم و دارم - و فرارا در یکی از
 سفان بخاری بستیم و سمت فرنگ روانه سوم * ارس وحسب
 من سوهرم بحر داس - بلکه گاهی مرا می^بسحر میکرد که تا
 حصول^ب امسال را بدارم و بکسار دیگر ارس سحر که منو
 این روزه است بهره نرم از هندوستان بخواهم رفت * و حشبه
 مرده که ما در آن عای^ب سل متکاسیم در سال مصالح
 گرافی ما فاده می بخشد * در بام اله آباد بلکه در حوالی
 کلکنه مرده مان حاصل حری سود - و هر سال بامد من
 سل حاصل^ب داس - و مرده ما همت^ب طادله صد و یست
 و سه هزار تومان^ب تو^بم - بود - و سوهرم را عهده ان
 بود که منگف اگر سه سال دیگر هم در هندوستان بمانم مکتب
 ما به دو دست هزار تومان خواهد رسید - و من ما الآن دحر

معناه تمام بیمه ها ناها فروخته و راه خود ما را گرفته بسمت
 فرنگ برویم * یکی از صاحب مصالح فوج مهیدس که منصب
 ناببی داشت و موسوم (ویلیام هود) و دختر من نامرد او
 بود در این رای یعنی اعراق نویسی دلالان با ما هم عقیده بود -
 این جوان هر شب بمزرعه که بیرون شهر دهلی بود میآمد - و
 ما را دلداری میداد - و آنچه را در باب شورش سپاهیان
 هندوستانی می شنید استهرا می نمود - و تعصبات یان میکرد -
 که در بعضی اوقات دیده شده است که چهار نفر والدات
 انگلیسی بچهار فوج سپاهی هندی ماسد شانی که راعی بك گله
 گوسهید میشود حکمرانی نموده - و کمال تحکم را ناها کرده
 بلکه مبلغی صدمه ناها وارد آورده اند * دلداری (ویلیام هود)
 ساعتی چند اطمینان وابی بما میداد - اما بعضی شبها که مشارالیه
 بمنزل ما می آمد و این اتفاق غالباً وقتی روی میداد که در قاعه
 (سینقور) قراولی مامور بود - آنوقت هم و عم برما مستولی
 شده کم کم مدح و محوف و وحشت میکردید - و شرحیکه
 نوشته و این تصویر عمداً را از برای ما رسم ساخته بودند در
 نظر ما هیئت و هیولائی پیدا کرده رفته رفته محسوس می گردید -
 و هر شب خوابهای عجیب و غریب و موتهش و مهیب

محضه که هنج در ظاهر معلوم نیست دهند کسب و وسيله وصول
 حست مرسد - آن سرمار برقی خود که از یک قطار است
 منهد و همین طور این کل سلور با کلوچه مساه آن دست بدست
 از سرمار سرمار رده و او رسیده همه سرمار های آن بوج مان
 نگاهی کرده رگ سر آها منبر و آثار جسم و سستی در اسان
 بدیدار منسود - و همه در حالت سکون هیچ بران می آوردند
 اما در دل کنه انگلسها را می روواند * در این کلوچه با کل سلور
 آما چه اثر و حکوه علامی است هنوز در میان طوائف هندوستان
 انکشاف آن را سمود ایم * خلاصه این احبار موحن که همه
 روره بر سیدل اتصال نما مرسند مارا دو خار خوف و وحس
 همدیگری کرده سر ما را بجه انداخ - که مدارد مسافرو
 سم فرنگ را دید - ریاد درهند در یک بیام * اما گاهی که
 در مناه خودمان صحبت منداسم - نظر ناظمان کاملی که
 تنوت انگلسها داسم و صفت پلاهای که در وضع هندها
 مساهند مسودم این تفاسیل مکتوب حصراب دلالان را حرو
 صه و اصابه فرص کرد - و در نظر مان این مطالب محمول
 بر اعراف بود - که مال آل هن کردیم حصراب دلالان منسود
 سان بوحب انداختن ماست - که ما صناع و غمار خود را

بودند - بر خود ناگوار و دشوار دیده - هندوان از برهمنان و مسلمین از عامای دین استغفای آن را نموده - هر دو طرف مع اکید کردند * این فقره یعنی فشگ آلوده بچربی و بعضی مسائل دیگر در اطار هندو و مسلم چنین حلوه نموده بود - که انگلیسها مخصوصاً قصدی حز توهمین دینی ناآنها ندارند - و با نجهت سپاهیان هند مصمم شورشند - حتی در یکی از مراسلات خبر شورش فوج نورد هم پیاده نظام ساخلو رامپور مسطور بود - که این فوج ابتدا عام طعنان برصد انگلیسها افراختند - و تلگراف حابه (بارك پور) را آتش زدند - و هر شب در دهات و قرای حوالی دهلی خطهای انگلیسها و مزارع آنها را عارت کرده آتش میداد میسورند - بلکه اهالی را قتل میرانند - و همچنین بعضی از این هندوها لباس درویشی یا برهنی در دهات و آبادیا گردش مینمایند - و يك قسم نان کلوچه مخصوصی با اهالی تقسیم میکنند - و این کلوچه ها مشابه است با اگل نیلوفر - طاهرانك علامت مخصوصی و يك اثر خاصی رؤیت این گل در حالت شورشیان دارد - زیرا که افواج بومی همیشه تشنگی و حرکت نظامی احصار میشود ؛ یکی از این کلوچهها بیکه شبیه اگل نیلوفر است با يك اگل نیلوفر طبیعی حتی مدت یکی از این سرازان يك و بسا

هرگز بود - و مرزعه که در هندوستان داسم که از آنجا
 سل عمل می آوردیم مدحواست با کلبه هروسد با احاره
 دهد - و برای اجرای این قصد دورها علی التوالی با دلالها که
 در کلکته با مدراس با عسلی بودند مکاتبه می نمود * احونه
 که سومر من میرید که عدری برای حصول این مقصد بود
 طالبا بالاخص خاص حم مند باهاقات و حوادثی که در محاکم
 فرنگ عموما و در هندوستان خصوصا رو داد با قریب بطهور
 است - مثلاً در چند کاعد آخری که ما رسیده بود حصر
 دلالان پوسه بودند که عساکر یومی هندوستان که در سگاله و
 سار عاظم هند هستند در صدد سووشتند - طعمان و سورس
 عساکر یومی بواسطه مصد دبی آنها بوده است - از جمله
 اسباب سورس و طعمان اسکه ^{للملک} سنگ هاسک نجه قدک
 علی الخصوص جنگهای به ر جل هندوستان می شده - با
 بوضع حدیدی که معمول گردید بود قدری محری آلوده
 میکردند - لسکران مسلمان با هندو تصور اسکه این محری از
^{یا} پیه گرار ما از سجوم ^ا گا واست - و این هر دو حوں در مال
 اسلامه و هندو کی طرف رستن و عنادست و دیگری مائه
 احتباب و عرب - و قرن مرور محکوم و مجبور باسعمال آن

شرح سرگذشت

مسترس هورتست

خام انگلیسی در لولای هندوستان

در یازدهم ماه مه هزار و هشت صد و پنجاه و هفت
 مسیحی مطابق هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری مکات و
 مال و اهل و عیال ما سبت سابق بیشتر شده بود * بعد از
 شایده مال که از من ولدی نیامده - و يك باره از این
 موعبت عطی نوبید بدم - خداوند من ببری عطا کرد *
 گویا حکیم مقتدر و لطیف قادر سطر مرحمت ملاحظه رورگار آینه
 مرا می فرمود - که واسطه عربی دخترم (آل) که در این
 نزدیکی میبایستی صورت بگیرد - و لابد از حنجر من دور و
 مجبور شود لایق فرماید - و مرا در دیانتها نگذارد *
 شوهر من در این وقت مسم ندانم مراجعت ما از هندوستان

سرگذشت

۱۰۷۲

مسترس هورست

حام انگلی در ملوای هندوستان



ترجمه

حساب حالات مآب اعتمادالسلطنه و درر انطباع

و مترجم مخصوص حضور هماون

شاهشاهی خلدات

ملکه و دولت



کرده که هنوز حر آن دولت است - چند کلسای ستار قدم
 دید سد ساری که نه طالب - یکی حراب شده بود تعمیر منکرده
 يك پاسا حاه داس که حالا سه بود - رقتم محافه حاکم -
 حاه حوی بود تار ساحه و تعمیر کرد بودند - بلع کوحکی
 در جلو داس * خلاصه سب را رود حواسم - حردل حوی
 دوان سهر عمل مآورد *

عنه محمد نیر

فرسنگ — غرووی و سیدیم (بدیژون) — حاکم شهر که حاکم
 (کت دور) است اسمش (لیون د واسان) نایبش و نزرگان
 شهر و غیره دم گار حاضر بودند — آن حاکم از جانب مرشال
 یکه است مامور شده است — این مملکت را کلیه (بورگی)
 میگویند — يك قسمت از (بورگی کوت دور) است که پای تختش
 (دیزن) است — حاصل انگور درین مملکت زیاده از حد
 است — شراب اینجا مشهور است — همه دنیا میروند — هر
 کس آن صحرا و تپه های تا کستان را ملاحظه میکند میگوید
 که این همه انگور یکجا صرف میشود — وارد شهر شده از
 کوچه های تنگ گذشتیم — این شهر را در جنگ آخر دو
 مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت به
 اهالی اینجا کرده حریه ریاد سیورسات و آدوقه بسیار گرفته
 اند — حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند — و
 بچهارها معیوب بشدم بودند — عمارت بزرگی دیده شد که از
 قدیم ساخته اند — یعنی امیر (یورکی) ساخته است — برج
 بلندی هم داشت مثل برجهای عمارات ایران — چون در قدیم
 اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بسیار
 شهر را مستحکم کرده بودند — بعد فراسه مملکت خود منظم

کالک سده راندم - (مارسل مانکاهون) و در دول خارجه
 صدر اعظم در کالک ما بودید از (بولوار د ایتالیا) و (مون
 مار رد) و (بولوار د ساتودو) عبور شد - از میدان (ناسل)
 وعده گذستم جمع رادی بود - هوا هم گرم تا و سیدم نگار
 جنوب ساده سده مدوی در اطراف گارنسیم در و مرد رادی
 از محله وعده آمده بودید - (مسو ویرا) که در عهد
 (نابلون) ستون حرو وریا و رئیس علس (کسل دتا) بوده
 و حالا رئیس راه آهن جنوب (لئون و دژون) است مارسل
 معرفی کردید تا (درون) همراه ماست * حلامه بعد از یک ربع
 ساعت بس کالک محار داخل سدم گویا همان کالکهای بود
 که از (مریورج) سوار سدم راندم - و پاریس از نظر عام
 شد - رقتم رو (درون) حالت و جنب اراضی مثل سایر جاها
 همه حا حاصل حر و سوه و جن و دوح و * آبادی سوسه
 بود رود حا های کوحك و برك و دره و نه هم بعضی حاها
 دیده شد - و متصل اسامی شهرها و استادیوها از پاریس الی
 (درون) از آن فرار است - (موسورو) (لارس)
 (بور) (ارس) (ویرون) * حلامه پس ساعت و پنج طی
 مسافت شد - کالک هم در نهایت سرعت معروف سلعی دت

حوضها حاها که مثل کوه و آشار طبیعی ساخته اند دارد -
 وسط باغ کلاه‌فرنگی حائست که موریک میزند - قهوه خانه و
 اطاقهای خوب پر چراغ دارد - رهای خوشگل از هر قنیل زیاد
 اینجا میروند - حای عربی است - مثل این باغ هم یکی در لندن
 است اما هیچیک سطر ما رسید - جمعیت پاریس را قریب چهار
 کروار میگویند - در پاریس حر رسید از طهران که فخرالدوله
 عمه ما که دختر نایب‌السلطنه وری سیار محترم بود رحلت کرده -
 مایه هم و عم و اندوه شد - در پاریس و انگلیس و آلمان
 اسپای عرب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل فیل
 است و نار زیاد میکشد خیلی دیدم که به ارادهای بارکش بسته
 بودند - در فرنگستان رسم است هر خانواده همه یک رنگ
 لباس میپوشد - مثلاً چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم
 باشد - خوب رسمی است

حجرت بیست و سیوم شهر جمادی الاولی

از پاریس حرکت شد شهر (ویژون) که یکی از شهرهای
 فرانسه است - صبح رود از خواب برخاسته با (مارشال ماکهون)
 وزیر دول خارجی ستریم کبیر استریه (مسیونوف) رئیس دارالشورای
 و - وزیر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم عمه بودند - سوار

بل محه چهار سج ساله را که بد ذات برین اطفال است مایل سر
 بررگر که سنس دوارده سرده سال است - آنها را بطوری روی
 دست و ماری متعدد و هوا میاندازد مار بر روی دریا روم
 میآند و در آن واحد سر مایل را بر سر مایل انگشت
 رد حرج متعدد و هوا می اندازد و میگوید و آنها هم روی
 سرو دست و مای این مرد بطوری معانیها میبرد که سوسن می آید
 الله محه را که هوا رب میگوید سج سنس درع مالا معرف در روی
 هوا معاق رده مالدو مارین می افتاد اگرچه من خودم میوه حانه
 رقیم سنس و در (سول) دهم این (سول) تا سلامت (سول)
 رستانی هم هست که بمقام ریادی دور ر از اعصاب میانههای
 متعدد سنس خوب در اریس است - (گراند هیل) که از همه
 بزرگتر و بهر و میل عمارات خوب سلاطین است - از است
 ریت عرچه شخص نخواهد در این میانههای موجود و از
 ماکولات و مسروبات همه حر حاضر است مای در اریس است
 که اسم را (مایل) میگوید - ماع سنس خوبی است - هر
 س بار است - دری دارد محکم از آهن هر کس داخل میشود
 عمارت میگوید - الله هر س قرب دو هزار هر آمد و شد
 میگوید - حراج - باد دو ماع روس میشود - حانهایی خوب

معالم، میگفت لنگ شو - فوراً لنگ میشد - میگفت میر -
 میمرد - وهم چنین سائر احوال * حجاریکه محسمه از مرمر ^{میسازد} میسازد
 همه دوره در منزل از گل شکل ما را میساخت - حوصله ^{معموله} غریبی
 داشت - از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد - صورت ما را بسیار
 خوب از گل ساخت - بعد از مرمر خواهد ساخت - اول گلیست
 مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهد شنبه
 دوست کرده بعد از گچ میسازد - بعد از آن از مرمر حجاری
 میکند - صورت ما را از قراری که میکند انشاء الله بعد از
 چهار ماه بظهران خواهد فرستاد * در پاریس قهوه خانهای
 متعدد دارد - اما از قراریکه میگوید دو قهوه خانه که در آنجا
سار و رقص و آوار هست بسیار معتبر است که (کافه شانتان)
 میگوید - مثل تماشا خانه حائست میدان شهر بزرگ هم هستند -
 درخت ریاد خیابانهای خوب دارد - هر شب چراغ زیاد روشن
 میشود - از اول غروب شروع میکنند موریک ردن - صدای
 ریادی چیده اند - مقابل شیمس مردم عمارت قهوه خانه است مقاد
 خواننده رقص بدناز آدمبار و غیره حلو مردم توی عمارت میزنند
 و میخوانند - آدمبار چیز عربی است - شخصی است حوان پهاوان -
 لاسی میبوندن تنگ و چسبان - مثل ایکه اچت باشد -

هستند - ای ساگرد ها سس مرهه هستند و مدرسه هم
 سس مرهه دارد - که در هر مرهه يك درجه از ساگردان
 هستند - از اطفال سه ساله و چهار ساله الى دخترها و سرهای
 مس ساله آنها محصل نمکند - هزار هر ساگرد آنها لگا
 ندارند - اغلب اطفال سس را آورده برسناری نمکند و
 از هر علمی درس میخوانند از هندسه جرافتا و ان حناطی
 گلزاری و عره * دخترها گلهای حلی خوب میسازند نمکند
 گل بنار خوب پیادگار نما دادند - عدد دوست هر عه چهار
 ساله در کمال ادب و حوی در مراتب بلهای عه اطاق نظم
 خانه نساده بودند در یر راهده که معامله آنها بود آوار و
 نصیبی برای مدح ورود ما سر فرانسه داد بود که اطفال
 سس تمام میخواندند - دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آوار
 و اسرار خوب میخواندند حلی از وضع و حالت برسناری اطفال
 آنها و ساگردان حوسم آمد معاودت کردم سس را رقیم در
 (سرل) آن قدر مارهای عجب از آب ماری و عره در آنها دادند
 سد که عجل حیران ماند - مثلا يك است حلو مری سه عدا
 میورد است دیگر براب درمال سس مراتب و عره ده گرفته
 میآورد حدهت میکرد - است دیگر ما سس هر میخواند

از پلی رقتیم بجزیره که نوی دریاچه بود - کلاه فرنگی کوچکی
از ستونها سنگی و غیره روی نخته سنگی ساخته بودند - وزیر آن
را مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل عار برفی آویزان
شده بود - و از بالا سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند -
آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میریخت - باین بسیار باصفا بود - قدری آنجا نشستیم - چند نفری
از فرنگیان و زنهای آنجا بودند صحبت شد - بعد پیاده رقتیم - نوی
همین جزیره - مهاخانه بود - کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن
ساخته بودند - دو قایق آوردند سوار شده قدری گشته - و رقتیم
محلّی که کالسکهها بود - بیرون آمده سوار شده از دروازه دیگر
ار (بولووارد دومسیل) رقتیم منزل - دو کوچه نزدیک عمارتی
جمعیت زیادی دیدم ایستاده منتظر ما هستند - معلوم شد
جنرال (پاژول) مدوسه خواهران رحم دینی را خبر کرده بود -
پیاده شده وارد مدرسه شدیم - یکی از کشیشان فارسی خوب
حرف میزد - چندی در مدرسه خسروآباد ارومیه آدر بابحان
معالم اطفال کاتولیکی آنجا بوده است - زنهای از دنیا گذشته
که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل
گوش فیل خیلی بودند - دو کال خوبی مراقب تربیت شاگردها

است و احرای ریاد دارد که همیشه دو مدیر مبرور کردن سرب
 هستند - اما بنابر خیال مسکلی است مخصوص در فرنگسان -
 (مکار یوم) حیوان در دسا بوده است قبل از طوفان روح که
 از حسن قبل ولی بررگر است خرطوم⁷ هم ندارد - استخوان
 آرا پیدا کرده در باغ و حسن گنانه اند - ناریس باسا حای
 متعدد دارد - نکت هم به ناساخانه بررگ رقتم - همه سیرای
 خارجه با رهاسان و (مرسل ما کاهون) و (مسو بوه) همه
 صاحبمنصان و عبره و همراهان ما بودند - باسا حای بنابر بررگ
 معربست عمره با حهل حراج ریاد و حمت بنابر هم بود -
 رقاسها و حواتد ها خوب حواتد و رصدند - مخصوص در
 ردی بر دریا که دجیرهای دریائی مرصندند - سبی روم بنابر
 (البر) رای سب سبی⁷ - همه حایهای معروف سهر و سیرا و
 رهاسان و صاحبمنصان فراشه و اراتها موعود بودند - آتساری
 و حراغان حوی در باغ (البره) کردند - باغ خوبست با حوص
 و فواره و حسن و اسجار - بوی باغ از روسی الکریسه که از
 سیر نام برمن افتاده بود مثل مهاب روس بود مرد و رد که
 درس روسی مصنوعی راه معرفتند حلوه و باسای مخصوصی داشتند -
 و قلم مرهه بالا را گندم - عمارت بنابر خوبست - گویان های

معروفست دیده شد - درختی مصنوعی ساخته و حثه ماری عظیم را ر دور آن پچانیده بودند که هیچ نا مار زنده، فرق نداشت - تماشای عجیبی داشت - به ایکه سرموی این حیواناترا برای فریب مردم از روی صحت کم و زیاد کرده باشند - بلکه از بزرگ و کوچک هر چه در این موره هست همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خالق کرده است - و فرنگها در حقیقت بزمخت ریاد و محارح بسیار و مصالح گزاف ایها را از اقصی بلاد جمع کرده برای ترقی عالم و ریادی بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خالق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل مواطین انکاهداری آنها هستند - الحق زحمت بسیاری کشیده اند - این حیوانات مرده و استخوانهای مرده را باید حقیقه اسنان بنجاء بشبند تماشا کند تا چیزی بفهمد - من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم - آمدم باین و نا ایکه دیگر هیچوقت بزمخت تماشا نداشتهم به نفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنها رفتم منزل - اما رئیس که شش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود - همه را با من همراهی کرد - عدد یکصد و شصت راه رفت - هر چه میگفتم برآوردید از مدامد - و میگفت مدت العمر مسکرات نخورده و مریضه میگرفت - من منع میکردم - در فرنگها شش مخصوصی

آورده اند - محم را بلند کردند کنار ورس بود - عاعده نام
 حیوانی که از میان این محم پیرون آمد عدد حروس حلی برگی
 نامد صرع سمرع و رح که در کتب ملاحظه شده است نامد از
 همین محمهاست - و الآن این نسخه ها را یکی هزار تومان میدهند
 ماههای عجیب و غریب بود دیدند - که از برگی و حراب
 سوشن می آمد - منموهای عجیب و غریب بود باصام مختلفه که
 یکنوع از برگی عدد است و دیگری از کوحکی عدد موس بود
 عرات حنه احسام آنها را همانطور مثل رنده نگاهداشته اند از
 حله منموست که اسمش (گوریل) است در مملکت افریقه هم
 میرسد که از برگی و هیب و فوه و مارو و عه و ناو دندان
 او بر برگر و بالا بر و نفس دو قد انسان بلکه بلندتر است -
 يك حب و ماده بودند - ماده این کم حنه تر است - دیگر
 منموست که در حرار (رسو) و (سوماطرا) و حرار (منمو)
 هم میرسد اسمش (اورانگ اوتانگ) است - اگرچه از منمو
 (گوریل) کوچکتر است اما این هم حلی حل ندارد - کنار
 رنده و برک است - يك لاله است روی مری گذاشته بودند
 عدد حر کنار برگی - آهم حر عربی بود که حر بدین تمسوا
 تصور آرا نمود - مارهای کنار برک که در حنص همان اژدهای

و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و نهنگ و لاکپشت و انواع طیور دیده شد - تماشا و عالم غریبی داشت - مثلا ار ماهی کوچک تا نهنگ ها بطور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده - هر مرغی از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس بگی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست - مرغ مگس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زینورهای بزرگ - اما همه چیزش مثل مرغ است - دیگر این قشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در بیگی دنیا هیچ جا نیست - همه مرغهای مرده را از ر و ماده با تخم خودشان و با همان لایه که بجهت خود دوست کرده اند تحصیل نموده در پشت آئینه ها چیده و حالتی که در روی لایه و تخم میجاواید چنان عسم کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد - از تخم مرغ مگس که کوچکتر از آن تخمی نیست و بقدر يك بسته می شود گرفته تا تخم مرغ رح و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در اطلاق گذاشته اند - اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر يك بقدر خرزۀ بزرگ بود - گفتند این نوع حالا در دنیا وجود ندارد - و این چهار تخم را رحتهای زیاد و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقه و بیگی دنیا بدست

مرعهای برزک و کوحك الوان حوسكل حنواات صنع وعمره ار
 همه حور دیده شد - ارباع وحش سار ممالك وسنح بر است -
 ولی هر حیوانی که در اعما دهم در آنجا ها هم دید بودم -
 مگر چند حیوانی که در جای دیگر بود - منجمه مرعست
 برزک بوی هیکل که اسمش را (کاروار) میگویند از اسرائیل
 آورده اند - سزار حیوان عجیبی است - عدد سمرمیع واطك
 ساعنی هم سمرمیع دارد - اما جنس دیگر است - دیگر
 حیوانات (تایپ) میگویند از سگی دسای حیوانی آورده اند -
 سزار سینه است بزرگدن اما کوچکتر - مناه کرگدن و حوله و
 گوساله حیوانات برهای درید و وحی و انگهای عجیب داس
 بکنوع حیوانی بود مناه ملنگ ویر اسمش را (راگوار) میگویند
 اما به پلنگ منر ساهب دارد - سزار حیوان درید و وحی
 است - بلنگها دو نیمه کوحك را شده بودند سزار حوسكل -
 سزال دار افریق و سرهای دیگر هم بودند - بل بل هم بود
 در يك قفس برزک هم عدد عاه منمون دیده شد - حیوانات
 دیگر هم از اقسام سکار وعمره بود - حریکه رباد باسا داس
 حیوانات مرده بود که در "مور" عبارت نگاهداشته بودند که در
 دول دیگر دیده بودم - از هر قسم حیوان و ماهیهای جمع دریاها

آنجا به (بوادبولون) تارسیدم بمنزل - دو (سنگلو) چند
فوجی اردو رده بودند - در ده (بولونیس) بارار خوبی بود
که اسباب زیادی چیده بودند - امروز در (ورسائل) میان اشکال
محسمه محسمه (ژاندرك) را که (پراس ماری) دختر (لوی فلیپ) که
شوهر نکرده حواص مرد خودش ححاری کرده بود دیدم - بسیار
خوب ساخته بود * روری رفتم باع وحش و نباتات - از منزل
ما تا اینجا راه طولانی بود - رئیس آنجا که اسمش (مسیو لالشار)
و هفتاد و بحسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نانش و غیره -
جمعیت زیادی بود - از محلات آخر شهر پاریس که اعاب رعیت
و کارگر بودند با زهایشان همه تماشا آمده بودند - باع حیوانات
و نباتات بسیار وسیع است - در باع نباتات گلهای بسیار
خوب با سلیقه کاشته اند - از همه گلها و نباتات در اینجا
نمره و عدد گذاشته اند و گیاه هائیکه مربوط به علم طب است
همه را کاشته بعمل آورده اند - معلمین علم نباتات و حیوانات
برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه در آنجا کار میکنند -
اول که محاسنها را که نباتات و لایات گرمسیر را در آنجا با بعمل
آورده اند گردش کرده بعد باع حیوانات رفتم - هر نوع حیوانی
را از ترنده و درنده و چریده در قفس ششوس کرده اند -

ششم بعد روحاسه ارهان راهی که آمده بودم برگشتم مرسل
 (قاکاهاون) هم آمده بودند نامرسل و (متسولوله) وعبره
 و حناح اطافها و تالارهای (ورسائل) را گردن کردم -
 اطافها و تالارهای سنار بزرگ خوب دارد - آن قدر برده
 ماسی و عجمهای مرمر وعبره دارد که حساب ندارد -
 بردهای سنار اعلی از کارهای قنسی (هوراس ورم) که سنار
 خوب کسند است بردهای جنگهای (تاغراب الحزیر در رمل
 (لوی دلب) وعبره سد و جنگهای (تاملون) سوم در
 اصطالابادول عس و وعبره و بردهای جنگهای (تاملون) اول
 وعبره وار کارهای اسدان قدم سنار بود - بطوریکه اگر شخص
 یک سال تمام بخوابد بدف بردها را باها کند تمام می شود -
 اغلب این اطافها را هم دهر خانه وکلا و وررا قرار داده اند
 از آمد و رفت زیاد و ریختن کاعد و دهر و گناسن مر و
 صندلی وررا و محروق دفا تالارها را از سکوه انداخته اند -
 سنار حبه سدم آمدم ماس قدری هم در باغ در کالسه گسم
 منع نواره یکطرف باغ را مار کرده بودند آب از قوآر منجست
 حلی صفا داشت - رگه رقتم مرل - از ده (داور)
 گدسه ه (سنگاو) رسدم - از آسمان بد (بولن) و از

از آنجا سوار شده رقیم (نور سایل) منزل (مسیوبوفه)
 رئیس استقبال کرد - رقیم مدارالشوری وکلا - از يك گاری
 محسماي بسیار خوب مرمر کار استادان قدیم که همه صورت
 پادشاهان قدیم ووزرا و مردم بزرگ و سرداران وعیره بود
 گذشته تارسیديم مدارالشوری - در اطاق شستیم - همدصد
 نفر وکلا در آن محاس حاضر بودند - در مراتب بالا رن و مردم
 زیادی هم بمحس تماشا شسته بودند - این محاس که حال و کلا
 می شنیدند تماشا خانه قدیم (ورسائل) است که (لوی) چهاردهم
 ساخته است - (مسیوبوفه) رئیس چون برای پذیرائی مادر عمارت
 خود بود ناآتش در حای رئیس شسته بود - یسرهای (لوی ولپ) (دو مال) و (ژوانویل) هم بودند - وکلای دست چپ و
 دست راست همه بودند - دست چپا برضد دولت حالیه هستند -
 چند نفر از ژرنالها وغیره حرف زدند - از آخملا ژرنال
 (نوارل) بود و صدایش بسیار باریک و کم بود - کسی نمی
 شنید که چه میگویی - متصل وکلای دست چپ داد میزدند که بلند
 تر حرف زن - قال و مقال عریبی بود - نائب رئیس متصل
 رنگ میزد که ساکت باشد - بسیار مشکل است که درین محاس
 کسی تواند حرف ببرد - بسیار تماشا داشت - يك ساعت آنجا

يك روز تمام بشیید تا يكات نقاشی آنرا بفهمد - با این تعجیل
 كه من داشتم البته درك يكات نقاشی ممكن نمی شد - از کارهای
 (رفائیل) نقاشی معروف هم بود - اما من پردهای کار (البانی)
 را بر سایرین ترجیح میدادم - بسیار با سلیقه نقاشی بوده است -
 کارهای (مورلو) هم بسیار خوب بود - پردهای زیاد از کارهای
 اوستادان دیگر هم بود - مثلا پرده بود كه سی هزار تومان
 بیشتر قیمت داشت - بعد از تماشا از پله رفتم باع (طویلری)
 عمارت سوخته آنرا تماشا كردم - این عمارتی بوده كه در عالم مثل
 نداشته حال نا مره خراب شده است - و دیگر مثل آنرا هم
 ساختن بسیار مشکل است - چرا كه محارج زیاد دارد - عمارت
 را با تمام اسباب سورانده و خراب کرده اند كه بهمه جهت البته
 صد كرور تومان متجاوز ضرر وارد آمده است - ریاده ار حد
 افسوس خوردم - باع (طویلری) هم بواسطه خرابی عمارت و عدم
 مواظبت از صفا افتاده است - عصرها در باع موريك میزدند *
 خلاصه پیاده رفتم تا آخر باع - خیلی خسته بودم آنجا سوار
 كالسكه شده رفتم منزل (ناپلیون) سیوم يك تماشا خانه ساخته
 است كه از همه تماشا خانههای فرنگ بهتر و با ریت تر است -
 پنج كرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است - دو كرور دیگر هم

میدان (ناسنل) که مناره داند معروف بمناره (روه) که از
 بیاهای لوی فلنس و سنار بلند است عجمه ملکی را از ریح
 مطلا ساخته اند در آن نالاس - اصل مناره هم از خود
 اسب * خلاصه وارد (لوور) سدم - سنار عمارت عالی است
 و از جنس حجاری و ردهای هاسی و غیره نظر ندارد -
 یالار طولانی بود سنار حوس وضع که اسمش (گاری د اولی)
 منگو شد - یعنی دالان ربالنوع حسن و سر و آوار -
 اسباب ریادی از ظروف سَم مرصع و نطوهای معدنی و غیره
 از مصنوعات زرگرهای قدم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا
 و نقره که از زر حال در آورد اند و از بدائع هاس دسا
 همه را در حصص و بست آینه ها گناسه اند - اسدحوان ماری
 (سارلومان) که ناسا کل فرنگان بود در حصه صنط کرد
 اند - حصه طلال از قدم که سنار خوب زرگری کرد اند مال
 (ان د آرس) مادر (لوی) چهاردم است - اس نالارهم از
 ساهای (لوی) چهاردم است - سیبه تاج (لوی) نارددم
 از سنگهای مَدَل ساخته آنجا گناسه اند - سمر و عصای
 (سارلومان) هم بود * خلاصه اطافه اسکه ردهای اسکال بود همه
 را دندم - کار تقاسان معروفست - و بای هر رد سخن ناند

اما میگویند در هر قالی که تاین نرگی باشد هشت سال باید کار نکند - بسیار دیر تمام میکند اما خوب عیبی که دارد آفتاب رنگ نافته را میبرد - اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب نبرد - از هر شکل و پرده معروفی که میخواهید بیافند نمونه آن نقش را روبرو قالی گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میافند * خلاصه هر طریق میخواهند ممکن است و این کمال مهارت و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه تعیین میافند - چند پرده خوب برای تماشای خانه برگ سیه تمام که (ناپلیون) سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند - اما نمیدانم تماشای خانه و این پردها کی تمام خواهد شد - سیاتار کارخانه وسیعی است - و کارگر زیاد دارد - اسم رئیس اینجا (مسیودار سلا) - از اینجا رقیم پچانخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکند - بعضی را بادست بعضی را ناچار هر چه خواهد بسیار میتوان چاپ رد - از آنجا برگشته به تماشای عمارت (لوور) رقیم - در بین راه بعضی جاها که (کمونها) آتش زده خراب کرده بودند دیده شد - از جمله يك ابار برگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی نرگی بود بالمره ویران شده بود - چند پل را هم خراب کرده بودند - از

دو درع بود - قدریکه از سهر مانگذرد طرفین رود خانه حلهای
 لب رعنی است - اغلب رُح سور خانه و حمامها که همه را
 بوی رود خانه از خوب ساخته اند دهنده می سود - حمام این
 طور است که اطای حوی مسقف بر روی در بوی رود خانه ساخته
 اند که آب از منابر آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید
 برود بوی آن اطای خود را بسود - رُح سور حلهای هم
 طور است منابر آن می بسند رُح می بسود - رُح سور
 همه رُح این حمامها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سر و
 س را نال و عمر کند * خلاصه بر گسب عمرل * روری رقیم
 بکار خانه (گویان) بنار دور بود - کار خانه است بنار قدم
 که فرس و قالی و حرهای دیگر میبافتند و محسبهای گراف
 خرید و فروش می سود - کار خانه معای دول است -
 و روسای کارخانه و کارگرها مواجب حواری و اجر دول هستند
 این قالیها و نامها بطوری خوب و نفیس است که در اطرافها
 و تالارهای سلاطین محض رُح عوص رد هاسی است میکنند
 و در روس و ملحق و فراسه و انگلیس دادم که مالک احرام
 در عمارت نگاه میدارد - قالی در دستان بود می بافتند برای
 تالار عمارت (هوسلو) که سهریف از سهر های فراسه -

(کمونها) بالمره خراب کرده بودند آنجا بود - قدو دو ذر
 ارتفاعش می شد - از ^{ساخته} چودن ساخته اند - بعینه همان ستو
 است - اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش و قطرش دو در
 بوده است - این ارتفاعش دو درع و قطرش ^{یکوچ} است
 بعضی صورتهای (پاپلیون) آنجا بود - گلوله از (کمونها
 آمده و شیشه روی سر سکه ها را سوراخ کرده بدیوار رفته .
 همان طور نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند - گفتند بر
 یادگار نگاهداشته ایم - گفتیم بد یادگار نیست * خلاصه پائین آ
 اسباب سکه را تماشا کردیم - ما محار حرکت میکند - آنچه
 میزدند نقره بود - و هر يك پخمه رنگ پول خیلی نزرگی بود
 گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست
 اما نقره زیاد و تمام پول حالا نقره است - سه عدد مدال بزر
 یکی طلا و یکی نقره و دیگری مس بیادگار رفتن مس ^{بصره}
 رو بروی ما سکه ردد - بحط فارسی نوشته بودند - ^{بصره}
 کرده بعد آمده سوار کشتی محار کوچکی شده بر خلاف حر
 آب رفتیم بالا - از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که
 خانه (مارن) داخل (س) می شد - از آنجا مار برگ
 کنار رود خانه - صفائی نداشت - آب رود خانه (س) کم و عم

دهم که ('نابلون') اول ساخته است حلی عالی است - کلنای
 ریاد دید که دیگر بوستنس لاوم بست * بنی را رقتم *
 (ناله روانال) خلی است سسار وسع - میان حناط ناعجه و
 حوص است - و دورس سون و راهرو و مسع - و حلو
 و عب ان راهرو دکاکن است - چهار صد ناصد دکان دارد -
 از هر حور حیر اعما فروخته می شود - حواهراب اصل سسار
 حوب و بدل - اسباب ^{cutting} حراری و تلور حلی وعوه - کل دکاکن
 را گسم - مدالعی حرید سد حصص رمادی بپاسا حی بودید *
 روری رقتم بپاشای صراحه که (هول دولامه) منگوید -
 رمس آخا که اسمس (مسوماوک) بود آمد - حی دیگر
 هم بود - اول رقتم مره بالا از سگهای قدم و جدید دولتها
 ریاد آخا بست آمده هاجند آمد از سلاطین قدم ایران و رکسان
 و حین و هند و سار عمال فرنگ هر حور سکه بود و هر قسم
^{مدال} دید - از آخا ماطانی که اسمس اطای (نابلون)
 اول است رقتم که همه حیرهای مدالی * (نابلون) اول آخا
 بود - مثل ^{سیر} سیر ^{سکه} سکه و ^{سکه} سکه و ^{مدال} مدال ^{سکه} سکه در عهد (نابلون)
 رد بودید برای یادگاری حکمها و ولانبر مسووحه و ناسپای
 سون وعه کلاً آخا بود - سون (واتدم) هم که

که بیکار نباشد، هر يك سه هزار تومان مواجب میدادند و
و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت این محاسن دارالشورای
وکلاى ملت بیرون می آید تا بامضای اهل این مجلس نفوسید محری
نمیشد - حالا بالمره متروکست * خلاصه تالارها و اتاقهای
سیار عالی داشت - اما صد خیف که همه اتاقها را از میان
بریده تحت بدی آورده اند - در هر مکان يك دائره و محلى است از
احزاء حکومت شهریکه در هر يك جمعیت زیاد و دفترها و کتابها
و اسباب تحریر بسیار از کاعد و قلم و مرکب و غیره ریخته
است * خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند - اما هر وقت
بخواهند تحته ها برداشته مثل اول میکشند پردهای اشکال سیار
خوب داشت از کارهای قدیم و جدید - خیلی تماشا کردم -
کلیسای سیار خوب بزرگ المذنبی در پاریس است - که از بالای
اوک (تریومف) دیدم اسمش (پلئون) - (لوی) بازدم
ساخته است - اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده -
در این اواخر بار کلیسا و عبادتگاه است - مدجنیق ریادی دورش
بود تعمیر میکردند - (کموها) هنگام شورش خراب کرده بودند -
کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای (تردام) در پاریس است که
(سنسوالپیس) میگویی - سیار برای عالی است - کلیسای (مادل)

حوت دارد — حوت (هوتل دوئل) دارالحکومه حالا حراس
و آتش رده اند این عمارت دارالحکومت شهر پاریس قرار داده
اند — رسیدیم ساعت (مسودوال) — حاکم پاریس و (مسوالتقامد)
مهندس شهر پاریس وعمره اعما بودند — کوحهای پاریس که مان
طور است و وسیع و مسطح شده و حیاتلها را کمان نظم و سلفه
در حد کاسه اند همه از روی دستور العمل واهنام (مسو هوسان)
حاکم سابق پاریس که در عهد (مانلون) بوده و این مهندس
درس شده است قدری در بوی ساعت نسیم و از آنجا برای
باساکی اسکال وعمره عمارت رقتیم (مسوورد) که رئیس مجلس
شهری پاریس است محصور آمد — عمارت (لوکسامبورج) از
عمارت عالی پاریس است (لوی فلب) مجلس سنای دولت را آنجا
قرار داده بود عمارتی بنابر عالی (لوی فلب) ساخته است متصل
مان عمارت است که اجرای بنا آنجا می بستند — تا آخر عهد
(مانلون) هم اهل بنا آنجا بودند — بعد از جمهوری موقوف
شد — حالا در همان اطراف دیدم مکدوهر معلم ساگردان مدارس
را امتحان میکردند — هر ساگردنکه از امتحان بیرون رود
میتواند معتمد داخل مدارس عمده شد — بنا عمارت بوده است
از صد هزار کاپی از بزرگان و اعیان و مرداران مس دولت

هست - از معدن طلا گرفته الی ذغال - و همه را نمره و تفصیل
توئی حبلهای شیشه گذاشته اند - معدن سنگ زمردی که در ممالک
(نوول کرنا) در ینگی دیاست حالا سنگ زمرد از انجا
می آورد قطعهای زمرد خوش رنگ بی ^{از این معدن} عیب قوی سنگها دیده
شد - نمونه معدن سنگ زمرد ^{Silence} سیر و غیره را هم دیدم -
اما همه بزرگ و پست بود * خلاصه اینقدر از نمونه معادن بود
که حساب نداشت و محالی ^{مستحق} میخواست که شخص مدتها يك يك
را ندقت دیده نامعالمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد -
به که در پنج دقیقه ما میخواستیم سنگها را دیده و بدانیم که هر
يك را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش چیست البته
محال بود - رقتیم مرتبه بالا ^{فصل} فسیلها را آحا چیده بودند -
یعنی استخوان حیوانات از قتل از طوفان بوح و بعد از آن و
حیواناتیکه ^{بسیار} حجریت یافته اند - بسیار چیزهای عجیب و غریب
بود که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن
مناسب نیست - و بعد ازین گردشها رقتیم منزل * روری رقتیم
بگردش عمارت (لوکسا مورع) - باغ و عمارتست بسیار بزرگ
و عالی که اراعهده (لوی) سیزدهم ساخته شده است - باغش جالاً عامه
است که مردم عمر روز آحا بگردش میروند - گل کاریهای بسیار

(نروام) وسيله مهر که در حرره رود حاة (س) بوی مهر
واقع است رستم - از بهوی هوئل (دولا موه) و (اسی بودو
فرايس) و (کسئل د تا) که عمارت بررگ ورارمناه و از عهد
(مالتون) اول ساسده و (کموها) مائر آتس رده اند گدسه
به کلسا رسنده کسلسها حلو آمدند - سای اس کلسا سسار عالی
و همه از سنگ است - و فریت سسعد سال است ساحه اند -
داخل سده همه حارا ^{مهر} مدف ^{مهر} گردن کردم - منرها و منجرها از
حوهای ^{مهر} مند ^{مهر} کاری قدم سسار اعلی داود - عره ها همه از
سسهای ^{مهر} الوان ^{مهر} سسار حویست - حراة کلسا را ددم - موی
اسناما مثل سنگ و طروف طلا و مطلا و مره و عره بود -
در آغا ما کس بررگ صحت کردم - رسندم اعتماد سها در
حق حصرت عسی حسب - سراب منحورود ناه - بل مار
همه کسلسها مثل اسکه من سوال عجیبی کرده ماسم حاجت گفتند
الله منحوروده سهل است خودس هم سراب می انداخته است -
هد گیم کم منحورود است ما رباد همه گفتند رباد هم منحوروده
است - بعد برگه رستم بندرسه معادن که (اکل دمس)
منگوند - اسم رستم اعما (مسودوره) است - سسار حای
عجیبی است - از جمع سنگهای معادن دسا موه در آغا

سایر حالتها - بعد از آن آنجا پله میخورد میروند بالا آنجا يك
 محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند - شهر پاریس
 و قلعات اطراف شهر و توپ و گلوله و هنگامه جنگ و محاصره
 و هوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و بار ^{باران} بار به نظر می آمد -
 مثل این است که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات
 جنگ با روس و شورش را ملاحظه میکند * خلاصه شخص تا
 بچشم خود به بیند میداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر
 معدوم را با حال حقیقی و شئی موحود میتوان فرق گذاشت -
 همین محل همیشه محل برور همین ساعت بوده که هر وقت هر کس
 خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است - مؤکلین ^{شاه} ایجا را
 مداخل بسیار است - تعجب در این است که مدت زمانی دور
 بمای فتح (سواستاپول) را که انگلیس و فراسه کرده و روس
 را شکسته بودند ایجا ساخته بعد آرا بر چیده - مدتی فتح قشون
 فراسه را که قشون دولت استریه را در (سولفریو) و (ماژانتا)
 و غیره شکست داده بودند میان آورده نشان میدادند - حال شکست
 و بدبختی فراسه را کشیده نشان میدهند - اما در ایجا چون هوا
 بسیار حبس است بیشتر اوده دقیقه هر کس ماند سرش ^{شماره} گیج خورده
 احوالش بهم میخورد - رود برگشتم * روری به کلیسای

این آب آبِ همان رود حائّه (بی ر) است که در شهر (رم)
 مای محب ابطالناست - و محسبهای مرمر (و یوس) که
 رب النوع حسن است - یکی را بنابر خوب حجاری کرده اند -
 اما هر دو حسن از بارو سکنه بود - صورهای دیگر هم بنابر
 بود که در جاهای دیگر مثل آنها کم دید می شد و روری و قلم
 بجای که (باتوراما) میگویند - می دور ما - این يك عام و
 صنمی بنابر محبت است - و ^{مجمع} مجمع آن سگی دسانی است -
 ردك بنابر ما بود - صدر اعظم و دیگران همه بودند -
 رسیدم محاسن عمارت مدووری بنظر آمد - در کوچه داس -
 داخل شده اول رسیدم بدور جایی که کوچه از کوچهای پاریس
 را مینماید - در هنگامیکه روسها شهر را محاصره کرده گلوله و
 تاراجك مثل مگرک از هوا میبارید و فصل زمستان هم هست
 مردم از جاها بیرون آمده دست و پا و محه خود را گرفته فرار
 میکنند - هر قدر شخص بنظر دلف منبر لگا میکرد این حال
 محسوس می شد بطوریکه هیچ عیند شخص داد که این برد
 صورت و قیاسی است با حال جنسی و همان زمان گر و
 دار است - شخصی زمن خورده سر سکنه خون مرعوب
 هیچ معلوم نبود که خون جنسی است یا مصنوعی - و همجنس

conduites

بعضی حلقه هارا مثل دایره پوست کشیده بودند - اسپها در سر
 تاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد می شدند ^{passent} و آدمی هم
 که سوار بود از بالای حلقه حسته آن طرف روی اسب می افتاد -
 زنها و پسرهای سواره کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمی
 آید - مثلا در يك نفس و يك دفعه بالای اسب پانصد معاق
 وارونه میزدند که از قوه شر خارج است - اطفال کوچک
 خوشگل طوری معلقها میزدند که تصور نمی آید - ^{supplément} سد بازی
 بسیار خوبی کردند که بحز میمون و عنکبوت کار هیچ دی نمی
 نیست * خلاصه کارهای عریب کردند - خیلی تماشا داشت -
 بعد رفتم عمارت (لوور) جمیع حکما و دانشمندان پاریس
 آنجا بودند - وزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و اسمش
 (باقی) است آنجا بود - رفتم مرتبه پائین عمارت که مجسمهای
 مرمر قدیم و جدید آنجا بود - سواره رده پوش مشعلها در
 دست جلو ما میرفتند - حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم
 نزدیک ما راه میرفت - بعد از گردش زیاد آمدم منزل -
 مجسمهای بسیار خوب دیده شد - يك مجسمه بزرگی بود از
 مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل ^{colossal} تکیه لکوه داده داشته
 پاهایش دراز و طرفی در دستش بود که آب از آن میریخت -

حرکتی که بخواهند میکنند - همه آنها را می‌منداشتند - معام
 منگفت نداشتند - همه می‌استادند - منگفت شد برآمد
 مندوبند - منگفت سربا ناند سود می‌سدد - منگفت کج
 بدوبد مندوبند - خلاصه هر چه منگفت همان منگردد - حلی
 محل عرب بود - سلاوی برگی دست مر آخو و آنها بود متصل
 حرکت منداز - منار تنگ صدا منکرد رهای خوشگل خوش
 لاس سوار آنها سد دور مندوانند - روی اسب منجستند -
 معانی مرید - ^{در این صورت} پسنگ مرید ^{که در این صورت} نار روی زمین می افتادند بدون
 اسکه صدمه بخوردند حد هر در اطراف دار قطعه نگاهداشته
 بودند و همه دستها را بلند داشته در خوشگالی سوار اسی سد
 سا کرد دور میدان دواندن در حالتیکه اسب سر ناحب بود هر
قطعه که مرید از روی اسب بلند شده در روی هوا معلق
وارونه رده آن طرف قطعه دوبار با ماروی اسب نائن میامد
 دو دفعه معانی رد در دست روی اسب نائن آمد دفعه سیم در
 خورد اما غلب نکرد - دوبار حسب روی اسب به معانی دگر
 رد حلهای بررگ حوی نگا منداستند - جوان سوار اسب
 بود در سر ناحب اسب ردنگ حلقه که مرید هوا حبه از روی
 حابه در رفته آملرف حابه دو از با ماروی اسب می آمد -

همه سرکردگان فراسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند -
 الحمد لله بسیار خوش گذشت - آمدیم منزل - مرشال الی منزل
 باز در کالسه همراه بودند - در این آتشیاری سواره روه پوش
 (کوپراسیه) که سه هزار نفر می شود از آب رود خانه مشعل
 بدست موزیکان ران میگذشتند - شکوهی داشت * شعی رقتیم
 (سیرک) که نزدیک عمارت ماست - مثل تماشا خانه حائست اما
 بهتر - عمارت مدوری ساخته اند - دورش از چوب مرآت
 دارد بجهت شستن مردم - سقف هم دارد - چهل چراغ ریادی
 آویخته اند - میان این عمارت را مثل کودروو خانه ^{سینه} ریخته اند -
 وسعتی دارد - سه هزار نفر آدم میگیرد - خصوصاً شیکه ما
آحبا رقتیم خیلی آدم بود - صدلی سی - تومان و بجاه تومان
 احاره کرده بودند - رهای سیار خوشگل بودند - صدر اعظم
 و شاهزاده ها و غیره حضور داشتند - آحبا سه در دارد -
 یکی در طویلۀ اسپای سیرک است که نیکل ^{نیکل} یاریست که از همان در
 آمد و شد میکند - قدر پناه شصت اسپ سوار خوب دارند
 بریگهای غریب - هیچ جا چنین اسپا ندیده بودیم - اسپای حالداد
 عجیبی بودند - البته هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند - و
 طوری این اسپها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر

هتر است و بیشتر تماشا دارد - هر دَوَر دایره اسب دوانی ایران
 میفرسنگ است - شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور
 يك نفس میدواند - هر اسبی که پیش بیاید سر کرده است - اینجا
 منتهای اسب دوانی یکدور است که میفرسنگ باشد - هتر اسب
 خوب معلوم میشود - دَوَر آخر چند صد ار نخته ارتفاع یکدور
 که روی آما چار و گون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی
 آما چندین دفعه سر تاخت میدهند - این طور سوار تماشا
 داشت - اسب دوانی يك ساعت بیشتر طول کشید - بعد رفتیم
 مرل - مارال رفتند که شب برای آتشبازی و چراغان حاضر
 شوید - ما آمده دم ارل (تریومف) پیاده شدیم - جمعی از
 ماتزمین بودند - رفتیم بالای ارل (تریومف) - دوستان و
 هشتاد و پنج پاه میخورد - سوار مرغع است - پاهای تک
 پنج پیچی دارد بسیار مشکل است بالا رفتن - من يك
 عس رفتم - اما سائرن آهسته آهسته آمدند - از بالا کل شهر
 پاریس و اطراف و قلعات همه پیداست - مردمیکه از (لوشان)
 و اسب دوانی میگذشتند همه پیدا بودند - از (بواد بولون)
 الی آخر (نرایزه) هفت قطار کالسکه بود - و همچنین در
 - بر کوجم کالسکه براد سحر آمد - خیلی تماشا داشت - قدری

سکس و حرانی فراسه آمدن این طور اجماع و نظم فسون
 بیورد - لباسهای خوب داشتند - جنگ افواج همان کسانو قدم
 است - بویا همه همان بویا هستند که در جنگ آلمان و پس از
 آن داشتند - بعد از ایام سان که بزرگ عروج بود برگشتم
 بمول - روری هم به (اوسان) برای است دوانی رستم -
 خود مرسل بعمار آمد سوار کالسکه شده رستم - ساری هم
 بودند - از همان راه که آروز عسکر فسون رفته بودم الی (بواد
 بولون) رفته از آنجا از دم (آسار) گذشته رستم همان مالا
 حاه که روز سان فسون بسته بودم و در بر خارجه (مشبوهه)
 روجه مرسل و سرداران و غیر و ایلچی عثمانی و ایلچی
 اطریس بودند - در و مرد رمادی هم دور است دوانی بودند
 چهار دفعه است دوانید - اسم هر دورا یکی از ولایات ایران
 گناسه بودند - مثل اصفهان سرار و غیر - دور اول نصف
 دایره که یک میدان است ماسد دوانید - حامل سواریکه لناس
 سر بود رنگ حمایل^{لعل} ایران است او پس آمد - بعد دو دور
 دیگر یک دورا^{لعل} تمام دوانید - اما چون مسافت زیاد است اسبها
 اعلی ما هم می آمدند ایسی که پس می آمد مثلا یک سر و
 گردن از سار اسبها پسر بود - در ایران قاعد است دوانی

(ما کاهوں) یا خبرالها و صاحب منصان و عمر سوار اسناده
 بودند - جمعیت رمادی از رن و مرد بود - (دول دوغور)
 سر برگ (لوی ولت) را هم که میده بوم سواره آغا
 بود - با او صحبت شد - منهم از کالسه در آمده سوار اس
 صاحب الحیر سدم - رمال (لادیمرو) که سردار کل فسون
 مارین اس با (انا مارور) بی اخونداس بودند * حلاصه همین
 طور و قتم صفوف سوارهای رره بوس (کوراسه) و سوارهای
 سنگ (هوسار) رسیدم - از دو طرف اسناد و هزار هر
 سواره بودند - بعد از اتمام صفوف سوار و قتم صحرا و حی
 (لونسان) که من و سنی اس طرف دسب ح کو مصنوعی
 ساخته اند آب رمادی آسار ما سد مربرد - حر (بوادبولون)
 اس - ساد نظام هم فریب صد و بیست فوج بودند - اما هر
 فوجی چهار صد ماسد هر ماسر سودد - مای مرخص حاه
 هستند - از جلو ساده و بوعناه گدسم - این فسون اطراف
 بعد مارین اس - مثلا بعضی از افواج از سی فرسنگ را
 رای سان دادن آمده بودند - سصد مراده بوب هم بود که
 ماسها بسته بودند - همه افواج سلام نظامی داده برهما را رای
 تملیم و احرام معجوااسدند - ما هم جواب میدادیم - و در

خیال تازه حالا در سردارد که راه آهنی از شهر (اورامبورغ)
 روسیه بسارد الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس -
 اما این خیال نیست سیار دور و دراز - (مسیوتادار) که عکاس قابل
 پاریس است بمحصور آمده عکس ما را انداخت - سابقاً با نالون زیاد
 هوا رفته است - اما حالا ازین خیال افتاده مشغول عکاسی است -
 شخص بامزه با بنیه است - (میسوتاردیو) که رئیس مجلس حفظ الصحه
 پاریس است بمحصور آمد - (بالزی) که حراح معروف و پسر
 حراح باشی (ناپلیون) اول است و (ژول کلو) که عموی
 (کلو که) که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش
 در طهران شب نفهمیده عوض شراب رراری خورده مرد
 محصور آمدند - (مسیوبوره) که سابقاً در طهران وزیر مختار
 بود در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت (ناپلیون)
 وراثت محتوی داشته است محصور آمد - بسیار صحت گردیم
 آدم قالی است * خلاصه گلوله زیادی از پروسها همین عمارت
 (پاله پور بون) خورده که های گلوله هنوز باقیست - روزی
 رقتیم به (لشان) برای سان ^{مردم بودند} قشون ^{مردم بودند} - نهار خورده سوار
 کالسکه شده همه همراه بودند - از ارك (تریومف) و (شانزالیزه)
 و (نواد بولون) گذشتیم - وسط (نواد بولون) مرشال

رَا در سَنَه ۱۶۷۰ مَسِيحِي رَحُسَتْ حَكَم (لَوِي) چَهَاردهم
 (لَوودا) و رِير حَكْ كَرده است - سِي و دُو عُرَادَه تَوْب
 در (اَنوَالِيد) است - كِهَرِ وَقتِ كَارِ بَزَرگِي مِثْلِ فُتُوْحَاتِ عَظِيْمَه
 وَغِيْرَه رَوِ بَدَهْد تَوْبَهَاي (اَنوَالِيد) رَا شُلِيك مِيكَنْد - در وَرودِ مَأ
 هَم بِيَارِيَس ار (اَنوَالِيد) شُلِيك تَوْب كَرْدِد - يِرَقْمَائِيكَه در عَهْدِ
 نَآپِلْيُون و بَعْدِ اَرَاَن اَر دَوْلَتَهَايِ دِيكِر در حَكْ هَا گِرَفْتَه هَمه
 رَا در (اَنوَالِيد) ضُط كَرْدَه اَنْد - و هَمچِيِن يِرَقْمَائِيكَه اَر زَمَانِ
 (لَوِي) چَهَاردهم گِرَفْتَه اَنْد اَنحَا مَوْحُوْد است - در دَوْرِ
 مَقْرَه (نَآپِلْيُون) چَهْل و شَش يِرَق است كِه خُوْدش دَر حَكْمَهَا
 گِرَفْتَه است - در كَلِيْسَا دَوِيَسْت و چَهْل و پَنَج يِرَق است كِه
 اَز عَهْدِ قَدِيْمَه و حَدِيْدَه گِرَفْتَه اَنْد - مَقْبَرَه اَعَابِ سَرْدَارَانِ
 فِرَاسَه اَز قَدِيْمِ و حَدِيْدِ در اِيْنِ كَلِيْسَا سَت - اَر آخَمَلَه (تَوْر)
 و (دَبَان) و (لَاس) و (كَلَر) كِه اَز سَرْدَارَانِ و وَرَوَايِ
 (لَوِي) چَهَاردهم نُوْدَه اَنْد - (مَرَتِيَر) و (ژَوْرْدَان) اَر
 سَرْدَارَانِ (نَآپِلْيُون) هَسْتَنْد - در دَوْرِ مَقْرَه (نَآپِلْيُون) قَبْرِ
 (ژُرم) رَادَر (نَآپِلْيُون) و (مَرشَلِ دُورَك) و (مَرشَلِ
 مَرزَان) است - سَه رُوزِ قَبْلِ اَر وَرُوْدِ مَأ بَعْرَاسَه در رَاهِ آهِنِ
 (شَرُورِع) دُو تَرَنِ مَحَارِ بَهْم خُوْرَدَه جَمْعِي كَثِيْر تَلَعِ و رَحْمِي

ار جنگهای آنوقت ^{clear} ^{leda} میراث منکرید - اسامی آنها را این قرار
 است کاسین (دوسان) (سامی) (رآنی) آنطرف معبره چپ
 بود در سمت آبسه کلاه (فایلیون) اول که در جنگها و هر
 ملکناسه آنها بود - کلاه را برداشته سوار نگا کردم - کلاه
 ناساه و میراث سوار بر روی وا بدست گرفته بودم - از کلاه
 معلوم بود که (فایلیون) همیشه این کلاه در سرش بوده است -
 کلاه ساده بود - سمیر (فایلیون) که در جنگ (اسرلس) (اسرلس)
 کمرش بوده آنها بود - برداشته دهم - سمیری بود (کوچک و
 راست و قصه اس طلا بود - ابا سمیر را رنگ دیده بود -
 از علاف کننده می شد - با احترام تمام هر دو را بخای وجود
 گداسه بیرون آورده و مور ^{سو} که عمو توهای پدرم و جد
 و اختراعات آنها را گداسه و اسلحه پدرم سرداران و پهلوانان
 سابق ورره ریاد از آدم و اسب همه با عمره و اسم صاحب آنها
 مرها حنده بودند - بعضی حاها می دیگر هم محل اسلحه و عمره
 بود چون قدری حصه بودم بهاسای آنها را ورور دیگر گداسه
 آمدم مرل - آغله آلان در (اتوالد) از صاحب منصب و
 سرباز موجود است ناصد و بود هر اسب - سی و سیح از
 عهد (فایلیون) اول میانه اند مانی از عهد صد سیع عمارت

پیر و افلیج هم بود اسمش (مارتن پره) با اجود آنها و سایر صاحب منصبان استقبال کردند - این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت - در جنگ کریمه و ایتالیا رئیس (انامازور) ها بوده است - رفتیم توی کلیسا - محراب سیدار خوبی از سنگ و مظار کاری دارد - (لوی فلیپ) پادشاه سابق فراسه ساخته است - سیدار بنای عالی است - آن طرف محراب توی گنبد مقبره (ناپلیون) اول است که حسد او را از خزیره (سنت هلن) (لوی فلیپ) آورده آنها دفن کرده است - سنگ روی قبر را که رنگ ماسی دارد از خزیره (کرس) آورده اند - بالای آن سنگ بسیار خوب سبز است و رنگ مایل سرخی دارد - امپراطور (نیکلای) روس فرستاده است - بنای این کلیسای (اوالید) کلیه از (لوی) چهاردهم است - محراب و بعضی چیزهای دیگر را (لوی فلیپ) ساخته - توی گنبد را هم او کود کرده است - که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند - دورش از بالا راهرو دارد که مردم آمده تماشا می کنند - عمارت (اوالید) بسیار عالیست - گنبدش را (ناپلیون) مظار کرده است - چند نفر از سرباز های قدیم که در جنگهای (وانراو) و (فریدلند) و (ایما) بوده آنها دیده شدند - ناز هم ناکمال بیه بودند -

که از مهات آب مربعی مثل آسار و از حوص دوارها
 منجست - اعلی بررگان و سرداران و سغرای خارجه و محاسا
 و اعنان و وکلای مات و عمره حضور داشتند - صندلی گداسه
 بودند ^{معمولاً} بسیم - همه نشستند - آسناری سزار حوی سد -
 مهت بود هوا هم حلی حوی و حوص بود - بعد از اتمام
 آسناری سوار کالکه سد از را (سب کلو) که عمارت عالی
 دولی بوده و در جنگ آلمان همه آتش گرفته و سوخته اما
 حنانان و ناعی رجا ماند است - رقتم به (نواد بولون) و از
 آنجا سهر و مرل رقتم - در آن را با (حیرل اربون)
 همه با تا مرل صحبت کردم * روری رقتم به (انوالد) که معر
 نالون اول و سایر سرداران و برادران نالون و سرداران قدم
 امام (لوی) چهاردهم و عمر در آغاس ^{نورل} ما که دارالسورای
 قدم است بی عمارت (ناله دیور) در جلو (انوالد) مندان
 وستی است حنانهای ر درج هم دارد وارد قدم - سرماران
 پیر قدم که رختی و بعضی بی با و بعضی سب و رخی کور
 بودند همه صف کنند احرامات طامی عمل آوردند - ما هم
 عارف کردیم - در حناط (انوالد) بعضی از پوسهای بررگ
 قدم و حمار و عمر گداسه اند حاکم (انوالد) که حصن سزار

است - ادعای سلطنت اسپانیول دارد - (کونت دو بای)
 نوّه (لووی فلیپ) است و پسر (دول - دورله ان) که پسر
 (لوی فلیپ) و ولیعهد بود - بعد از آنکه ار کالسکه افتاده
 مرده بود این ولیعهد شده * خلاصه بعد از ساعتی (مارشال
 ما کما هور) آمدند - رقتیم با طاقی که تحت حواب (لوی)
 چهاردهم با اسباب حواش آنها بود تماشا کرده بعد آمده سر
 میز شام نشستیم - میز طولانی و شام خوبی بود - اعلای ار
 سرکردگان و صاحب منصان نظامی و وکلاء وعیره بودند - دست
 راست ما (مسیونوفه) رئیس دارالشورای نشسته بود - دست چپ
 وزیر دول خارج رور و مارشال - دست راست ایشان
 صدر اعظم - همین طور شاهزادهای ایران وعیره هم در دو طرف
 نشسته بودند - صبیح الدوله عقب صدفی ما ایستاده ترجمه میکرد -
 سیدار خوش گذشت - این تالار تالار طولانی سیدار خوب مرینی
 است - چهل چراغهای متعدد دارد - بعد از شام پائین آمده
 من و مرشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را تماشا
 کردیم - سواره رره پوش که در دست هریک مشعلی بود ^{twice} حلو
 بودند - جمعیت زیادی بود - بالاخره رقتیم بطرف دیگری ار
 باغ که دریاچه بود - و آن طرف دریاچه چند مرته داشت

حکم (مارسال مارن) که در تمام سدر قلمه و آلتاها اوهم حر
 ائرا ایدر سده است و کمال اصوس را داشت که چرا در مح
 حکم (مارن) بوده است * حلامه سد سرهای (لوی فلف) را
 دیم در عهد (فانلون) از مملکت فرانسه احرار و در انگلس
 بوده - و سد از جمهوری سناحت فرانسه آمده اند - دو
 قهرشتر که یکی (دول دمل) و دیگری (رس ژوان ویل)
 باشد امروز دیم - شاهزاده (دومل) بسیار آدم قانلس -
 (ژوان ویل) هم شاهزاده حیویت قدری گوس سکن است
 (کوت داری) که یوه (ای فلف) است و حالا ساملت
 طایفه آوئلایان با معبد آسا سد - می رفته بود سناحت
 که در بیلائی حوالی اریس دارد - شاهزادهها محبت سد
 وقتند - آنها حالا از حاکم ملت در دارالورای وکال دارد -
 چون در عهد مدرسال در نشاء * هم محبت داسه حالا هم در
 رورهای رسمی حب مقامی مینویسد - داسه ساهت رانه
 را دارد - تا حد اجه حوامد - اسامی و رمز شاهزادهها
 این قرار است - ک (لی فلف - دول دمل)
 است - سد از آل (را ویل) سد از آل (دول دمل)
 سد از آل (دول دمل) که حالا در اسامال

و شجاعت آنها ندارد * خلاصه این محسوسات بسیار خوب بود -
 قدری چرك شده و تار عنکوب همه آنها را گرفته بود . آمدم
 باین - جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش حوض و
 فواره - دور تا دور همه ستون سنگ دو قطار - مابین ستونها
 حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که از میان آن فواره
 بالندی میجهد - قریب هشتاد بود حوض داشت که از میان هر
 یک فواره میجست - این ستونها و فوارها وسط زمین و غیره
 همه از سنگ است - و همچنین در سایر جاهای باغ فواره و
 مجسمه مرمر و غیره بسیار است - حیوانات زیاد وسیع با صفا
 تعریف آنها گاهو حقه نوشتن ممکن می شود مگر اینکه خود
 شخص همه را به بیند - زن و مرد تماشاچی اردحام غریبی
 کرده فریاد میزدند هورا میکشیدند - برگشته رفیم بالای عمارت .
 قدری در اطرافها گردش کردم - مارشال (کان رور) (پالیکا هو)
 که سردار قشور مامور چین بوده است محصور آمد صحبت شد .
 (پالیکا هو) حالا بیکار است - میگفت از بیکاری مشغول نوشتن
 رور نامه چین هستم - (کان رور) هم حالا شعلی ندارد -
 اما بسیار سر کرده قالی است یا هوش و رشید - در جنگ
 (سواستاپول) سردار بوده در محاصره قاعه (منزد) در تحت

سره‌های درختها را هم سه مدل سقف کرده و یکا، گاه یک بر مندان
مدوری از درخت و سره سدا می سود که در مندان آن چوب
عظم و - قوار، مرقی منجهد - سدا را صاف حافی است - علی
و مدل کوه ساخته اند - آسار از کو مرورد و حد مجیه
برگ مرمر، دو و بر آسار گدایه اند که یکی از آن عسما
موسوم به (ایولون) که رب النوع حس ^{مردانه و روسی}
و سراسر آرائش، منکند - سارن کور او آمده و گل و اسای
آرائش نگاه داده - آندر خوب حکاری شده است که بصورت
در می آید حواسم روم بالا بردن آن عسما و آسار -
مارسال و حرال (اربون) گنبد رقی ناما سدا اسکال دلود
مجهه آنکه راهن همه ^{سما} برگاه و سنگ و سیرالا است حرم
گنسم میروم - و از کالسه نائن آمده رقیم بالا - اگر چه
راهن بد بود - اما خای ما که حلی بد را رس را ها را در
سکار گاه های ازان رفته و دیدم بودم هیچ اسکل نداسه
تا رسدم بردن عسما - حرال (اربون) آمد - اما رقی
حورده - همه رختهاش گلی و سوس کج سد ناکه سکت
مارسال هم آمد - اما حلی رحب و ما ایداد حد مردگر
اکن طور آمدن مارساله و حرال فراسه ناما مناقن مارساد

عمارات (لوی) چهاردهم است - یعنی کل (ورسایل) را
 از عمارت و باغ او ساخته است - بردها و اشکال خوب درین
 نچلد اطاق دیدم - همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است -
 و در خجاری و نقاشی و علم معماری اولی سالی فرنگت -
 (مسیوبوفه) دم کالسه استقبال کرد - وکلای دیگر دولت هم
 بودند - و قتیما بالا در اطاق روی صندلی نشستیم - در (مسیوبوفه)
 آمده حضور آمد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم رفته
 تا ایمنه راه معماریکه (مارشال ماکامور) منزل دارند رسیدیم
 ایمنه مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند - و قتیما بالا در
 اطاق نشستیم - آنجا هم عمارت عالی خوب بسیار با زیبایی است
 حیره عمارات (ورسایل) است - روضه مارشال محصور آمد -
 بسیار در الحیلی است - مارشال يك پسر بزرگ که سطر هفده
 هجده ساله و دو دختر دارند آمدند توی اطاق - و بر خارجه
 (دوله دبروی) هم آنجا بود - بعد رقتیم باین - ما و مارشال یکالسه
 نشستیم (ورسایل) گردش کردیم - حوضها و فوارهای زیاد که
 ملبش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از چرخ محو است - منعها را
 بار کرده آب فوارها انداخته بودند - دریاچه طولانی باین حوض و
 فوارها داشت - فوارهای وسیع بسیار خوب در خنهای جنگلی همه

معتوب شده بود - (ابوی) اناهی کبیر اطریس (سرورلسا)
 اناهی عبا - (مسوسکرا) ورر مختار اطالبا - (مسو
 واسر) ورر مختار دولت - کی دسا - (اوس سام سسما)
 ورر مختار ران - (ریس منچیکوف) مهماندار روس - و
 میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک ورر مختار مهم طر هم اعما دمه
 سدید - (مسویسون) (مسومندال) (مسوسریر) وررای
 مختار سابق فرائض در طهران و (مسوموی) ساژده
 فرائض که مهم طهران بود همه دمه سدید همه فره روحوانر
 بودند نکرور سدا رهار رقیم سمارب و باغ (ورسایل) هوا
 سناوگرم بود ^رسب ^ررقم جمع ریادی در طرفین راه بودند
 ار (ساراثره) وارل (رومف) و (نوادیولون) ورود حاه
 (س) گدسیم ^رحاکم و مامور (س) و (لوار) که آن
 طرف رود حاه و ^رمالی ^راسب ^رعاجده همه محصور آمده نطق
 کردند - جوانی دادم - ار قصه (سور) که معروف است
 نکار حاه حتی ساری و ده (ساویل) و ده (ویلناوری)
 گدسه داخل (ورسایل) سدم - ار دو طرف صوب سواره
 و ساده صف کده اساده بودند - جمع ریادی بود -
 رقیم سمارکه مول (مسونوفه) ویس وکلای ملت و ار

فرانسه

وهم نا (کموها) - در آخر جزیره کلاه فراگی چونی کوچکی
 بود موسوم به (پاپیلون دلمبرلطریس) یعنی کلاه فراگی در
 (پاپیلون) - از چوب ساخته اند - بسیار قشنگ و کوچک -
 قدری تماشای کرده مراجعت باین طرف آب نموده سوار کالسکه
 شده گردش کدای رقتیم رو بمنزل - شب را هم رقتیم بگردش -
 بار بار سر پوشیده دیده شد مثل دالان - قدری هم اسباب
 خریده آمدم منزل * رورنامه پاریس را رور برور به تفصیل
 نوشتن بسیار مشکل است - تماشای گردش گاهای خوب
 در شب و رور محال رور نامه نوشتن را میدهد -
 ولی آنچه لازمست نوشته می شود بطور اختصار *
 سفرای خارجه یکروز همه محصور آمدند - از هر دولتی اینجا
 ایاجی کبیر و وزیر مختار و شارژدفر هست - حتی از راپون
 و جمهور جزیره هائیتی - ایاجیان کبیر (شیژی روس)
 باب یعنی فرستاده باب - (لرد لیتن) ایاجی کبیر انگلیس - (الوراکا)
 ایاجی کبیر اسپانیول - (پریس ارلوف) ایاجی کبیر روس که
 چشم چپش در جنگ (کریمه) در محاصره قاعه (سیاستری)
 کلاه خورده معیوب شده است - بعضی رجمای دیگر هم از
 شمشیر و غیره خورده است - استعمال سیاهی محکم بر روی چشم

متصل نامد محمد - عدد سال بررگ است ماده اس هم در
 در سگم کسه دارد که عدد از واندن عهش را بوی کسه
 گداسه متعهد و مندود - و سار ^{ردو}ردو می سود - فرقاوهای
 سار صحت حوسرگ انواع اقسام دد سد - و دو مل
 هم بود که مح بر روی آنها گداسه رها و عها سوار سده
 را معرفتند - مك ^{در}در ^{سك}سك را هم که آدم در آن سسه بود سك
 سر مربع بررگی سسه بودد - در کمال سهولت منکشد - عدد
 مك است کوحل قوت ناست - عدد از گردن ریاد رقتم مای
 حاه - مثل مای حاهای سار مالک بود - اما سار مختصر د
^{مختصر}مختصر ^{رسم}رسمی اس ماعاب و ساتاب (دوروان دولوس) است که
 ساها در عهد (مالمسون) وربر دول خارج بوده - حودس
 حاضر سود - فاقس که اسمی (درواسندار) بود معرف
 ساتاب وعر را منکرد - عدد سوار کالکه سد رسم بگردن
 (نوادبولون) حرر منان آب بود سوار قاق سد رقتم آغا
 یکی از صاحب مصلان قسون در آغا سدا سد - از حلال جنگ
 معرف منکرد - گلولهای بوب و هدی که بدرجت ها حورده
 بود سان منداد - اعل درختها داع و سان گلوله ناست -
 معلوم سد که در آغاها جنگهای صحت سده است هم با (روس)

عالی خویشست - سابقاً اینجا و رار تحانه خارجه بوده است - باغ گل کاری حوی هم دارد - فواره کوچکی میجهد - مرته فوقانی عمارت حمام حوی دارد - سیار پسیدیم - آب گرم و سرد هر دو دارد - هر طور شخص خواهد حمام کند ممکن است -

❦ یازدهم جمادی الاول ❦

بعد از نهار سوار کالسکه شده نماشای شهر وقتیم - از کوچه (پارک موسو) که سیار خوب کوچه ایست و از باغ گل کاری خیلی خوبی گذشته بارک (ترمویف) رسیده وقتیم رونه (نوادبولون) - اول وقتیم به (ژاردن دکلی ماتاسیون) پیاده شده داخل باغ شدیم - بعضی گله داشت - و حائی از سنگ ساخته بودند که تعبیه کوه طبیعی بود - از آنجا در آمده وقتیم بباغات وحوش و طیور - دور اطرافها باسیم ^{net wire} شبکه کرده توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند - اقسام مرغها و طوطیهای ینگی دبا و افریق و هند و استرالی دیده شد - میمون و غیره هم بود - حیوانیست مسمی به کان گورو که در استرالیا پیدا می شود - خیلی شبیه است ^{موش دوبا} موش دوبا - چیز عجیبی است - تند میجهد - راه نمیتواند برود - دستهایش کوتاه است پاهایند

عمارات خوب دسا بوده است و عمارت سار (لرون دیور) را
 مالمه آس رده اند - سار (ویدوم) که (نابلون) اول از
 مصالح نویهای دسمن رنجیه و سکل خودس را هم مالای آن
 است عموده و جمع جنگها سکه کرده بود در آن هن بود (کموها)
 سکه و پرده اند - حالا هیچ مانی نمانده مگر همان سکوی مانده
 مناره * ماریس سهریب سدار فستک و حوسگل و حوس هوا عالما
 آفتاب دارد سار سده است بهوای ایران سار و سوار کالسه سد
 ما معتمدالملک و حمرل (ارنور) دو سهر گردس کردم از کوحه
 (ریولی) و از حنابان (ساسندول) که از کوحهای معروف
 است و از ماندان (وادوم) و عمارت (نویری) عور کرد
 از بعضی مارار ها وعوه گدسم - حراج سهر همه از گار
 است سار روس - و خوب سهر ما صفتست - مردم
 ریادی در کالسه سکه منگند و در فیهو حایا وعوه منول
 عسج بودند - رود حایه (س) مثل رود حایه (عمر) است
 کم عرص و کم آس - کسی بررگ هیچ عسواند سار کند -
 نوی عمارت ما باع کوحك حوسب حوصی دارد ما هوار سنگ
 سار سه مره حادری هم رد بودند - از آنجا را هرود
 عمارت و رار سار حایه که سارادگان را مرل داد اند عمارت

پادشاه نباشد - بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند - در میان این
 فرقی محذره حالا حکمرانی کردن بسیار کار مشکلی است - و عواقب
 این امور الله بسیار اشکال پیدا خواهد کرد - مگر اینکه همه
 متفق الرای شده با پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود -
 در آن وقت دولت فراسه قوی ترین دول است - و همه کس باید
 ابرو حساب ببرند - اما باین اختلاف بسیار مشکل است که منظم
 شود * خلاصه قشونی که امرور ایستاده بودند قریب بیست
 هزار نفر می شدند - این عمارتیکه منزل ماست سابقاً دارالشوری
 یعنی مجلس اجتماع وکلای ماتی بوده است - بعد از خلع ناپلیون
 سوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فراسه وکلا و اولیای
 دولت همه به (ورسایل) رفته شهر پاریس را نالمره از ادارات
 دولتی حالی گذاشتند - شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت
 و عامه مردم است - هر طور میخواهد حرکت کنند دولت
 چندان قدرت ممانعت ندارد - عمارت (توپلری) که بهترین عمارت
 دنیا بوده است نالمره حراب شده - کموها آنرا آتش زده اند -
 از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف حوردم - اما
 احمدالله عمارت (لوور) که متعلق بعمارت (توپلری) است محتوط
 مانده و حراب نشده است - (هوتل دوویل) را که از

آمد رقتم بالا - اطاعتها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد
 محب جوانی که محبه ما رده بودند تحت حواف تاملون اول بوده
 است در زمانی که (ماری لوسر) دختر شاه اطریش را عروسی
 کرده بود - امروز حالت عریضی از فرانسها دهم - اول آن
 حالت عریضی مد از جنگ آلمان را هنوز دارد - و عموماً از
 کولک و بزرگ مهموم و عمدا هستند - رجون رها و حامیها
 و مردم همه رحت عریض است - کم ربت بسیار ساده و گاهی
 امسی از مردم آواز رده ماد مرسل رده ماد ناساه اوان
 منکرده - از یکی دیگر هم سیدم در گردش سب ماوار بلند
 میگویند ساطت و قواعد او محکم و نای ماد ارسها هم معلوم مسود
 که فرو رمانی حالا در فرانسه میباشد که طالب ساطت هستند
 بی آنها هم سه فرقه هستند فرقه اولاد (تاملون) را میخواهند
 فرقه اولاد (لوی ولت) را و فرقه (هاری عم) را میخواهند
 که از خانواده (بوربون) و یا اولاد (لوی ولت) اگر چه
 نكطاه هستند اما حدائق دارد جمهوری طمان هم خوب ریادی
 دارد - اما آنها هم يك عقیده نیستند جمهوری (دور)
 بی جمهوری سرج را طالب هستند که اصل جمهوریت - بی
جمهوری وط را طالبند که هم واحد ساطت در آن باشد هم

ساخته اند - صورت^{شیر} حکمای را در داخل و خارج و اطراف
 آن حجاری کرده اند - بسیار سبای عالی است - اما درین جنگ
 آخر با پروسها از گلوله^{توپ} ریاده خرابی بهم رسیده است - و
 میان آنها هم فرش کرده صد لیم^{صد} چیده خیلی زیبت داده بودند -
 از کالسکه پیاده شده آنها قدری نشستیم - حاکم شهر که
 مهدی^{مهدی} فربه و تومند^{تومند} و اسمش (مسیودبول) است با کلا^{کلا}نتر^{نتر}
 آمده نطقی کردند - ما هم جوابی دادیم - از جاب و کلا^{کلا}
 شهر پاریس هم مأموری چند آمده نطقی کرد - جواب دادم -
 برخاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان (شانزالیه) شدیم -
 بسیار با صفا و وسیع است - از همه این خیابانها که عبور شد
 طرفین درختهای خوب کاشته اند - و خانههای قشنگ باشکوه^{باشکوه}
 ساخته - رسیدیم به (پلاس دولا کونکورد) که میل^{میل} بلندی^{بلندی}
 از مصر آورده آنها نصب کرده اند - میدان با روحی است -
 دو حوض نافواره داشت - اما فوارهها همیشه نمی^{نمی} چند^{چند} -
 هر وقت که بخواهند جاری میکند - از پل رود خانه (س)
 گذشته داخل عمارتیکه بجهة ما معین کرده بودند شدیم - دم پله
 عمارت (مسیووفه) که حالا رئیس دارالشورای ملی است با
 بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهیت ورود^{تهیت} ما کردند - جوابی دادیم

داخل سهر مُدَوَّر سهر مَنگَرَد رفته بمحلی رسیدم موسوم به
 (ناسی) که همه رجال و اعیان، حاله دوله فرامه و سایر مرد
 بهاساحی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و (مرسل ماکاهون)
 که رئیس دولت است با (دوک دو بروکلی) که تاره ورپر خارجه
 سد و صاحب مصنان دیگر و وررا و عره دم گار حاضر
 بودند - آمدم بیرون - با مرسل و ورپر خارجه تعارف شد -
 چنانچه بود که پرس کرده و ریت داده بودند - مسافه راه زیاده
 رقتم - مرسل امرا و صاحب مصنان عکرمه و عره را معرفی
 مَنگَرَد ما رسیدم نکالکه اسی بی من و صدر اعظم و مارسال و
 ورپر خارجه در کالکه سه سار همراهان هم در کالکهای دیگر
 سوار شده راه افتادیم - سَمانک توب شد - و از همین محل
 در طرفین راه سرباز ساده و سواره نظام و راندارم با لباسهای
 خوب اسباده بودند الی (کرلریسلامف) که منزل ما را معین
 کرده بودند * خلاصه عتب سر معوف نظامی بهاساحی ریادی
 اسناد بودند - از (نوادوولن) عبور شد که خارج وامه
 است - دوباره داخل وامه سهر شده از چنانچه و سعبی که موسوم
 است به (او بودولا کراندارمه) عبور کرد مارل (دورلنومف)
 رسیدم که از ساهای بزرگ (تانایون) اول است - از سنگ

نایلیون اولست - و در زمان نایلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکند * خلاصه کالسنکا، راه افتاد - امروز از مملکت (نورماندی) عبور شد - سیار مملکت خوب پُر حاصلیست - چمنهای سیار وسیع و گل و گیاه زیاد دارد - گلهای خوب مادیان و گوسفند زیاد نگاه میدارد بواسطه ^{تعداد بسیار} مرتع ریادی که دارد - بوته و درخت گری ریادی دیده شد - مثل ایران است - ابله گلهای و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم - مثل درخت بید و تبریزی و ^{درختان بسیار} گری و غیره - رملهای اینجا یست و بلند است - تپه زیاد دارد - سبب این مملکت محوی مشهور است - درخت سیب زیاد دیده شد * خلاصه شهر (کان) رسیدیم پای تخت (نورماندی) است - نیم ساعت آنجا ماندیم - نهار خورده شد - شهر سیار حویست - بعد ازین شهر از چند ستوراح کوه گذشتیم که یکی از آنها تقدیر یک فرسنگ می شد - قیاب آدم در وقت عبور خیلی ^{بسیار} حیفه می شود - از (شربورع) تا پاریس با رام آهن هشت ساعت راه و بود فرسنگ مسافت است - یک ساعت بعروب مانده محوالی پاریس رسیدیم - از پل رود حانه (سن) که در خارج شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم - از خط رام آهن که از کنار قاعه در

دوم حمادی الاول

امروز ناند روم مارین صبح رود از حواب برخواست سوار
 قایق شده راندیم رای ساحل - بنار هوا سرد بود - رسیدیم
 به بنار حوب و طاق صورت حلی فسک بنار از سنگ
 و یوه و دستهای گل و حمل چراغ و غیر و انواع صها نا
 اسلحه از قبیل طنابچه و هنگ و سر مره ساخته بودند -
 الحی صفت کرده بودند و قتم بالا - جمع ریادی از صاحب
 مصان نظامی تری و محری و حکومی و ارباب ولم و غیر صف
 کسند بودند - حاکم (ماس) همه را معرفی نمود - منهم
 احوال برسی نمکردم تا رسیدیم به کالکه های رام آهن -
 سوار شده دیری اسلادم - آکری از در و مرد فرانسه کم
 حه و لاعرا تمام هستند - مثل اهالی روس و آلمان و انگلس
 هستند - سناهیان باهالی مسوق رمن مبر است - واهه
 (سرورج) حلی مستحکم است - از طرف دریا روح و
 ماسلهای محکم و از سمت حسی هم واهه و خندق عرص دارد
 که همه برآست - گرس این شهر دانه بنار مسک است -
 سهرس حندان بروک است - منحاور از سی و هفت هزار
 جمع دارد - مدرکا حومست - اسدای این واهه از عهد

بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود - بطوری احوال همه را منقلب
 کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود - همه افتادند -
 من هم بسیار بد احوال شده رفتم حوایدیم تا نزدیک (شربورع)
 رسیدیم - تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فراسه باستقبال
 آمد - توپ زیادی انداختند - ما را هراسها سپرده مراجعت
 کردند - وقت غروب آفتاب به سدر رسیدیم - کشتی لانگر
 انداخت - آسوده شده شام خوردیم - صاحب منصبان
 فراسه از این قرار آمدند لکشتی - ویس امیرال (پنهوا)
 حاکم بحری (شربورع) - ویس امیرال (ویو) سردار کشتیهای
 جنگی - ژرال (دومول) سردار قشون فراسه در (شربورع) -
 (مسیوویته) حاکم کل ایالت (ماش) - (مسیولارناک)
 حاکم شهر (شربورع) ناسایر صاحب مناصب و احودانهای بری
 و بحری محصور آمده وقتند در کشتیهای جنگی - آتشاری و
 چراغان خوبی کردند

(مناسم) (اسوم) (دور کنگ) (هورسام) (ارویدل)
 (پینسر) بود - واید سدر سدم - جمع رادی بود - ار
 فامحاب و کینسا یوب انداختند امرا ل برک معم آغا (روسام
 سیمور) بدرای کرد - سد داخل کسی فراسه سدم - ای
 کسی اسمس (اکل) وار (مالنون) سوم بود اس که برای
 شواری خودس ساخته بود - حال که جمهوری سد اسمس را
 عوض کرده (راسد) گناسه اند کسی سفار حوسب - هار
 حوریدیم (مسو سکلائی) مرحم فراسه با (پیرسین) مرحم و
 (مسو مانیه) ورپر مختار فراسه که تار مامور ما قامت در
 طهران است (مسو ل) سارر دور سابق فراسه که در طهران
 بود با (مسو ل) کمان کسی و سار صاحب مصالح بحری به
 حضور آمدند - سد از چند دفعه کسی را اقتاد - را
 راس حوب بر دیک سدر (دوور) از انگلیس است (نکاله)
 سدر فراسه که از دریا ملک ساعت و نیم راه است - اما از
 راه (بورسموت) به (سر پورع) هفت ساعت راه دراست •
 خلاصه کسی دیگر هم عیب ما بود که سار نوکرهای ما
 وعده آغا بودند - چهار کسی برک جنگی انگلیس هم ملرو
 کسی ما محبه احرام می آمدند - داخل دریا که سدم امواج

از انگلیس بویسم - در مدت توقف هیجده روزه لندن فی الحقیقه
 پیش ازین همیشه نوشت - اصافاً وضع انگلیس همه چیزش خیلی
 بقاعده و منظم و خوب است - از آنادی و تمول مردم و
 تجارت و صنعت و کار کردن و بی کار رفتن مردم سرآمد
 ملل است

نهم جمادی الاول

امروز باید برویم به بدر (شربورع) فراسه - صبح رود از
 خواب برخاستم - درین هیجده روز توقف لندن همه روز ابر
 بود - خرید زیادی هم در لندن شد * خلاصه ولیمهدر انگلیس
 (لردکراویل) وزیر خارجه (لردسری) (پرس الفرد) (پرس ارنور)
 وعیره همه آمدند - سوار کالسکه شده راندیم برای گار - جمعیت
 زیادی تا کمال تاسف حاضر بودند - معلوم بود که اهالی انگلیس همه
 از رفتن ما قافلاً ملول و متاسف بودند - رسیدیم نگار (ویکتوریا) -
 ولیمهدر وداع کرده رفتند - اما (پرس الفرد) و (ارنور) ناصر اعظم
 در کالسکه ما نشستند - پسر حکیم المالك در لندن ماند که درس بخواند -
 راندیم برای بدر (پورتسموت) - سه ساعت کمتر راه بود - اما
 وقت آمدن از این راه پیامده بودیم - در نزدیکی بدر ماحق
 راه اولی میشود - از آادیه و شهرهای معتبر که گذشتیم

رقتم مرل شب را تماماً حاقه (درور لام) رقتم رحمتك
 ریادی بوی کوحه بود - رسادم تماماً حاقه - ولتمهد انگلس هم
 آنجا بود - باستمال کرده دست داده رقتم مالا در حجره بودك
 سن نسیم - (برس الفرد) هم آمد - (اورا) و (باله)
 هر دو بود - خوب خواندند و مصدند - رقصان خوش گل
 خوش لباس بودند - تماماً حاقه مع مره است - قدری کوحك اما
 خوب - مدح جوان خواننده معروفست (ناس) نام از اهل
 (سود) ولتمهد آوردن مالا قدری صحبت کرد بنابر خراف
 و درنگ است - همه ساله تماماً حاقه نظر و مکی دسا و غیره
 رفته بداحل ریاد میکند حالا به شخص (کوسو) نام فراسوی
 سیور کرد است بعد از تمام دو مراحب از عمارت (سن رام)
 گذریم - ای عمارت از قدیم ساخته شد است - حالا
 هم مولائی دولت انگلس اولیای (سن رام) منصوب شد - بدساح
 ساها آنجا سلام می کند - بعد از مردن سوهر سان دیگر
 بآن عمارت رفته اند - حالا گویا مادر (دولت دکانمدح) آنجا
 می نهد - آمدم مرل صبح الفوله دیور برای تعیین میارک
 و عمره بناریس رفته است ۵ حلامه اگر احوالاب سهر لندن یا
 کله انگلس را معواسم کجا موحه سویم مادك ماربح بروی

دویر بود. در (هایت پارک) و غیره گذشته و سیدیم به زوجة
 پادشاه که خواهر (دوک سوتولاند) و زن مسیه ایش با دختر
 پادشاه که زن پسر و وزیر همد است جلو آمدند - دست داده
 قدوی دو باغ گردش کرده رقیم با طاق سر میز - شسته قدوی میوه
 بخوردیم - (دوک سوتولاند) هم بود - بعد رقیم با این توی
 با عیجه چادری رده بودند شستیم - شخص اکوسی را لباس اکوس آمده
 قدوی فی و سربا رد - شخص دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی
 کرد - روی تخته مدویری چهار شمشیر گذاشته قدوی رقص دور
 شمشیرها کرده - شخص معرفی که اسمش (ویتستین) است اختراع
 تلگرافی کرده است که مثلا از لندن طهران که بواسطه این
 تلگراف مکالمه میکند همان عبارت روی کاعد چاپ شده تکمال
 آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند - رقیم تماشا کردیم
 بعد برگشتیم در (هایت پارک) پیاده شده به نانی که پادشاه
 پیاده گاو (الترت) شوهر شان ساخته اند رفته تماشا کردیم -
 همه از سنگ است و حجاری های بسیار خوب دارد که صورت
 معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ در آورده
 اند مناسب ایک خود (الترت) از اهل علم وصنعت بوده
 است - اما از دهام مانع از تماشا بود - برگشتیم بکالسه شسته

نستبه بعد برحاضه آمدم مرل - قدری ^{۲۷} مک کرده و قتم به
 مریضخانه (سب نوماس) که در مقابلِ ناولت واقع است ای
 مریضخانه را ملت ساخته است - از زمان (ادوارد) چهارم
 ساخته و حال دو سه سالست بام کرده اند - موقوف دارد و
 از آرمان تا محال هم مردم همه ساله عملِ خود بول جمع کرده
 بجهت مصارفِ مریضخانه میکنند که دوا و غذای همه مریضی
 معب است - بنابر سالی هجست - همه عدد چهار صد
 مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند - حکم
 (طولوران) هم حضور داشت - و منی حطالصحه لندن که
 اسمش (سائمن) است ما سار اطبا و جراحان معروف لندن آنجا
 بودند اطفال کوچک عربک بجهت خواب و رخت خوابخانه
 و رخت بپوشاندند - همه را بجهت معول داسین اسباب ناری
 و حرهای سنگ فراهم آورده بودند - خدمتگاران زن بنا
 بودند - و قتم ما طافهای دیگر که مردها بودند باوجود ناحوسی
 هوای اندی کنند - در مراتب در اسانی دارند که ناحوس
 را روی بجهت گداسه نمره بالا می کنند بدون اسکه خود
 مریض حرکت کند - اول سنگ ای مریضخانه را ناساء گداسه
 اند - بعد و قتم خانه (لرد دارکال) ورور هند - خانه اس

چیده اند تماشا کردیم - و از آنجا بالا رفتم بتماشای بردهای
 صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپو ریسون باز است بعضی را
 برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده می
 آویزد - همه را تماشا کردیم اما اعلایی از بردهای بسیار خوب
 را یا از پیش فروخته یا مطلقاً نمی فروختند - بقدری پانزده
 برده خوب منتخب کردیم - (اسمیت) صاحب برای ما ترجمه
 میکرد - صورت خری دیده شد - پرسیدم قیمتش چند است -
 رئیس اکسپو ریسون که مرد فره ریش سفیدی بود و قیمتها را
 میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان
 ایران است - گفتم قیمت حریر رده متما پنج لیره است - اینکه
 شکل حر است چرا باید باین گرانی باشد - رئیس گفت چون
 حرچی ندارد و حر و کاه نمیخورد - گفتم اگر حرچ ندارد
 بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد - بسیار حدیدیم بعد وقت
 شگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتم منزل (البرت هال) - باغ
 مخصوص بسیار خوبی هم دارد

هشتم جمادی الاول

امروز بعد از چهار دیدن و ایستادن انگلیس رفتم - زهای
 ایستادن روس و انگلیس و (پراسنر) هم بودند - قدری

مستحکم برشود و چند طباب برهم ماقه مثل نور مای گدزی بر
 روی نالون است دو در نالون سندی ساخته شده است که آدم
 در آن می نهند - سد صدر جای دو سه هر بود - نالون
 اوئن که هوا رفت (اسف) نام نامک هر دیگر (اوو) نام
 دو نالون بسته هوا رفتند و نالون از جسم گند - نالون
 دیگر را هم با بخار بر کرده سر (اسف) که حوای بود و
 منگف با محال صد و هشتاد مره با مردم به نالون بسته ام او
 هم رف هوا - فردا هر آمد نالون اولی درد فرسای لندن
 و دومی در يك فرسای فرود آمده بود - سد مار ساده آمدم
 سر حوصها و قوارها - مردم بطوری ارحام کرد بودند که مانع
 از پاسا بودند - اما ما هم هر طور بود همه حوصها را پاسا
 کردم - در مراحف کالک حاضر کرده بودند نکالک بسم -
 ما اسکه را سیرالا بود و حلی بد هم معروف مار حاصها و
 دحرها و سرها همه حاما کالک همراهی کرد هیچ آب نمی
 ماندند مار رقتن بالای عمارت قدری منو حورده يك عکس
 هم از ما انداختند - رقتن سالار اسکه آقام چپوفا و انواع
 علماها و ظروف آبخوری هر مای را با اسام نارحبهای حرر
 حتی و رابو و فردکی و عمر از قدم و حدد همه را آبخاها

پلاستیک

بوضع اول ساخته اند - هور هم تمام نشده است - گچ،
 ری و غیره میکردند - اما گچ ری ایجا مثل ایران نیست - در
 ایران گچ ریها زحمت تمام نداشت میشود - ایجا ^{معمولاً} قالبها از ^{سریش} سریش
 ساخته اند که انواع نقشها دارد - هر نقشی که میخواهند همان
 قالب را بر روی نخته گچ گذارده فوراً منقش میشود فوراً هم خشک
 میشود - آنوقت مثل آخر دیوارها کار میگدارند - حوض و
 فواره خوب بوضع اعراب داشت - بعد از آنجا رقتیم به مای
 خانه - چند پله میخورد زیر زمین دالان طولانی مسقف بود -
 هوای خنک خوبی داشت - اقسام حیوانات و نباتات ^{roasted} محرقی در
 آنجا بود مثل (ران) - اما در (ران) نوع مای ها و
 بعضی چیزهای دیگر بیشتر از ایجا بود - بعد آمدم مالا - باز از
 میان مردم گذشته از پاهای بیکه شب آتش ناری مالا رفته بودیم
 رقتیم مالا - ناع و فواره را تماشا کرده بعد مار رقتیم از توی
 ناع برای تماشای دو مالونی که میخواست با آدم هوا برود -
 خیلی راه پیاده رقتیم - زن و مرد و ^{for exercise} عمله احتساب ریادی هم
 بود - تا رسیدیم تا آخر ناع - دو مالون بسیار مرگ از بخار پرا
 کرده مستعد مالا رفتن بودند بطوریکه هیچ محال نمیدادند بازچ
 ازیشمی مخصوص دارد که روی آنرا مثل مشمع چیزی میکردند که
^{می مالند} ^{نم} ^{نم}

معصم میبرد * خلاصه بعد از خریدن بعضی اسلحه‌ها از میان زن
و مرد گدسه چند زن سبک دادم از اهل حرار (رمانك)
که بسیار خوشگل بودند - سوهر هم داشتند - با وجود
چهره‌های سبک که در میان ریه‌های سرج و سفید انگلیسی به
بودند ^{از} آن ملاحی که داشتند به او با حلوه بودند - رنگ
ساز رنگ فهو محبه بود رانهای خوب داشتند * خلاصه عنور
کرده بخای رسیدم که يك سر مال دار افریق را با يك بر هندوستان
که مام حنک میکردند و مهال مرده در آنها افتاده بود هر سه
این حیوان را که اصل پند همان خاور ها بود بطوری ساخته
و بر ما داده بودند که هیچ از سر و بر رنده و مهال مرده
نمید فرو داد - و عجبشکه هم رده و خون که جاری
سده بود مثل این بود که حالا گوسفند بدن تازه سده و خون
میرد آن قدر خوب درست کرد اند که در دور تمام شخص
از تماشای آنها سر میسود - بعد رقیم عمارتی را که از روی
صرالحمرا که اصراف هنگام ^{در} حودسان در (اندلس) و
(تولد) در استامبول ساخته اند ^{۷۳} با ما کردم - بسیار
فستک و خوب است - گنج ^{۱۱۸} ری و کاسی کاری خوب کرد اند
این عمارات چند سال قبل آنس گرفته سوخته بود - دو بار

هفتم جمادی الاول

امروز بهار را منزل حورده عمارت تلور رفتیم - سوار شده
 رفتیم نگار (ویکتوریا) - سوار کالسکه محار شده راندم -
 راه آمن مشرف سام حانها بود - به یکجا به دوحا متصل
 کالسکه یا ار بالای حانها یا ار سوراج کوه میگدشت - بیست دقیقه
 کشید که رسیدیم نگار عمارت تلور - پیاده شده ار پاهای عمارت
 بالا رفته در و مرد زیاده از حد بودند - قدری صورت عکس
 و غیره خریدیم - فروشندگان این بازار همه زن هستند - ^{در هر حور} ار هر حور
 اسباب بود - تفصیل این عمارت ارین قرار است - بیست سال
 قبل ارین که دولت انگلیس بازار (اکسپو ریسیتورا) در (هایت
 پارک) که توی شهر لندن واقع است ساخت - بعد از اتمام بعضی
 از احرای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است همان
 ترکیب عمارت ساخته و اکیوریتپون دایمی قرار داده
 مهمانها ساختند - ^{در اینجا} حای تعیش برای اهالی لندن ساختند -
 فوارها - حوصها - ناعچها - ناعها و هر حور چیزیکه آدم را مشغول
 کند ایجاد کرده اند - الحال بهترین تماشا گاههای لندن است -
 همه روز برسیل استعمار هفت هشت هزار نفر برای گردش و تماشا
 در آنجا میروند - و آن اشخاصیکه اس حانها را ساخته اند مالی

صورت بود - علاوه بر اسکال ماساهان و پروگان بعضی اسخاص
 قاتل و بدعی را که در ساحت و ^{Lawy} مساوت از معارف دنا
 بوده اند کشته - حلی سینه مثل (ارسای) که منحواست
 (نانیون) سونم را نکشد و (مریی) اصطالانی بود بکناریکه
 آدم را مان آورده قاتل مرساقت از فراسها خریده بودند
 آغا بود - که طرز آدم کس را اسان مینماد - میگفتند ما ای
 حوبه دار ^{مردمان} قریب است هزار مر را کشته اند - علاوه بر آنها
 از مادگارهای قدم در اطالی سار بود - اعلی اسف
 (نانیون) اول در آغا بود مثل کالکهاکه در جنگ
 (واطرلو) بدست انگلها اقتاده بود - همان کاسکه که خود
 (نانیون) سوار مسده دنده سد هسه که (نانیون) خودس
 طرح جنگ ^{مردمان} کشته بود بعضی کالکها حی دور (واطرلو) سبل
 و بعضی رحو (نانیون) دنده سد - و همچنین از بعضی
 ماساهان و پروگان قدم و حدیث انگلس وعمره بعضی
 اسها بود - مد آدمم بیرون - در اعا مارار وستی است
 که از هر قبیل اسباب که صورت سود معروفست - بدوی گه
 بعضی بلور آلات وعمره خریده - از آغا بدول رگه
 حوایدم

وداع کرده رقتیم شهر - وارد منزل شده قدری نشستیم -
 بعد سوار شده، آماشاحانه مدم (توسه) رقتیم - مدم
 (توسه) رقی بوده و حال بیست سال است مرده پسر و نیره
 دارد. حائی ساخته است که محسه سلاطین و مردمان معروف و
 شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند و رخت همان
 شخص و همان عهد را بعبه چه مرد چه زن حتی از حواهرات
 مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتری و غیره بآدمها پوشانده و
 نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد
 که این آدم یا موم است * خلاصه پسر مدم (توسه) ناخوش
 بود - نوه اش معرفی میکرد - صورت (پاپلیون) سیوم را با
 همان لباس توی رخت خواب با حالت ترع ساخته اند - بعبه
 آدم حاندار است که مشرف بموت باشد - بعضی رهای حاندار
 میان آنها نشسته بودند - هر قدر خواستم فرق بدم که آدم حقیقی
 کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه رها برخاسته راه
 رفتند و خنده کردند آن وقت معلوم شد که آدم حاندار هستند -
 اشکال پادشاه حالیه انگلیس و اولادشان و وررا همه بود و همچنین
 تصویر (لوی فلیپ) و ولیعهد فرانسه و مادرش (اژی) - خیلی -

برای تزیین

عکس مارا امداح - بعد راه افتاده قدری که از حسان رقتم

راه کج کرده رقتم بخانه (برس هانا) دحر نادسا روحه

(برس کریستان) که از ساهرادهای (هولسن) آلمان است که دولت

روس حالا ولایت را منصرف است و ساهراده هنوز ادعای او

ولایت را دارد که نکومی ناکه صاحب سود و خلاصه وارد خانه

ساهراده شده قدری نسیم خانه و ماعجه گلکاری حوی داس

بعد از صرف منوه برخانه با کالسه رقتم نمیر (برس البر)

سوه نادسا حلی ^{پوشیده} را بود - از هلوی معره (دوس دوک)

مادر نادسا گدسه تا رسیدم نمیر (البر) ساده شده رقتم

سر معره بنار عالی و با روح است - از سنگهای رنگین

ساخته اند صندوق معره از سنگ است محبه خود (البر)

را حواییده با حال موب از مرمر بنار خوب روی صندوق

ساخته اند - دسه گلی که در دست داسم بالای در گناسم بنار

افسوده و مهموم ^{لرزان} سدم - مروان آمده سوار کالسه بد رقتم

مه ^{لرزان} حا (برس لوبولد) همراه بود و اعماها گرجاهای گل و

منوه حاب و سری کاری و اعاب و حای گاوها و گرس سر و

کره ^{لرزان} برای نادسا است ماد شده درخت سرو کومی مادگار

کاسم سوار شد رقتم سر راه آهن - ناساهراد (لوبولد)

بود. بعضی گلوله‌ای توپ‌ای روس هم که در حدنگ (سواستاپول) گرفته اند با دو قبضه تهنک دایگی سرمازی از سالدات روسیه رای نمونه آنجا گذاشته بودند. - محسمه نصف ته (اسون) را هم از سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی گلوله خورده نصف کرده بودند. - دو توپ هم که رحیت ساگه هدیه فرستاده آنجا بود. در تالارها اشکال پادشاه و وررای معروف عهد (ناپایون) اول را که (ست الایس) می‌گفتند کشیده بودند. - خیلی گشته بعد رفتیم در اطای سر میز اشستیم - من بوم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرس (لیوبولد) که امروز هم تا دم گار باستهبال آمده بود. - مار لباس اکوسی پوشیده بود - شاهزاده بسیار خوبست - بعد از آنکه قدری میوه خوردیم رحاستیم - پادشاه تادم اطای که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند. من عکس خودمرا بپادشاه دادم بیادگار. ایشان هم عکس خود و (پرس لیوبولد) را من دادند. الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه از اول ورود محاک انگلیس الی امروز اسبت نما بعمل آورده اند. بعد آمدم باین دست پادشاهرا گرفته رفتم تادم کالسه و داع کرده نوی کالسه اشستیم - پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان نوی کالسه عکس مارا بیدارد - عکاس جدید شیشه

زکات بودید - رسیدم به (وسرور) ناساء تادم نه استقلال
 کردید دست هم را گرفته رقتم بالا مارا بردید در جمع عمارت
 گردانید - اطافها و تالارهای ستار عالی و جسم انداز ستار
 خوب طرف سهر لندن و صحرا دارد - باغ گلکاری حوی در
 های عمارت طرف صحرا بود - کسانخانه معدنی داس - بعضی
 کاسها محط و رمان فارسی دیده شد - از جمله تاریخ هند بود
 مثل رورتامه بوسه بودید مصور معاسی هند - ستار خوب
 کنای بود - اسلحه خانه حوی هم بود - همه سلاحهای قدیم
 که از هندوستان وعمره بدست آورد دست آنها حنده اند -
 بعضی اسباب خواهر و طلا که از جمله محب - اهل حق و دین است
 مرصع بناو صاحب هندی بود که خواهر زیاد داشت - و همچنین
 از اسلحه طرز قدیم اروپا و از هندای سلطان و حرمهای
 دیگر در اطافها زیاد بود - کلدان ستار بزرگی از - ک ماحب
 بود که (سکلا) امراطور روس فرستاده بود - گلوله هدیه که
 در جنگ (رافالگار) (لردالسون) را کسه بود از بدن او
 در آورد در قوطی نگاهداشته اند - دکل همان کسی که
 (السون) در آن بود که گلوله بوب سوراخ کرد است ما
 چند عدد از گلولههای آن بوبا در اطای بود دورس حری

خانواده سلاطین (استورت) و خانواده (هورور) - (روبرو)
 (بت) (فکس) (روبرو سل) (ارد پارسون) از
 سرداران (اوترا) (لرد کبک) - تحت سیار کپه آتش بود که
 سلاطین انگلیس باید درین کپه روی این تخت تاج گذاری کنند.
 آنک که حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت صاف است -
 سدگی است بزرگ که حضرت یعقوب علیه السلام روی آن می
 خوابیده است - از مصر عربگستان افزاده - یعنی دست مدست
 گشته سلاطین انگلیس رسیده است و حلاصه برگشتم منزل -
 در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار معتبر است که گنجینه های قدیم و
 جدید پارلمنت و قوانین انگلیس و غیره در آنها نوشته شده است
 باسهمای دیگر

ششم جمادی الاول

ناید به (ویدرور) محبة وداع ما پادشاه برویم - نهار
 را منزل خوردیم و ایامد روس آمد ما ایشان صحبت شد - چون
 ما میرویم و خود ایشان هم فردا میخواستند به بدری از مادر
 انگلیس بروند - یعنی فرمایش کشتی سواری محبة خود داده حال
 تمام شده میخواستند باب بیدارند - بعد از رفتن ایشان روانه
 (ویدرور) شدیم - همه شاهزادها و صدر اعظم و غیره در

روی صندلی نشسته بودم - مسئله طرح کردند - اختلاف آرا
 شد و من مجلس حکم نظریه اعاب کرد که (مازورسه) می
 گویند و طرف ^{مذکور} اقل را (مازورسه) - کل و کلا رقتد بیرون
 که در بیرون شمارد - مجلس حالی شد بحر و من کسی نماند -
 بعد از دفعه آمدند طرف غالب و بنگها بودند که حال و راز
 دارند - بعد (لرد گلاسون) صدر اعظم آمد من را ندی
 صحبت شد رحله رقتد بکلسای (وست منستر) که بزرگ
 پارلمنت است - بنابر بکلسای عالی حوس طرح حوس - ساحت
 قدم و همه از سنگ است - سقف مربع طولانی دارد -
 (هاری هیم) ناسا انگلس معدی ساخته است بنابر عالی
 متصل بکلسای بزرگ است مثل ساه نس واقع شد حجاری
 بنابر در سقف و دیوار ها شده است - ممر خود (هاری)
 هم در آنجا است - در وسط معمر آهی بزرگی دارد - از
 ناساها ای دیگر و سرداران معروف و سراسر هم در کلسا بنابر
 مدفون هستند - طول معدی ناسا و سی های انگلس است -
 ارضاع سجد و من و من - اسم سلاطین دیگر که آقا
 مدفون هستند (ادوار) (لوگون سور) (هاری سوم)
 (هاری هم) (هاری هیم) (ارب اسود) - تمام

مبالغه گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است - و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است - اما ده سال قبل ازین خیلی برسای آن افزوده اند - باطم محاسن لردها که مرد پیری بود اسمش (کلیفورد) حلو ما افتاده اطاق ماطاق گردش کردیم - بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است - واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت شایسته ولایت است - از تالار بزرگی گذشتیم که تالار (واترلو) میباشد - دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در چنین تالار نصب است - یکی جنگ معروف (ترا فالگار) است که تفصیل آن در سابق نوشته شده - دیگر پرده ملاقات (وانگتون) با (مرشل الوکر) سردار سپاه (پروس) که شریک جنگ (واترلو) بود - بعد از شکست (ناپلیون) در صحرای (واترلو) روی اسب نهمدیگر دست داده تهیت می گویند به خلاصه رقتیم ماطاق لردها همه بودند - عدد لردها این محاسن از صد نفر متجاوز است - قدری شسته برخاستم از اطهاقها و دالاهای گدشه داخل تالار وکلای مات شدیم - عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود - (لردگلادستون) (و دیسرایلی) و سایر وررای ویک و توری بودند - یک طرف ویک بودند طرف دیگر توری - ما در بالا که راه ناریکی بود مشرف به محاسن

عمریک حسنه نگا منداسنك حرک که ماسن را منداده
 مك كاعد حب در می آید و عمریک از حطی محطی مرف -
 و این رای آست که از عدد کاعدهای سگ کسی سواند دردی
 کند * ناسا اسانی بود محبه مران کردن و سجدیدن و در
 بولها که پول ریادی از طلا از حای مثل ناودان نائین معرفت
 و طرفین آن حصه مانند حای بود که هر بولی که وریا سنك بود
 بواسطه انکاب بیک حصه می افاد و بولی که سنگین و جام بود
 محبه دیگر * نالنا اسانی که بولهای سنك را دهی منکر و از
اعبار می انداخت که دو مار سکه رمد * حلامه رقتم مری
 ساعی اسراحت کرده سوار کالکه سده رقتم حانه (گلدستون)
 صدر اعظم - زن میی داس هر دو استمال کردند - دست
 روحه اس داده از نله مالا رقتم - اطامهای خوب داس -
 مك حوص سمار کوحکی در مالا حاه تا قوآرهای آب سمار
 خوب بود حسم انداز حوی داس نارلب و سهر - اماچی
 کیر (نمه) و (عدای) و (آلسان) و از اعظم انگلس
 (کراتویل) و درامور خارجه و روحه (دوله سورلاند) و غیره
 بودند - ندی سه رقتم * نارلب - از عرب ای عسار
 و تعداد اطامها و مالا حاه و دالاتها سخن احسن است منگوید

نداشت - نایب او بود توی کلیسا گردش کردم - بسیار بنای
مرتفع قدیمی است - رن و مرد ریادی بود - کسانی که ارمعارف
دوین کلیسا مدفون هستند اربن قرار است (لردلسون) (دوک
دو ولنگتون) - از آنجا آمده پساگ دولتی رقتیم - ار
(بورس) که تجارت حاه است گذشتیم - تجارت معروف لندن با
جمعیت زیاد آنجا بودند - بدر عمارت مانگ رسیدیم - رئیس
بنگ و همه نویسندگان و احزای این کار حاضر بودند - ار پاهما
بالا رفتیم عمارت عالیست - دفتر حاه و اطاقهای اشیم همه را
دیدیم - برای چاپ ردن کاعدهای بنگ ار قوص و اسکداس و
برای سنجیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک
اسباب و آلات خوب و کارخانههای مجار دارند همه دیده شد -
بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده ار آنجا پائین آمده
رقتیم زیر زمین - شمس طلا و نقره ریاد دیده شد که هرشمشی
دو هزار تومان ایران بود - قدر سه چهار کروور پول در آنجا
موجود بود * خلاصه برگشته رقتیم منزل - سه چیز بسیار عجیب
در آنجا دیده شد * اولاً در هر ماشینی که کاعد بنگ را چاپ
میکردند سه قطب نما که هر يك مثل ساعت عقراکما داشت نصب
کرده بودند که هر عددیکه چاپ میشد خود قطب نما ار گردش

و از حسن ابرقانی بودید اما سینه ^{برقانی} ابرمال از (دو ک دو سوم لاند)
گرفته به (ابراهیم خان) سردم که انسا الله طهران مردم براد و بود
کرده ریاد سود

پنجم حنادی الاول

امروز بهاسای مانگ و برج سینه لندن و کلسای (سنت بول)
(وست منبر) و مارلب نامد روم - صبح هار خورده
سوار کالکه سده رقم سسه - داخل سسه و برج سدم -
روسای آغا محصور آمدید - رقم مالای رحی سدار کهنه و
قدم منان آن حصه برکی از آتسه بود دؤرس محجری از آهن
داس - حید باح از سلاطین قدم انگلیس در آن بود - حواهی
هسه داس - مخصوص در ملک باحی ناقوب سرح برکی بود
سُنا ر مینار - عصا ها دیدید از طلا و طُروف طلا هم قدزی
بود - سینه الماس کو نور را از طور درسیب کرد بودید
آغا بود اما اصل الماس را در لندن ریاسته رلان کرد نامدا
سبحان کرده سسه مرشد - رورمه برای وقایع به (وسدور)
رقه بودم سسه رده بودید - سدار الماس خویست ه خلاصه
حون وف سک بود به اساحه چاه که در همین دلمه است رقم -
رقم نکلسای (سنت بول) کس اول آغا ناحوس به حضور

يك متجاوزار بيست ررع ميچست ثوى باع بود - منع اين فواره
 ها روح نامدى است كه دم عمارت^{بنا} را ور ساخته اند * خلاصه
 مزدم ريادى چتر برسر گرفته باوجود باران شديد توى باع پاي
 عمارت ايستاده هورا ميكشيدند - بعد از شام در باع آتشبارى شد -
 آتشبارىهاي قشنگ و چهارهائيك ستارههاي رنگارنگ از ميان آنها
 يروى مى آمد رياد در كردند - بعد از اتمام آتش بازى آمديم پائين -
 از اليكترىستيه سيمى^{بربر} تا گراف مانند ساخته بودند - همين كه من
 دس با ردم فشنگهاي آتشبارى رياد از توى باع بهوا رفت
 تماشا داشت - بار در مراحعت دست^{دست} روحه وليعهد را گرفته
 رفتيم^{رفتيم} بمرل - گداهاي فراگستان عوض گدائي سار^{بدر} ميزند -
 كايجه ميكشد - هيچ سؤال نميكند - اگر كسى پول داد مى
 گيرد والا متصل سار ميزند - در باع حاو^{حاو} عمارت ما قرقاول
 بز و ماده رياد توى درختها ديده شد - كبوتر در فراگستان رياد
 است و مثل ابران كبوتر^{كپوتر} بارها هوا ميكند - خصوصاً در حاك
 اثيريك^{اثيريك} حيلي ديدم * اطفال كوچك شير خواره وعيره را در
 كالسكه مى نشاند و رورها^{بوسه} در خيانهاي باع و چنبا
 نادرست ميگرداند بوضع سيار قشنگ - و اطفال در كالسكه
 بحواب ميروند - چهار عدد از شكار هائيك در چن ميچريدند

نگاه مناسب - همه ده ساله مریض روی بدن باریها در می
آورد - گلولهای عجب هوا می انداخت - حصه سوراج داری
 هم در دست داشت که گلولها هر دفعه بوی سوراج حصه می
 افتاد - يك لنگه در را هم هم طور خواست روی مانس مخرج
 حاصد بطوریکه بعنوان بوسه - طباب طیور ملنگی از سقف
 گشت که تا رمن چهل درج مسدود بودند دو سه نفر انگلیسی
 که کارسان سید ماریت بمحل خودسان باری مکررند طباب را
 گروه محاکمی تا ردیک گشت و به بعد آنجا سبک ما اساده کج
 مسدود - یکی از آنها از بالا سرار بر ما کاه مانس آمد - حلی
 صریح بود - بعد از اطراف طای طباب آویج یون در
 آنها بسته شخص انگلیسی سداری کرد که الی امروز بدیده و
 بسته بودیم - هم قدر می بودیم که سد باری بود سحر
 مکرر و روار می نمود - ملاد درج یسر ارس سد به سد
 دیگر که در هوا میان بود منجب - در آخر از بالای بند
 خودس را رب کرده بوی سو افتاد - باری تمام سد - عالس
 هم خورد - و قسم بالای عمارت - سامرا در سر مری که همه
 اعلان و اسراف بودند خوردیم - مانع و عمارت اور که هم
 مانعهای انگلس است از بالا سد به سد - زارهای مدد که هر

ها همه آنها ^{اشستیم} (دوک دکامبریدج) نبود گفتند ناخوشی
 نقرس گرفته است - رو روی ما ^{دو} ارک ^{بزرگی} بود مثل ارک
 (البرت هال) - موزیکالچی زیاد با حواسها بودند - میزدند
 میخواندند - و آنقدر جمعیت در آنها از بالا و پایین و حواب
 و اطراف روی صندلی ها نشسته بودند که چشم اسان ^{دو} حیره می
 شد - دورین دو چشمی آوردند ماش کردیم - ار پشت
 شیشهای پشت سرما فوارهای آب سیار خوب میخست - زوجه
 (دوک دسوترلاند) با دخترش عتر سرما نشسته بودند - دختر
 دوک سیار خوشگل است - در حاور ما انگلیسیها باری ژیمناستیک
 کردند - سیار کارهای عجیب از حس و خیز و معاق
 روی طناب و غیره نمودند که کار کمتر کسی است - بعد میانهای
 بهلوانی ایران را آورده میل ناری کردند - بعد دسته ار اهالی
 مملکت ژاپون آمدند - از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ
 اباس ژاپونی کارها و ناریهای عجیب کردند که عقل متبحر می
 شد - اغاب کارها را با ایشان میکردند - میخوانیدند یک صندوق
 بزرگ چوبی را مثل پرگاه هر طور میخواستند میچرخانیدند
 و بهوا می انداختند نار روی یا می افتاد - شخصی با چشم
 بسته میخوانید - نردبان بسیار بلندی را روی پای خود راست

ساعت طول کشید تا رسیدم مدر عمارت - اما ماراں شدیدی می آمد
 که شمار اوقات مرد مرا تلخ کرده بود - باوجود این ما رحب
 زیادی از دن و مرد سر را ها اسلاده هفت می گفتند -
 رسیدم دم عمارت پیاده شدم - صدر اعظم و ساهراهای ما و
 سایر نوکرها بودند - دم عمارت حادری رده (برس الفرد)
 و ساهراده خانمها و بچنای آنجا منظر و منو و سببی و عیره حاضر
 کرده بودند چند دفعه آنجا مکث شد تا ولعهد انگلس و ولعهد
 دوس و رهاسان و عیره رسیدند - دسپر دن ولعهد انگلس را
 گرفته داخل عمارت شدم - عجب عجبی منظر آمد - طرفین
 راه همه صندلی گداسه رهای خوشگل مارب و مردها نمرات
 نسه و کوجه رای رفس ما داده بودند که ماند از منان آنها
 بگذرم - عمارت از آهن و ناور است و نظوری مربع و
 وسیع که است چهل هزار هزار مالت مای عمارت آمده و
 حلامه رقیم توسط عمارت که گند مرقمی دارد - وسط گند
 حوصی است که نظور سنگ طیبی و کوه ساخته اند - نوار
 بنار حوی داس - آب زیادی مربع - طرف دسپر ح
 امان بود ماه داس - در بالا شاه سبی داس صندلی زیادی
 گداسه بودند - من و ولعهدا و رهاسان و ساهراد حاتم

عمارت مشق کردند - ^{نزدیک} نزدیکها گذاشته به خیال اینکه عمارت مرتبه
 بالا آتش گرفته است بچاکی و حامی تمام از نزدبان بالا رفته مردم
 سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند -
 بعضی دیگر را ^{سوار} طباب بکمرشان بسته زمین فرود آوردند - برای
 استحلاص مردم اختراع خوبی کرده اند - اما تعجب درین است
 که از یک طرف این نوع اختراعات و ^{تجارب} اهتمامات برای استحلاص
 - ^{انسان} انسان از مرگ میکند - از طرف دیگر در ^{قورخانهها} قورخانهها و جنبه
 خامهای (ولوپیچ) انگلیس و (کروپ) آلمان اختراعات تازه از
 نوپ و تفنگ و گلوله و غیره برای رودتر و بیشتر کشتن جس
 انسان میکند - و هر کس اختراعش بهتر و رود تر انسان را
 تلف میکند ^{اختراعات} اختراعات را می نماید و ^{شانها} شانها میگیرند * خلاصه درین
 بین چند هر پهلوان انگلیسی آمده ^{بوکس} بوکس کردند - بوکس مشت
 زدن ^{همدیگر} است که خیلی ^{استادی} استادی و چاکی میخواهد - اما
^{دست کش} دست کش ^{نزرگی} نزرگی که میانش از بشم و پنه بود در دست داشتند -
 اگر این دست کش سود ^{همدیگر} را می کشند - بسیار مصحک
 و با تماشا بود - عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت
 باور که اول اکسپوزیسیون ^{فرنگستان} فرنگستان در هیجده نوده سال قبل
 درین عمارت واقع شده هاور هم این عمارت برپاست - یک

سوار خوبی است - منگفت چند سال در روسیه بود است - مدتی هم در انگلستان است - لباس و عمامه افغانی را بندگان لباس انگلیسی کرد و بی کلاه آمده بود - رنگ و روپس ورد و پرده بود - خلاصه مد (لرد رادکلف) معروف منصور آمده است - زیاد صحت کردم - این شخص از دملوما بیای بزرگ بر انگلستان است - بیست سال پیش در اسلامبول و بر عمار انگلیس بوده و سوار با اقتدار در آنجا حرکت نموده است - در جنگ (سواسپول) بمدت حلال انگلیسها و برسد روسها رفته است - و از امام (ماملون) اول که (قارداخان) ابایی فراسه از ایران، بیرون رفته و انگلیسها را حاکم معمر فتح عالی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امام در ایران - و محو اطر نام آن امام را قرب هساد و حال دارد و حالام نامکال عدل و سعور صحبت نکرد تا حوسی قرض دارد اگر این تا حوسی را بدست معتقد من حالام آن عدل و هوس و بیته را دارد که دولت انگلیس مامورسهای بزرگ ناویده - مد او هم رف رحاسه بار کردم - است را ماند مبارک باور که خارج شهر لندن است برویم - آنجا آتش باری و مهمانست - امروز فل از دمل و در را وعده امه حبان انگلیس آمده در باغ حاور

و سایر مردمانِ پولیتیک آنجا بودند - بعد از چند دقیقه سوار
سده رفتم به مهمان خانه (ریشمون) که سیار مهمانخانه خوبست -
چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته آمد - چشم انداز
خوبی دارد - اما مه و ابر مانع از دیدن بود - باران متصل می
بارید - قدری آنجا نشسته جای و میوه خورده رفتم منزل

چهارم جمادی الاول

صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل و ررای (توری)
محضور آمدند - ناظم بنگاله و پسرش هم بودند - (لرد روسل)
هم که دیروز خانه اش رفتم آمده بود - (سیمور) که در عهد
(نیکلا) امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنگ (سوانتا
پول) قطع مراوده نا دولت روس کند وزیر مختار (پتر)
بود دیده شد - و همچنین (لرد دربی) و (لرد مایزری)
که هر یک سابقاً وزیر امور خارجه بوده اند - از معارف و ررای
(توری) همه محصور آمدند * خلاصه بعد بعضی تجارت همد
و غیره آمدند - ترکیب و لباس عجیب داشتند - رؤسای ارامنه
و یهود و نصاری و بعد مردم دیگر از اهل بخاب همد و غیره
آمدند - در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمدخان
افغان را دیدم که مدتی نابدرش در طهران بود - جوان زرنگ و

خلاصه رقوم به (ریسمن) در بالای ده واقع است (ریسمن)
 حای علیحدہ بہت - در حصہ یکی از محلات آخر اتند
 است - حناان ها و جسم آندار کنار حوی اطراف دارد -
 خصوصا ہودخانہ (نمر) - از نوع سکارہای (ویدور)
 در جنبہای اعما پیدار بود - حون ماران می آمدند بدگردن
 نکم - گفتند جائے (لرد روسل) از ورای قدم معروف
 انگلستان است فاعما بربک است - مثل کردم بدیدن روم -
 روم پیادہ شدہ داخل سدم - خود ماروچہ اس استقبال کردہ
 مرد پیرست قرب مسند سال دارد - دین کوتاہ است ماروحد
 پیری مار موس و عمل حوی دارد - از فرہ (ویک) است -
 لارم سد فصل (ویک) بوسہ سود - کل ورای دولت انگلستان
 دو فرہ ہستند - فرہ کہ حالا وزارت دارد از (ویک)
 ہستند کہ رئیس آہا (لرد گلاسٹون) صدراعظم حالہ و (لرد
 کراٹون) وزیر دول خارجہ و سار ورا ہستند - فرہ دیگر
 را کہ پرمید حناان اس دسہ ہستند (بوری) منکوبد - رئیس
 آہا (دیرالی) و (لرد دوی) و عزماس - ہر وقت فرہ
 اولی عیرل سود کل ورا وعمرہ ماند نشر کردہ از فرہ تان
 ص سود و خلاصہ قدری بسیم - (دولت) سر اسرا

کاشتم - این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است - بعد یچادر پادشاه رفته و داع کرده ایشان رفته به (ویدزور) و ماهم قدری معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتم به منزل - شب را فراغت بود خوایدم - رادر رهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه (دانمارك) باشد امروز تاره وارد شده بود - حوايست لس چهارده سال - در بحریه منصوب دارد - اسمش (والد میر) نا اوهم تعارف کردیم بدیدن خواهر هایش آمده دو روز دیگر نار میرود

❦ سیوم جمادی الاول ❦

امروز هوا از شدید و مه است و باران شدیدی هم می آید - بعد از نماز نا معتمد الملك و (لرد مورلی) نكالسه شسته قدری در (هایت پارك) گشتیم - نا اسكه روز یکشنبه بود و کسی در راه ها نبود باران هم شدت میامد از مرد و زن خیلی دیده می شد - بعد افتادیم راه (چیزیک) که دیروز رفتم - از (چیزیک) گذشته راه (ریشمون) افتاده از پهلوی ناع ساتات گذشته - مردم زیادی آنجا سیر میکردند - ناع بسیار مرگیست - اما میاش رفتیم - اما برج داریک بلندی ترکیب چین میان ناع ساخته اند - چندین مرتبه دارد - بسیار جای قشنگی است از دور دیدم *

سدم جمعیت زیادی بود - رسیدم بمحل - بعد از یک ساعت
 رقتیم به (حرک) اس عمارت و باغ مال (دوله دی دوله)
 است که از مَمُولِین انگلستان و نا (دوله دوسورلاند) حویس
 است و او امامت و لقمه انگلستان داده است که سلا او باشد -
 جمعیت زیادی از حدی در کوحها و عرها و نامها بود - صدر
 اعظم و (لردموری) نا ما در کالسه بودند - صدر نکساعت
 راه بود کالسه زیادی هم که حامل موجودین بود به (حرک)
 مرف داخل حناان باغ شده و آمدیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص
 ساده شده داخل باغ سدم - ساهادگان وعره بودند - حد
 حادر بوی حسن و باغ رده بودند - عمارت محری داشت
 رقتیم به حادر و لقمه روس و انگلستان - رهاسان نا خانهای
 زیاد و سرای خارجه و وروای انگلستان وعره بودند - قدری
 استادم - ناساه هم آمدند - رستم پس اسان در حادر قدری
 سه صحبت کردم - بعد من نا و لقمه انگلستان رقتیم بگردن
 باغ - گلکاری حوی بود - گرمخانه هم داشت - همه مردها و
 رها می گفتند - در حادر بزرگ حورای زیاد حده بودند -
 مردم سرا اسناد هر کسی حوی منحورود - بعد در اعنه
 درخت گیاهی نا سلی حاضر کردند که من سیادگان خود نکارم

ومردها آوار خوبی خواندند - بعد از اتمام خواندن بیرون آمده
سوار کالسکه شده رفتیم رام آه - سوار کالسکه بچار شده و اندیم
برای قصر (ترنتام) - یکساعت و نیم غروب مانده رسیدیم -
دوک و غیره همه بودند - پیاده رفتیم - شکارهای باغ را تماشا
کرده بعد رفتیم توی قایق ششم - خود دوک رحمت کشیده ^{پارو}
میزدند - رفتیم در حزاب گشتیم - بسیار خوش گذشت - شب را
بعد از شام ناز گلوه نازی کردند همه بودند پسر دوک از همه
بهتر ناری کرد

دوم جمادی الاول

ناید برویم لندن و عصر را در (شریک) برای گردش و صحبت -
و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم - صبح برخاسته سوار
کالسکه شده با دوک و داع کرده و اندیم - سه ساعت بیشتر راه
بود - از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم - دوسوراخش
جلی ^{جلی} راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید - از دو دره
تنگ و طولانی هم عبور شد - ارتفاع دره هم زیاد بود - اما
مثل دیوار بود - یکی از دره ها همه سنگ بود و دیگری سنگ
و خاک بهم آمیخته - معلوم میشود که بچه رحمت و چه قدر
محارج این راه های آهن را ساخته اند * خلاصه وارد گار شهر لندن

سود - حاکم و ورگان و محاسی سهر و حکام اطراف در کار حاضر بودند - سوار کالکه سده را دم تا مدارالحکومه رساندم - قنار بروگی بود - در روی بله صندلی گذاشته بودند نسیم - حاکم تعلقی کرد من هم جواب مَعْلُی دادم در اظهار دوسی بدولت انگلیسی و حوس و می و رسات از اسکه از اول ورود محاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بپاسده است - (لاریسون) صاحب بران انگلیسی رحمه کرد همه محس کردید بعد رقیم طاطای دیگر که چهار حلقه بودند قدری حوردم بعد سوار کالکه سده رقیم برای پاسای کارخانه منه ریسی - کوچه سزار طولانی طی شد - طرفین را بطوری ارحام بود و هورا میکشیدند که گوسها ردیف بود کرسود - سزار اظهار مثل تعلقات ما نمیکردند و نسیم بکارخانه حج مرهه داس در هر مرهه کاری نمیکردند - اءاب و نها معمول کار بودند - رسما و عمر درس نمیکردند - در مرهه ماس مارحه منه مییافتند که اس مارحه را نحای دیگر رده نقس چیب رده بهام دما حل میکنند - کارخانه ماس سزار پاسا داس - صدر بك مدان ورگ بود - الله قدر دو هزار دستگاه ^{کریم} باقندگی داس - در هر دستگاه چهار قر و ن کار نمیکردند همه را گم کار کارخانه از صدا افتاد دحرها و رها

سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کار خانه میرفت
 بسیار چیز ^{سخت} قشنگ تاره بود - اما زود پیاده شده تماشای کارخانه
 رفتیم - در آنجاها اسباب چرخ و آلات لوکوموتیو و کالسکه بخار
 میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ^{میتوان} ضمیمه را گرم
 گرم که سرح بود ارم می نمودند - و بر ^{مکان} منگنه رده نرم و نخته
 میکردند که مایه تعجب بود - و همچنین آهنهایی که برای زنجیر
 ساختن درار و تارک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین
 راه برود - و برای ^{ساختن} ترکیب آوردن نختههای آهن و کوبیدن و
 جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ ^{میتوان} که باهم کله ^{میتوان} زنند -
 آنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند * خلاصه بعد
 از تماشا بیرون آمده کارخانههای دیگر که تارک کاری اسباب میکردند
 رفته تماشا کردیم - از آنجا سوار کالسکه بخار شده به (منچستر)
 رفتیم - دو ساعت و نیم از قصر (ترنهام) تا (منچستر) راه
 است - رسیدیم نگار - جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از (لیورپول)
 بود - شهر (منچستر) بواسطه کارخانههای زیاد در و دیوارش
 مثل دغال سیاه است - حتی رنگ و رو و لباس آدمها هم سیاه
 است - و جمیع حمامهای آنجا اعاب اوقات رخت سیاه می پوشند
 محبت اینکه تا رخت سفید یارک دیگر پوشیده اند فوراً سیاه می

گلوه وا باید موت ایداح که رود ه ساهائی که در آجر
 حله اند محورد - هر گلوه که ساه حورد مشرد و هر کدام
 محورد نان سهرها می افتد - اسخاص یاری کن دو مسب می
 سوند قسمی اس طرف رحت جوی قسمی آنطرف ناری میکنند -
 حد هر هم در آخر اساده اند گلوهارا سوی حط اداخته
 حودس می آند رد اسخاص ناری کن و ساهای هم که حورده
 و افتاده اس دو ناره بلند میکنند - رقتم آغا درس ین دول
 و سایر آندید - مدوك گعم حودنان ناری کنند - بکار دول
 و سار انگلیسها لح سده کلاه ار سر برداشه ناری کردند -
 حلی ناری نالماسای حوی بود - ناظر حاقه دول که حد
 رور فل در صحرا بر قنکی ار دست آدمس رها سده نایس
 حورده بود می لنگد اسمی (راب) بود

سوار وور حمله عره حمادی الاول

۱) سوار را مرل حورده سوار کالسه بخار سده رقتم رای سهر
 (منجمر) - کالسه بخار سوار مد حرک کرد - اءاب پس
 حدمها وعره در مرل ماید - امروز هم ار مصی سوارحای
 مارل کالسه عور نمود - ار سهرها و ساهای آناد گده
 اول بکار ساه (کرو) رقتم - ار رام آهن برک ساده سده

تعبیه کرده اند باغبان می پیچاند . بچرها ناز و سقتمای شبیه
بلند شده باز بسته میشود * خلاصه آمدم باطاق عمارت -
اطاقهای عالی بر اسباب باروح و بردهای اشکال خوب دارد -
قوسک حنرال انگریز که در مصر بود تاره اینجا آمده است -
(لردشری استانتن) که از نخواست و در همین نزدیکی عمارت
و . باغی بطرح (سویسی) دارد او هم بود - شخص انگلیسی
که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده
بود اسمش (کاک) ریش بزرگی دارد اینجا بود - از احوالات
اسیری او پرسیدم - میگفت چینیها در اسیری ما را بسیار آذیت
کردند - بعضی از نواحی انگلیس آنها بودند که سالها از رفقا و
مضاحبهای دوك بوده اند - برادر و پسر برادر و پسر دوك هم
بودند - اسم پسر دوك (مرکی دوستافرت) اسم برادر بزرگ
دوك (لرد البرکادار) برادر کوچک (لرد رالد) * خلاصه شب غذای
خوبی خورده شد - چراغان خوبی هم کرده بودند - گردش
کردم يك حائى رای گلولة باری ساخته اند - در وسط تخته
دوازست - میانش خالی دو مرته - گلولة چوبی بزرگ و کوچک
زیادی توی آنها گذاشته اند - طرفین این خط در زمین از تخته
معروش است بطور پشت ماهی - در هر دو طرف آن مهریست

گلج و درختهای شیبه باونج که بوی حلیک کاسه در ماعها
 گذاشته و سرسرا گرد کرده بودند - ماعهای سزار و سنع
 سنگ بزرگ با انواع اقسام - نای رمن و حناان جن منل عمل -
 موارهای زیاد در حرکت - حاو این ماع و ماعه دریاچه
 طبیعی است طولانی و کج و معوج که بوی آن حند حرره کوحک
 است - همه ماحکل و گلکاری و حناان که ما قاس آغا مرقند -
 دؤور این دریاچه الله است همه حنکل سیر و حرم - و اطراف
 این ماعها همه حناانهای سر پوشیده از دوحه گل و قال -
 حنهای موار از آهن ساخته اند - آن طرف حها و حناانها
 گرم حهای دوك است که سزار سمر و انواع گلها و برگهای
 رنگا رنگ مکی دسا وعره دارد - موه مان که حر ماکول
 حوبست منل کدوی کوحک قار درار - اما رنگ بوسس که رود
 سد آن روف مرسد - مر حرره متعدد - رم است -
 همس طور ما انگست منوان خورد - قدری قیل است - بران
 هندی مور منگوید - و در باوحسان مصری اوان و مکران
 سزار هست سلیل هلو انگور سندا و سنا اعمر آو حنالک
 حنار وعره دارد - و جمع این موهها از نارس و نسرس و
 رسنه در گرمخانه نرات نام مود - ما اسباب و پیچی که

آمدند - الی دهنه دریا روانه مراجعت کردیم - رودخانه بسیار
 عمیق و از دو طرف شهر است - هوای شهر سرد بود -
 بعد برگشته کالکه نشسته در میان جمعیت گذشته وقتیم نگار -
 سوار کالکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته عباسیه به
 ساعت نسیر (فرمان) که مدت (دو ک دو سه لاله) است وقتیم -
 کالکه بخاردم در مع افسرده دیک و بهشتی حاضر بودند - سوار
 کالکه شده رانیم - جن - ان کل و شکوه بیکه در (ویدرور)
 دیده شد اینجا هم بود - نوی جن و بجزیدند - سهای نکات
 دیک برای اعبایا و سرایدارها و غیره ساخته است - مهمانخانه هم
 ساخته معبد کوچکی دارد - رسیدیم در قصر پیاده شده وارد
 اطاقها شدیم - وقتیم مگر شایه مخصوص که نوی عمارت بود - اقدام
 گلهای و درختهای حرما و غیره در آنجا دیده شد که کمتر جانی بود -
 حوضی در وسط بود کوجک مدوز در حین نشسته از مرمر
 روی فواره ساخته بودند - از زیر آن آبی جاری بود بسیار
 صاف - عطر گلهای در آنجا پیچیده بود - مخصوص عطر یکنوع
رینق سفید بزرگ و اطاقی نهم زاپونی که زیاده از حد خوشگل
 و معطر بود - آنجا قدری نشسته مالیانی کشیدیم - بعد وقتیم
 بجلو حان عمارت که باغ بزرگ است - اما درختهای کوجک سرو و

بودند کالسه متواست عنور کند از بالای عررها مامها کوحها
 آقندر هورا منکسند که گوس آدم کرمسد مکهر پیره دن ناطل
 در سهر سوذ که حماسا سامده ماسد سهر عمارت و صنعت است -
 مردمان کارگر ستار دارد - و مائسه ماهالی لندن اصحاها قتر ستار
 دنده سد که از صورتسان معلوم بود که صعوب امر معاس
 منکدراند - منکدرانگهی رسنده ساده شده داخل عمارت (سروور)
 سدم - تالار و انوار برکی بود - محی مالای سکوی تالار گنابه
 بودند آنجا نسیم - دن و مرد ریادی در تالار بودند - حاکم
 حطه خواند نطق از دوسی و اتحاد دولتن ایران و انگلن کرد -
 ما هم جوانی دادم - (لاریسنون) رحمه کرد - (طمسون) و
 (دیکسون) هم بودند - بعد از حاضه مار سوار شده راندم رای
 عمارت حاکم نس - عمارت حوی بود در اطاق قدری معطل
 سدم - ماران کمی هم آمد - بعد از آنجا رقتم در تالار برکی
 میرمار گنابه بودند نسیم منوه وعمره خوردیم - حاکم سلامی
 مابوس کرد بعدمار بام سد - جمع ریادی درمندان و محوطه
 عمارت جمع شده بودند - رقتم جاو عمر قدری ماها مارف کرده
 بعد رقتم مار ماطاق حایوب - قدری اساده رقتم مائس سوار کالسه
 شده راندم رای لب رودخانه - نسیم نکسی - سارس هم مه

(مرسی) ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر (لیورپول) گذشته داخل دریا میشود. طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است * خلاصه از گار در آمده سوار کالسکه شدیم. حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر دم گار حاضر بودند. حاکم سوار کالسکه شده حاو اقتاد - ما هم از عقب - معتمد المالك و (لرد مورلی) پیش ما بودند - شهر (لیورپول) شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب بائسگی دنیا ^{را} ^{در} ^{آن} ^{جا} ^{که} ^{بزرگ} ^{انگلیس} ^{است} دارند - از اینجا دنیا تجارت گندم و پنبه زیاد میکنند - گندم انگلیس کفایت خوراك خودشان را نمی کند - ^{مهاجرین} ^{زیاد} ^{از} ^{انگلیس} و آلمان و غیره ازین سدر به یسگی دنیا میروند - از قراویکه معلوم شد سالی ریاده از دویست هزار نفر مهاجر ازین سدر به یسگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نمیگردند - خاك فرابگستان يك کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد - و کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه حاو شهر لنگر انداخته بود - امروز صبح ^{صبح} ^{ساز} ^{ساز} ^{است} ^{روید} - محض تماشا می ماند بودید - امشب خواهند رفت - اسم یکی از آن دو کشتی (اوسیانی) و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود * خلاصه آنقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده

روز پخشیه صلح ربيع الثاني

صبح ژود از حواب رحاسم - سوار کالسکه سده رادم -
 معتمد الملك و (لرد مورلی) وی کالسکه بستند - صدر اعظم
 و ساه رادها و اعلی در لندن ماندند * خلاصه از کوحه
 (دران اسریت) گدستم که دکاکن سوار حوب و اسف
 دآرد آر همه حجر دسا - مهمان خانه سوار عالی هم که اعل
 سکی دسامها آنجا معول میکنند در همین کوحه دده سد - اسس
 مهمان خانه امریکاست - وقتم با نگار رسیدم - سوار کالسکه
 بخار سده رادم از لندن تا (لوربول) عساعت را اسب و عا
 فرسنگ مسافت دارد - امروز کالسکه بخار حلی از سوراچههای
 کوه گدست - رمی لب و اند داسب - همه حا حنکل و سوره
 و رواع و آبادست - از سهرهای برگ و کوحه که سر را
 بود گدستم - سهر (استوک) که کارخانه حنی ساری سوار
 معروف دارد سر را بود - حنی انگلس را آنجا مسارد -
 ردل سهر (لوربول) از سوراخ سار طولانی عور سد که
 مع دفته طول کند سد از گدسن ملا فاصله کار (لوربول)
 پیدا سد - حمل رباد از حدی حاضر بودند - امروز وسط
 راه از بلر سوار برگ بلندی عور سد که بر روی رودخانه

بهوا رفته است - چشم انداز بسیار خوبی شهر لندن و اطراف رودخانه (تامیز) داشت - بعد آمدیم پائس سوار شده رقتیم باسکله - سوار همان کشتی شده راندیم - آب رودخانه طرف عصر بواسطه حذر و مد کم میشود - این دفعه چون ار (دوکها) ر نگشته از راه راست رودخانه رقتیم - ار زیر چابدين پل معظم آهنی و سدگی گذشتیم - جمعی ریاد ار حد ایستاده بودند - تا رسیدیم لمحاری پارلنت که طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ ^{ماریصحنه} مریصحنه (سنت توماس) که بسیار عالی است واقع شده - ار کشتی برآمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل - شب را در مرتبه نالای همین عمارت محاس نال است - شب رقتیم نالا همه بودند - دست روجه وایعهد را گرفته رقتیم اشستیم - همه رقصیدند رقصی متعارف نال - بعد مرد اکوسی نالاس اکوس آمده فی ^{اندان زد مثل سورنای ایرانی صدا میدهد - (پرس الفرد)} اندان زد مثل سورنای ایرانی صدا میدهد - (پرس الفرد) (پرس ارتور) و دیگران رقص اکوسی کردند - خلاصه بعد ارین رقص محاس رهم خورده رقتیم اطاق دیگر برای سوپه - عدا و میوه وغیره سرمیز چیده بودند - همه خوردند - شاعرزاده هندی هم بود - بعد پائین آمده خوایدیم - فردا باید برویم شهر (لیورپول) و (منچستر) و قصر (ترنتم) که مال (دوک دوسوتزلاند) است -

درس تالار اسکال سرداران قدم و نصی حکمهای محریست سا سبی
 داس لله معجورد - رقتم مالا مریهاری آغا برای ما چیده بودید -
 ماسا رادگان وعبره نسیم - مریهاری ساری حلی طولانی بود -
 جمع رمادی از مرد و زن ماری خوردید - بعد از ماری و جهای
 حوی (لردلس) را که در حصه بود با نان دادید - گلوه
 اولت او خورد ساهتش فرو رفته بود - حانده سعد او که
 حوی بود دیدید - ان جنگ معروفه (راقاتلگار) است که
 کسهای انگلس با فرانسه و اسنادول جنگ کردند و با وجودیکه
 (لردلس) کسه سد مار قحج را انگلسها کردند - خلاصه بعد
 رقتم ولسپدها و رهاسان وداع کرد رفتند - من حواسم رمید
 حایه روم رقتم عندان مدوسه محریه - کسی حدکی برکی با نام
 اسباب وسط میدان بود برای تمام اطفال محری که در آنجا مسی
 عمل ^{معمول} بندی می کنند ^{معمول} هدر ^{معمول} ناتصد ساگرد محری هم صف کشیده بودند
 اسلادم - قدری مسی کردند - بعد سوار کالکه شده رقتم
 برای برج و صدحایه - روی به باندی ساخته اند - بلهای سدگی
 دارد - دورترین های بروک بوی برج بلندی قرار داده اند که آن
 برج را ماسا میگرداند - و هر طرف که بخواهد دورترین
 حرکت میکند - مسیم ماسی مروی دارد که حدس دهه با مالون

(دوک) شدم - (دوک) بمعنی حوضه ایست که برای کشتیها ساخته اند - کشتیهای تجارتی وعیره را در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری مناع تجارتی میسازند یا از مناع خالی میکنند - اما راجانهای مالالتجاره هم در لب (دوک) ساخته شده است - اسباب حر اقلی دارند بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی به خشکی یا از خشکی به کشتی مآسانی حمل میکنند - و برای این (دوکها) دری از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی مآسانی ناز و بسته میشود - عرض کم است - کشتی بزرگ به صعوت داخل میشود - این قدر کشتی و تماشاچی دیده شد که اسبان جمع میکرد که این همه محالوق کجا بوده اند - و همه با تمیز و رهای خوشگل زیاد بودند * خلاصه ناز از (دوک) خارج شده برودخانه (تامیز) افتاده رانندیم - همین طور جمعیت نوی کشتیها چه همراه ما می آمدند و چه طرفین راه ایستاده تماشا میکردند - همه حا توپ می انداختند - راه زیادی رانده وارد (کریویچ) شدم - اینجا مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد - از کشتی در آمده وقتیم بعمارت و زیر محری که سیار عمارت بزرگ کهه ایست دویت سال است ساخته شده است - ولیعهدها نارهایشان وعیره بودند -

باو داده از پاهای بالا رقیم . کُل و درخت ریادی در پاهای و راهرو
 ها چیده بودند . همه نجای انگلیس از رن و مرد سغری خارجه
 همه بارهایشان موعود بودند . رقیم در المانی شستیم . میزی
 بود دورش صندلی . بعد برحانه دست روجه و بر خارجه را
 گرفته دور اطاقها و پاهای راه رقیم . بعد با همه تعارف کرده
 بمنزل رفته خوابیدیم

سیاحت و نهم ربیع الثانی

امروز به (گریونج) باید برویم به متصل شهر است به
 خارج . گذار رودخانه (نامیز) واقع است . و در حقیقت
 از محلات دور دست شهر حساب میشود . صبح رود از خواب
 برخاستم صدر اعظم بود . با معتمدالمالک و نرد مهماندار
 در کالسهک شسته را دیدیم . از کوچهای شهر گذشته داخل (سیته)
 یعنی شهر قدیم لندن شدیم . از کوچه معروف به (رژان
 استریت) که همه دکانهای مرغوب بود گذشتیم . همه خرید و
 فروش اینجا میشود . کوچه بسیار مشهور است . آتقدر جمعیت
 و ازدحام و کالسهک بود که آدم حیران و مهوت میشد . بار
 از کوچهای عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم . حاکم
 قلعه جنرال است با همه اعیان و اشراف (سیته) آمدند . دیوار

دو لوح بالنس اکوس بودید - بکفوح دیگر هم ماسم ولسمهد
 انگلس اس - که فوح روی هم رفته قرب هس هراس هر می
 سدید - سسار خوب مسو کردید - چند دفعه مندان را دُور
 کردید بعد دُور رفته مسو سلتک کردید سسر مرصعی دسب
 خودم (بدول دکامردج) سسپالار دادم - ما نادسا سسار
 صحت سد * خلاصه سد ار اتمام مسو که بر دسب سروب بود
 من ما هر دو ولسمهد و (دول دکامردج) وعبره تا عصر (وسدرور)
 که بکمرسنگ را بود همه را از بوی حفت دواند تا رسدم
 به عصر - ساده سده رقتم بالا در اطای حاوی راحب سدم -
 بعد از نیم ساعت بار رقتم مس نادسا وداع کرده رقتم برام آه
 امب در حاطه (لردکراتویل) ورر دول خارجه ساسم و مال
 موعودم - حون ولسمهد انگلس و دسپاسان حسه بودید از
 (وسدرور) مالکراف کرده بودید که امب مهمانی موقوف
 ماسد بواسطه اس مالکراف سامرا مرل حوردم اما حون وعده
 داده بودم رای سب سستی و مال رقتم حاطه ورر خارجه -
 اما مال در (فور) آفسی می در ودر بحاطه خارجه
 دولی بود - ولسمهدا وعبر بودید - رقتم آسا عمارب
 عالی سسار حویسب - رر ورر خارجه آمد حاو - دسب

نزدیک میدان مشق - الحاحا ایستادیم تا پادشاه و رهای هر دو ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه اشسته بودند برسد - آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم - بار پادشاه عقب ما بودند - رقیم میدان مشق - چمن وسیعی بود - دورش درخت و جنگل - در یکطرف بطور ایم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت - و ده پانزده اطاق چوبی و عیره خوب مثل چادر ^{مربعه} ^{تخت} قطار ساخته بودند که مردها و رهای اعظم و اشراف ردیف طبقه طبقه اشسته بودند - برفهای شیر و خورشید و برف انگلیس را همه حاکم این نصف دایره رده بودند - دو برف بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بنا کرده بودند که ما الحاحا بایستیم * خلاصه رسیدیم زیر برف ایستادیم - پادشاه هم آمده ایستادند - توی کالسکه تعارف بعمل آمد - من و ولیعهدها و (دوک دکامبریدج) و عیره رقیم از حلقه صفوف قشون گذشته بار آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم - مرور هوا از و مستعد ناراض بود - حد را شکر کردیم که ناراض نیامد - هفت هشت فوج بودند - سه چهار ^{مربعه} فوج خاصه که نالاس های بسیار خوب و کلاه های پشم بسیار بزرگ از پوست خرس و عیره داشتند - بسیار کلاه مهربانی بود - این افواج بسیار خوب بودند -

زیاد بودند - از جمله (گولداست) که سرحد سسار و
 بلوچسان رفته بود - (اسمت) و انگریزهای طهران و عره
 بودند - بعد سوار کالک سده رقتم رام آهن - ولعهد انگلس
 و روس و رهاسان و عره و ملتزمین^{ملتزمین} ما آکری بودند - سوار
 سده رقتم به (ویدرور) - قصر (ویدرور) در حصص
 واهه سخی است - از قدم با سنگ ساخته اند - روی نه واقع
 است - ^{پهلو} دم^{پهلو} ماه^{پهلو} قصر ساد سدم - ناساه مار تابی^{پهلو} به بررئی
 آمده بودند - ما اسان دست داده رقتم بالا همه آمدند - قدری
 اسادم - بعد من با هر دو ولعهد و سارن^{پهلو} مان آمده سوار
 است سدم - من سوار است^{پهلو} من^{پهلو} الفوله سدم - حرالها و
 صاحب مناصر انگلس با نیکه سوار نظام همه جلو افتادند -
 از حناان^{پهلو} طویل جلو عمارت راندم رای آخر حناان که آغا
 و ^{پهلو} سب^{پهلو} گام^{پهلو} مندان^{پهلو} مسی است - نکرستک درس را بود -
 طرفین راه زن و مرد بطوری اساده بودند که عال عور^{پهلو} عبادند
 و متصل هورا می کردند بطوریکه از صدای آنها اسهای همراهان
 رم^{پهلو} منکر^{پهلو} دید و دیوانگی^{پهلو} می نمودند - اما اس من بواسطه طول
 ستر و صدمه که در دریا و راه آهن دید بود سرخوچه رم
 منکر و آرام بود و علامه همان طور رقتم الی آخر حناان

طور میتواند با پا یا بادست باد بدهد - موریگانچی ریاد هم در
مراتب پائین بود - چیر مجلس تاحال کسی ندیده است - دوارده
هزار نفر بودند - ار احدی صدا در نمی آمد - همه آسوده گوش
میدادند و تماشا میکردند - خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید -
بعد از اتمام وقت به منزل خوابیدم

❦ بیست و هشتم ربیع الثانی ❦

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر ^{reception} برویم قصر (ویدرور)
برای قشونیکه پادشاه میخواهد سان بدهد - صبح از خواب
برخاستم - وزیر دولخارحه و صدر اعظم انگلیس محصور
آمدند خیلی صحبت شد - یکساعت و نیم طول کشید - صدر اعظم
هم بود - مجلس خوبی گذشت - بعد رقتیم سرهار - صدر اعظم
آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است - میخواهد احزای
خود را معرفی کند و اهالی شهر های انگلیس ادرس یعنی
غریبه تهیت ورود آورده میخواهد بخواند - رقتیم توی تالار -
از شهر های بزرگ انگلیس وکلا آمده بودند - تهیت ورود
عرض کردند - احزای سمارت ایران معرفی شدند - یهودیهای
لندن - محوسیه ارامنه (مایچستر) وعیره همه ادرس و نطق
داشتند عرض کردند - بعد وزیر هند احزای خود را معرفی کرد -

روس بود - اصل کسرب در محوطه است کنار برک که
 بعضی بطور گند سار وسیع باشد است - و در این گند هفت
 مریه دارد که همه حای نسین مرد است - همه عمارت از رهای
 حوسگل ماریت جمعیت زیاد در همه از عمارت و بررگان - سطح
 زمین هم از مرد و زن بود - حراعهایی زیاد از کار روس
 بود - ما هم وقتیم مائس - بوی آهسته جمعیت صندلها حده
 بودند - ما ولیمهدر انگلس و روس و بررگان ایران و ویرا و
 اعلان انگلس همه بربت روی صندلها بیسم - حلو ما اربعون
 کنار بررگی که تدر یک عمارت و ستوهای آهی و لولها دارد
 که صدای سار از آنها در می آمد تدر حصار متصل بیک صاحب
 دیوار عمارت بود - در حب و راست اربعون هشتاد قدر دحر
 و زن کنار حوسگل چهار صد اطراف و چهار صد هر اطراف
 عمارت سه بودند - همه هشتاد یوس - چهار صد هر حامل
 آن داشتند و چهار صد هر حامل فرم - مالای سر این رها
 سرها با لباس های خوب آنها هم هشتاد قدر هستند - همه
 آنها به آهیک کنار حوس سوای مورگان و اربعون متجاوزند -
 اربعون را یکسر مرد - صدایش خیلی دور مرف - کنار
 خوب رد - اما مادر را با عمارت هستند - و الا یکسر حه

سازی که بطریقها را در آن واحد بر نموده سرشرا محکم میکردند -
 قوطی حبابی سازی - ابریشم کشی - پارچه بافی - چاپ روزنامه و
 هکذا - انواع و اقسام کار حاجات صایع که بنوشتن نمی
 آید - در کمال آسانی این اسباب و کارها را درست میکردند -
 خیلی مفصل بود - ریاست این آکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس
 مثل (اردکراویل) وزیر دول حارحه و غیره است - آنها
 پیشاپیش ما راه میرفتند - ولیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند
 خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم ستالارهای متعدد
 که همه با پردهای اشکال دور نما و غیره بود - پردهای روعنی اشکال
 بسیار ممتاز که در هیچ جا پرده باین خوبی ندیده بودم - رئیس
 این پردها (پرس المرید) پسر پادشاه انگلیس است که رئیس
 بحریست - و این پردها را صاحب مصان و احزای بحریه عربک
 بخیاال خود نقاشی کرده اینجا فرستاده اند * خلاصه ازین تالارها
 گذشته باریدالانها افتادیم که امتعه که در کار خانهای ربر میسازند
 اینجا آورده برای فروش می چسبند - رنما و دخترهای خوب چه
 در کارخانهای پائین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امتعه
 بودند - از آنها گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت - همه این
 دالانها و عمارات و کارخانها از چراغ گار بطورهای مختلف عجیب

گسم به سدر (نورسموب) - آنجا در اطالی مارهار حاضر
 کرده بودند حوردم - مد سوار کالکه سده رقتم کارخانانی را
 که اسباب کسی بخار از هر قبیل می ساختند گسم سوار تپاس
 داس - از آنجا به راگروه مالا رقتم - کسی سوار برگ
 جنگی می ساختند - بوی کسی رقتم - عملی کار میکردند -
 اسم کسی را (ناصرالدین) شاه گنایه بودند - مائن آمده سوار
 کالکه بخار سده و اندیم برای سهر خرونی رسیدیم سب را بمجلس
 کسرب بی سار و آوار که در عمارت (البرهال) است
 ماند بروم - سب را مد از سام سوار کالکه سده تا صدر
 اعظم و عمره رقتم - از (هاند مارل) گدسه داخل عمارت
 سدم - و لیسدر انگلن و روس تا همه صاحب مصالح انگلن
 و عمره بودند - اول داخل دالانی سدم که عرصن منجاور از
 سن هفت درع و سرس تا سه پوست بود - گویا آهن هم
 بود - طرفین دالان همه اسباب کارخانجات بود می ماشینهای
 کوخل مثل نیمه - اما سوار بیت و سنگ ماره و حرج بخار
 کار میکرد - انواع کارخانجات دیده سده - سرب ساری -
 سنگار ساری - و بوئون ساری - سه آردری که فریکان
 (مائارون) منگوید - سرب آب لیمو ساری - اودولس

بجار داشت - توپ های سیار بزرگ داشت - بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین بود - رقتیم پائین همه ها حتی آشپزخانه و حای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم - شیلور کشیدند که حاضر جنگ شود - در يك دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده مجاکی تمام مشق جنگ کردند - توپهای با آن عظمت را با اسبابیکه داشت میگردانید - بسیار تعجب داشت - قدر سی ^{بسیار} عراده توپهای سیار بزرگ بود - کشتی هم رده پوش است - ازین کشتی ما قایق رقتیم لکشتی دیگر موسوم (سلطان) - این کشتی هم بسیار بزرگ و از هر دو رو رده پوش اسم ماخدايش (و ریتارت) - توپهای این کشتی کمتر اما سیار بزرگ تر بود - بعد از ملاحظه پائین توی قایق بسته رقتیم رو لکشتی خودمان - در قایق ما و لیعهد انگلیس و رن هایشان و (معتمدالک) و (دوک دکامریدج) و غیره بودند - يك کشتی بجار کوچکی قایق ما را میکشید - همیکه پهای پاه کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت بر ^{جرح} بجار کشتی - هان آن جرح بجار هم محرکت آمد - کم مانده بود ^{پره} جرح بخورد قایق ما - اگر حدا بکرده يك پره میخورد همه عرق میشدیم - الحمد لله جرح ایستاده ما بخطر گذشته آمدیم بالای کشتی - ر

اسیاده لنگر انداخته بودند سلتک کردند - ملاحظه رفته بودند
روی دکلهای ^{مادر دله} داد مردید هورا منکشدند - سار ماسا چیان
هم که از لندن و سادر وعبره آمده بودند در کسبهای بخار
و قاعهای بررگ و کوحک از حد بودند - روی دریا
از ماساحی سناه سده بود - همه هورا منکشدند - پیرمهای
نسان اترانی را در همه کسبها رده بودند - مل هنگامه بود -
رقتم تا ردک ^{حیره} (وب) که در همین دریای ماش و
حزر' سار ^{فیدگی} است - سهری در همین حریره مل کوه
بودار سد موسوم به (راند) که طاهای سار فنگ مره
پمره داس - درون حریره بادسای صری دارد که با سوهریان
ساخته اند موسوم به (اسور) از دور سنا بود -
علی الطاهر ^{حوب} عاری مسعود - روی به واقع و دورش حدکل
و حسن بود - از آنجا گدسه از منار کوحه کسبهای حدکی
عور سد - همه بوب انداختند سلام دادند - سد از اتمام گردش
ما سوار قاص سده عقبه ملاحظه دو کسی اول نکشی (ارمکور)
رقتم که بررگرس کسبهای حدکی دولت انگلس است - کسان این
موسوم به (فانس هوروی) با صاحب منصب ریاد آنجا بود -
طول کسی سد و عا قدم مسر بود - رور بازرده هزار است

کسالتِ بجوایی داشتم - رحت پوشیده سوار کالسکه شده با صدراعظم و شاهزادها و غیره رقتیم سر راه آه (پور تسموت) - جمعیّت زیادی بود - رقتیم توی کالسکه قدری ^{معتدل} معتدل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس نارنهایشان و غیره آمدند - آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما شسته راندیم - همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کج بود - سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به (پور تسموت) شهری معتدل و بدر حدی عظیمی است - قلاع و ^{دستگاه} بستیه‌های سخت دارد - در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با احزای خودش آمده بطنی کردند - تعارف ^{general presentation} رسمی بعمل آمده توپ ریاد از خشکی و دریا انداختند - داخل کشتی (ویکتوریا البرت) که کشتی مخصوص پادشاه و تدر و برگ و خوب است شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزادها و سرداران بحری و غیره - کپتان این کشتی اسمش (پرس لینز) است - بهاری حاصر کرده بودند - ما و سایرین رفته در اطاق کشتی سرِ نهار نشستیم - بعد ولیعهد انگلیس گفت رحیزید برویم بالای کشتی - باید کشتیها سلام بدهد - رحاسته رقتیم بالا - همه آمدند دو بسر ولیعهد انگلیس هم الاس ملاحی آمده بودند - ایستادیم کشتیهای حدی قرب بجاه فرود مثل کوچه در دریا از دو طرف

جماعت زیادی بواسطهٔ روز یکشنبه ساع و حش آمده اند . و من
 باغ که مردی پیر و گونش هم سنگین بود آمد - قدری هم
 فراسه میداشت - صحبت کردم زن و مرد زیادی بود - ما
 از میان کوچهٔ تنگ مرد و زن عبور میکردیم و متعل هورا
 میکشیدند - اصاف این است که قلاباً بما مل دارند و ریاده از
 حد با حرمت و ادب حرکت میکنند ه علامه و حوش اینجا را
 نفس نفس عایجده از هم جدا ساخته اند - چند حیوان عجب
 اینجا بود که حای دیگر دیده شده بود ه اولاً (هیو یونام)
 است که اسب دریائی است چیز عریضی است سه عدد بود -
 یعنی يك حش و ماده و يك بچه هم همان جازائیده بودند -
 بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها نوبی
 آب بودند - غذا بدهش می انداختند دهنش را مثل یکدروازه
 باز میکرد - دنداهای بسیار درشت داشت - بسیار عظیم الجثه بود -
 آنچه من فهمیدم کرگدن دریائست * ثانیاً میموی بود بسیار
 بزرگ کریه المطر بعینه انسان مخصوص دست و پایش خیلی شبیه
 انسان است صاحبش میر قصاد - پا رمین میزد می ایستاد حرف
 میزد - انگلیسی آمد بود - بعد حاو حاو ماراه میرفت - اما میل داشت
 دستهایش گرفته راه نبرد - بعد نفس میمومها انداختند حسرت و خبز

نسه راندم - جمع ریادی بود - در را نامه عارف کرده
 رساندم به ساحه - ولعهد انگلس و روس و روحه هر دو و
 ساهراد حاتمها و بررگان همه بودند - به ساحه سار بررگ س
 مریه حوسب - ردهای حوب سار دادند - جمع ریادی هم
 بود (مانی) را که از حواسدهای معروف فرنگان است مخصوصا
 فرساده از مارِس آورده بودند - سار حوب حواید - سار
 در حوسبگی است مدلع گرائی گرفته ناندن آمده بود دیگری
 هم بود (النای) نام از اهل (کامادای سکی دسا) سار حوب
 حواید - کارهای حوب کرد - بالاحره رساله رقم مرل

حجرت و ششم ربيع الثانی

امروز بعد از چهار رقم ساع و حسن حمام الساعله و بصرمالدوله
 ما من در کالکه به نس خدمتها وعمره هم مرا بودند -
 حوب دور بکسه بود کوحها حاوت بود - همه مردم بوی
 حنها و ناعها بگردن رفته بودند - حدس هزار هر دنده سده
 که بوی حنها حواسده بودند - مار کالکه ما را که میدیدند
 از اطراف دوند منآمدند هورا ماکندند - حلاصه راه دوری بود
 از کوحها و منافها وعمره عور کرده ما رساندم بدر باع
 و حسن سده سدم کالکه رمادی در باع و کوحه بود معلوم شد

و رفتن نزدیک کورهائی آتش که خالی گرم بود سوار کالسکه شده رانندیم به مارت اول که از پهلویش گذشته بودیم - هار را آنجا حاضر کرده بودند - تالاریست که صاحب منصان ری و بحری و توپخانه آنجا هار میخوردند - حای خوبی بود هار خوردیم - بعد از هار سوار است صباح الحیر شده با پسرهای پادشاه و (دوک دکامیریدج) و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که چمن بود برای مشق توپخانه - چندان هم وسیع نبود - متجاوز از پست هار زن و مرد در صحرا و چمن برای تماشا ایستاده بودند - هفتاد ^(پانصد) عراده توپ بزرگ و کوچک بود - از قراریکه گفته اند این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و نار خواهد رفت - توپچیها و صاحب منصان خوش لباس بودند - توپهای انگلیس مثل قدیم است از ^{سفر} دهن ^{نیمه} ناسمه پر میشود - مثل توپ کروب از عقب بر نمیشود - توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورتمه ^{تازه} آمدند - بعد دوان دوان آمدند - بعد مشق ^{بسیار} شلیک کردند - یکی از توپهای به بود را هم مابیشکش کردند - بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم منزل - شب را باید تماشا حاه برویم - رخت پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است (واردشامبرلان) نکالسکه

سهر که اعلیٰ فصاحت بود و کسه و عمله که همه از دود دعال
 رویان سده بود گدسه یا رسدیم حصه و سهر (وایح)
 که جای سزار معتربست و سزار جاهای سواره و ساده دوال
 انگلس همه در آنجاست کنار رودخانه (نامر) واقع است (دول
 دکامردح) و (ترس الفرد) و (ترس اردور) حوال (وود) امیر بوجاه
 و حاکم نظامی (وایح) و سار سرکردهای بوجاه و پیاده و غیره
 همه باستقبال آمده و حاو ما امادند - ما نا کالاکه راندیم رای
 بماسای کارخانجات حلی راه از کوحه و ترور عور سد محتب
 رمادی بود - طرفین راه هورا مکشدند - مدیم ساروف مکردم
 ما رسدیم بکارخانها ساده سده بوی کارخانجات رقتیم - حالا رسم
 است بوما را نا قالب میریزد - آهن بجه را نا اسان که
 فارید او به منکند سهر انداز که بوب بخواهند سد آران بکارخانه
 دیگر رده بر حکم بچار گنارده سار داده مکوسد و
 حوس مندهد بوب می سود - گهتند اسطور اعتبارس سراسر است
 بک مک کارخانها را دیدم حان بوب سانداز منکند سنی دیگر
 میریزد و سنی سوراخ منکند حان حکم میریزد بوبهای راد
 بی صرف ددم در حاو کارخانها گناسه و کلویه و اساب رمادی
 جد بودند سبه ساه همه انگلس اعصاب - سد از گردن ها

ولمهد طرفین ما بسه - سارن همه انساذه بودند (لردمر)
 بران انگلیسی ^{مستطیل} ^{مستطیل} ^{مستطیل} خطه از روی نوسه در ^{مستطیل} ^{مستطیل} ^{مستطیل} وود ما و دوسی
 و اتحاد دولن انگلیس و ایران حواء - همان را بران قاری
 حت رده وری از ارا بدست قاری دها دادند - بعد از اتمام
 ضریر (لردمر) صدر اعظم همان قاری را با صاحب بام
 حواء - ما هم حوائی دادم (لارنس) صاحب بران انگلیسی
 رحمه کرد - بعد از آن مجلس سلام ^{مستطیل} ^{مستطیل} ^{مستطیل} شد - بدست هرکس
 فامی از مطلا که مداد داس ماوری که در آن اسم نوسه بودند
 دادند که هرکس با هرکس ملل دارد بر صد آنجا شوند -
 حبه طلایی هم مکس کردند - بعد مجلس رقص شد - من
 در همان حاسه باها منکرده - هر دو ولمهد مارها و غیر
 همه مریضاند - بعد از اتمام رقص مار مارو داده بروحه
 ولمهد انگلیس رقص رای (سوره) که سام بعد از نصف شب است
 از تالارهای بزرگ و ماها و راهروهای زیاد که همه ماو از
 مرد و رهای خوشگل بودند و انواع گلها و درجها که در
^{مستطیل} ^{مستطیل} ^{مستطیل} کاسه در آنها و اطافها گناسه بودند گدسه رقص سالار
 بررگی که در (سوره) را حده بودند - قرب چهار صد هر سر
 سوره بودند شخصی از اهل (سوره) که باب (لردمر) بود عاب سر

حساب میبردند - هرکس به بایس بی احترامی کند قتلش واجب
است * خلاصه وارد در خانه (لردمر) شده از پاه بالا رقیم
تالاری بود - ولیعهد انگلیس و روس با رهنماشان و همه سفرای
خارج و شاهزادهای ما و عیره و شاهزادگان و شاعران و خانها
و خانهای معتبر و بزرگان و وزیران انگلیس بودند - امر دو
ولیعهد دست داده تعارف کردیم - این عمارت دولتی است که
حاکم لندن می نشیند - اسم عمارت (گیادهال) است - سالی يك
مرتبه این حاکم انتخاب اهل شهر باید عوص بشود - احزای
حکومتی اباسهای عرب داشتند - کلاه های سمور بزرگ خرجه
و کاتبهای زیر سمور و عیره - در دست هر يك چوب ناریک
واندی دست دیگری شمیر و قیاده بیک قدیم جاو ما راه
میرفتند * خلاصه در همان اطاق ایستادیم (لردمر) لطفی کرد -
حوای دادیم - بعد با این تشریفات ستالار بسیار بزرگی که چهل
چراغ و چراغهای گار داشت رقیم ناروحه ولیعهد انگلیس نارو
داده بودم - زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر
دعوت شده بودند - (لردمر) حبه که دامن پشتش خیلی درار
بود و زمین کشیده میشد پوشیده بود - رقیم صدر نجاس -
حاجد پاه میچورد - بالا رفته روی صندلی نشستیم - رهای هر دو

که میخواستند به من
و به هم میخوردند

حوب و موره ^{مورده} اساچه دارد - س بادیاه عاه سال اس -
 اما سطر چهل ساله منیابد - سار سایس و حوس صورت
هستند اس را در حانه (لردمر) حاکم سهر قدم لندن مهمان س
سی و (سوپه) هستم س را سوار کالسه سده را ادم ار
عمار ماتا مزل (لردمر) مل فرسنگ مام بود هم طرف راه و
کوحه آندرون و مرد بود که حساب ملاس - هم هورا
منکندید - منهم صل نامه عارف منکردم - هم کوحه ها ار
حراغ گار روس اس - علاوه ران ار نامها و عمر حایا
روسی الکتریسنه کوحه را مدل رور روس کرده بود - مسی
حراغهای گار سکلهای مختلف مالی حایا و کوحه وعره درست
کرده بودید - سهر و کوحه را آس به بودید - ار عماراب
عالی و دکاکی رمد مرعوب و مندهاگده ناداحل دروار (سنه)
سدم - سی سهر قدمی لندن که (لردمر) حاکم مس (سنه)
اس دیگر اقتدار سهر و علا ملا دارد می - ار سهر
حاکم مدارد و هم مخله مسور ساده دارد و اگر امری اهان اقتصاد
به اس مسی که گیریه مسی آن مخله اس رجوع منسود - اوم
بورر داحله رجوع منکند - مسی ان سهر هم هرار هراس
هم حواهای حوب السان مسی - اهالی سهر رمد ار اس

مستطابق هند

بهشت طرفین خیابان دوخته‌های اسوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از حسن خررهمه انیقدر باصفا بود که فوق آن تصور میشد - رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ - زن و دختر ریادی دور دریاچه بودند - ار دریاچه گذشته معماری كوچك بسیار باصفا رسیدیم كه مال پادشاه است - آنجا پیاده شده قدری میوه حوریدیم - شاهرادها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن - ما سوار قایق شده رفتیم آن طرف آب - جمعیتی ار زن و مرد بودند - قدری روی آب ایستاده رفتیم - نموه كوچکی از كشتی حنکی ساخته بودند بیست و چهار توپ قدر رسورك داشت - توی آرا تماشا كرده آمدیم بیرون - ما قایق نار رفتیم معماریت سوار كالسكه شده ار راه دیگر كه نار همه چن و خیابان و آهوی ریاد بود رفتیم به (ویدرور) و ار آنجا لكالسكه بخار بسته را دیدیم رای شهر - جمعیت مثل صبح ایستاده بودند - تعارف ریاد عمل آمد تا رسیدیم بمحل عمارت (ویدرور) - بسیار قدیم است و ار خارج چندان زیبت ندارد شبیه بابه قدیمه است كه ار سنگ ساخته اند - و سنگهایش قدر آخر است - يك برج برگی دارد و چند برج كوچك بلند - اما میان عمارت بسیار با ریت و تشك و بر اسباب - اطاعتها تالارها دالاهای بسیار

خودسان وقتند قدری آنحالستم سواره نظام روه بوس خاصه با
 لك قوح در میدان كوچك حاو صر اسناده بودید سوار سواره
 حوب و پیاده ممار است - فسون انگلس اگر چه کم است اما
 سوار حوس لباس و با نظم و حوس اسلحه و حواتهای سوار
 قوی دارد - موریکان سوار حوب مردود * خلاصه حیوان
 صریضی حاو صر است که طولش یکفرسنگ است - و طرفین
 آن دو ^{بسیار} ^{بسیار} رده در حوب جنگای کهن قوی سر سوار بلند است
 رمش همه حسن است و گل و سر آمدیم ما من سوار کالکه سده
 ماصد اعظم و (لردموری) مهماندار از حیوان داندیم سارین هم
 نکالکه سه عیب ما میآمدند و در و مرد ریاد و ردهای حوسگل
 و عه و بررگ از اهل خود (ویدرور) سر راه بودند و در حیوان
 ها سواره پیاده با کالکه می گشتند - خیلی باها داس با قدریکه
 وقتیم جمع کم شد - آهوی ریادی مثل گله گوسفند قریب
 هزار آهو در حوبا و حیواناتها ول کرده اند دسه دسه منحرفند
 و از آدم حیوان وحیب داشتند - کسی هم عنواند آنها
 را ادیب کند - و الحقیقه آهو شب بلکه مابین مرال و آهو
 و سوا حیوانات سوار حوب - خلاصه حیوان و در حوب و
 حسن اسما ندارد دو فرسنگ رفیم از حیوانی دیگر گدستم مثل

و گمت همین بد حوراب را بقدری محترم خواهم کرد که همه
 رأی تحصیل آن مت نکشید - این شد که آنرا نشان اول دولت
 قرار داد - سوای پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشان است
 و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده
 نمیشود - و عدد حاملین ^{بد} نشان هم از داخله و خارجه زیاده ار
 بیست نفر نباید باشد -

'' خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستم - منم نشان و حامیل
 (آفتاب) مکلل بالماس را با نشان تصویر خودم پادشاه انگلیس
 دادم - ایشانم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند - بعد بر
 خاسته سر میز رقیم - سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که
 هنوز از پیش ایشان حائ ^{نمی}رود - اسمش (لیوپولد) است نشسته
 بودند - این پسر امروز ^{نور} الی گار با استقبال آمده بود - بسیار جوان
 خوشگلی است لباس (اکوسی) پوشیده بود - وضع لباس (اکوسی)
 این است : زنوها الی ران ^{پوشیده} مکشوف است - یک دختر شانزده ساله
 پادشاه هم همیشه در حانه ایشان است - هور شوهر ندارد -
 دو دختر دیگرشان شوهر دارند - شاهزادگان و صدر اعظم و
 (لرد کراتویل) و غیره بودند - نهار خورده شد - میوهای خوب
 سرهار بود - بعد پادشاه دست مارا گرفته باطاق و احتگاه برده

فَسْكَ که ردهای اسکال خوب داسب گدسه داخلِ اطایِ محصور
 سده روی صندلی ^{مستقیم} مستقیم - مادسای اولاً دو معلقان و حدام
 خودسارا معری کردند - ما هم ساهرادها و صدر اعظم و عیره
 را معری کردم (لردسامبرلاند) که ورپر دربار مادساعتت سان
 (زاربر) مکل ^{مجلس} مجلس را که رانویید معروف و از راهلی
 سار مصر انگلستان است برای ما آورد - مادسای برحبه بدسب
 خودسان سارا یاریدند و محالین را انداختند - حوراب سد بلند
 را هم دادند - داسان این سان از فراریست که در دبل پوسته
 مسود

مورحن را دولت سان موسوم به (زاربر) که (ادوارد) سوم
 مادسام انگلستان در سه هزار و سصد و چهل و ه عسوی در
 صر (ویدرور) احتیاج نمود دو عتبد است - یکی آنکه یساد
 دج (گریسی) که (وای) حرم مادسای فرانسه را سکت داد این
 سان را احتیاج کرد - دیگر آنکه دریکی از محالین مال حوراب
 سد (کتس دوسالسنوری) معسوفه (ادوارد) اماد استات خند خصار
 سده بود مادسای از کمال عرب و علاقه که ما او داسب حوراب
 سد را ر داسه این عارب را ادا کرد - "منصیح نادکنکه حال
 بدکند" که هم عارب الحال درسه سان رانویید سن است -

محیط معقوله دارد و حانه اش خوست - جمعیت زیادی بود -
در تالار طولانی روی صندلی نشستیم - رها و شاعرانهای انگلیس
و شاهزاده هندی نواب باطمیناناً هم با پسرش بودند - دو سال
است برای امری نامیدن آمده همین جا مانده اند - نوّه تیبو صاحب
معروف است - خلاصه رقص تمام شد منزل آمده خوابیدم

❦ بیست و چهارم ربیع الثانی ❦

باید رویم به قصر (ویندروور) که مقرر اعلیحضرت (ویکتوریا) پادشاه
انگلیس است - با کالسکه بخار یکساعت مسافت است * خلاصه
رخت پوشیده با صدر اعظم و (لرد مورلی) سوار کالسکه شده رفتم
جمعیت زیادی ارحد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند - آنقدر
کالسکه بود که حساب نداشت - از خیابان (هاید پارک) و شهر گذشته
رسیدیم نگار داخل کالسکه بخاری شدیم - کالسکهها بسیار اعلی و طرفین
کالسکه یک پارچا از ^{بزرگوار} الور بود - از جاهای آباد و صحرا و چمن
گذشتیم تا قصر (ویندروور) از دور پیدا شد - مثل قلعه چهار
رحی سطر می آمد - ردیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه
اسی شدیم - جمیع ملتزمین ما هم بودند - پای پله قصر پیاده
شدیم - اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند - باین آمده
دست ایشان را گرفته بارو داده رفتم بالا - از اطرافها و دالانهای

(مستوس) (احمی) (اوسریا) مردییر عافی و بررگست ساعا صدر اعظم (نمه) بود از اهل (آلمان) است سفر فرانسه (کت دارکور) از محلی فرانسه است سایس هم بودید سفر دولت (رانوں) هم اعما بود نواب راجه دولت سنگ سپر ریجیت سنگ معرووف هم بود - سب سال است در لندن است - مواجب ریادی دولت ماو میدهد - حوان حوس جسم و اروسب - زبان انگلیسی حرف میرد - حواهر و مروارید ریاد بخود رده بود - ساهراده هند است مدارروس امبا کل وررای انگلس که حالا از دسه (ویک) هستند (لردکراتویل) وریر خارجه (لردگلادستون) صدر اعظم (دول دارگنل) وریر هندوسان و سار وررا و معروس همه محصور آمدید حلی ما (لردگلادستون) و وریر خارجه انگلس حرف ردیم - سد آنها هم رفتند - مها ماتدم - عماراب مالارا هم گسب عجب عمارت - اسکال و ردهای مدار خوب دارد - سب عجب سام خانه و لمبه دعوت شده بودیم که از آنها هم خانه (دولدسورلند) که از محای انگلس و سالی بل کروور مداحل دارد روم که عحاس رقص است - وقت خانه و لمبه سام خوردیم - ساهرادهای ما صدراعظم و عره وررای انگلس و لمبه روس رهای مردو و لمبه بودید مدار سام رقص خانه (دولدسورلند) ون

رفتم بدین (برس الرید) که ما - (دوک د. ورن) است. حانه' او هم
 بسیار خوب است - سرمرالها و شکارها و سرریلی که در دمانه'
 افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش مزه و تنال خشک کرده بنت
 شیشها و غیره پیده بود. اسبب شکار هم بود (برس' ارنور)
 نبود. رفته بود عشق' اواج' ار آخ. به حانه' (دوک دکامبریدج)
 بر عموی پادشاه رفتم - حانه' خوبی داشت - سبب الار کلم' فنون
 انگلیس است مخصوص توشه' و وحید خانه. مرد پیرست اما ما بیه و
 قوی هیکل سرح و سبید بسیار خوش مزه است. مرد معتبرست -
 قدری صحبت شد. رفتم حانه' حوامر' همین (دوک دکامبریدج) که زوجه'
 (دوک دنک) است که یکی از شاعران و نغمائی (آلمان) و جوان بسیار
 خوبست. سبیل کمی دارد و خوشک است حانه' و باع خوبی دارد. که
 از دوات داده اند * خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای
 انگلیس محصور بود رود رحاسته آمدم مرل - رحت پوشیده
 رفتم تالار بالای عمارت - همه شاعرانهای ما و صدراعظم
 و غیره بودند - ایشیک آقاسی ناشی پادشاه ما همه' سفر آمده ایستادند
 یکان یکان را احوال پرسیدیم - ایاجی کبیر روس (بارون
 براف) مردی پیر و حال سی سال است در لندن ایاجی است -
 (مسیوروس پاشا) ایاجی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معتبرست -

و از عتب جن يك اندازه رنده شده معروف بوی عراده در ماحه
 طبیعی سناح حوی نا کسبی و قاق رای عرج دارد - حند حادر
 سناح حوب رده اند - در هر گونه ناع در حهای حاکای
 سناح فوی و گلهای سناح حوب و طاوس ریادی آخا بود -
 يك درگاه بوی جن را معرف و خلاصه سناح کیل وجه بودم
 س را رود حواسم - بادساه درهصر (وسدروور) هستند که س
 فرسك الی سهر مساف دارد - اما ماراه آهن در بم ساع
 معروف - در روی ماها و بوی عمارت سرماوان پیر انگلس مالاس
 چهار صد سال قبل ارس از عهد (الراب) ما که انگلس استاد
 بودند - لاس عصبی است

چهارمست و سیوم ربيع الثاني

صبح رحاسم - امروز بدین بواب ولعهد رقم - راهس
 حیدوان دور نبود - خانه حوی دارد - هف هف طفل سناح
 سحر دارد روحه ولعهد دحر مادسا (داتماره) و حواهرین
 ولعهد (روس) است ولعهد (روس) و روحه اسان هم آخا بودند
 حاد روز است برم بدین آمده و يك ماهی هم چه اهند ماد
 خلاصه قدری ستم صیحب شد - همه سانی عمارت از دیوارهای
 اطان و عمره اسکان سکار و یوس بر و عمره بود و خلاصه رسامه

میگویند - رینهای بسیار خوشگل دارد - محاسن و بزرگی
 و وقار و تمکین از روی زن و مرد میریزد - معاموم است که
 مات بزرگیست - و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و
 عقل و هوش و تربیت بانها داده است - اینست که مائکتی مثل
 هندوستان را مستخر کرده - و در بگی دنیا و سایر جاهای عالم هم
 متصرفات معتبره دارند - سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس
 سوارهای زره پوش خاصه بسیار قوی و جوانهای خوش لباس
 بودند - مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما عددش کم است
 چهار فوج است - هر فوجی چهار صد نفر - این تفصیل نصف
 راه که آمدیم باران شدیدی آمد - مردم را سراپا ترکرد - منهم
 خیلی ترشدم - اما سر کالسه را گفتم پوشیدند - صدر اعظم
 و (لرد مورلی) سرشان باز بود المیره ترشدند - تا رسیدیم عمارت
 (بوکنگام) که منزل ماست پیاده شدیم - این عمارت منزل شهری
 پادشاه است - عمارت بیست سیار عالی و بزرگ - ولیعهد و سایر
 شاهزادگان همراهی کرده ما را بردند عمارت - همه همراهان ما هم
 در این عمارت منزل دارند - باغ بسیار وسیع ناصفائی در خاو
 عمارت است - چمن بسیار خوبی دارد - خیلی خوب اصلاح
 کرده اند - اسباب دروگری دارد مثل عمارت که اسب میکشد -

ستون بوده هم آنجا فوت شده است - پرس هم آنجاست -
 کالکة بخار بطوری شد معروف که امکان بدست کسی حائز را به
 شد - از پس شد معروف از میرادها آتش در آمده يك کالکة
 سوخت - کم مانده بود که همه سوخت - کالکها را نگاه داشت
 آمدند باین خاموش کردند درست شد - دوباره راه اندام تا رسیدم
ماتول سهر (لندن) دیگر آمادی و حبیب و زرگی سهر و
 کرب راه آهن که عالی‌الانصال کالکة از هر طرف عور و مرور
 میکند و از دود کارخانه و عره میتوان سرج داد - ما از
 روی بب مامها ^{معمول} مراندم • خلاصه رسیدم نگار اسلادم -
 باساحی و جمعیتی رانده از حد نظام انگلس سواره دره
 بوس خاصه بواب ولسمند انگلس معروف به (پرس دوکال) همه
 و در راه و اعیان و اسراف حاضر بودند - ساده شده من و
 ولسمند و صدر اعظم و (لردمورلی) مهماندار بکالکة رو ماری
 به راندم - طرفین راه و مامها و مالاخها مار از رن و
 مرد و عه بود - شمار اظهار خوشحالی میکردند - هورا
 میکنند - دنبال مکان میدادند - دست میدادند • خلاصه معرکه
 عمرانی بود - من معطل تا سر و دست عارف میکردم - حبیب
 باساحی اینجا بدست - حبیب این سه را مجاور از دست کرور

اعظم و وزیر خارجه را انگلیس و پش خدمت مانی در پش انگلیس
 ششم - بسیار کالامکمی خوبی بود - هیچ - چیزی و اوها
 دیده شده بود - آمده جاده قدیمی رفیم و ویکتوریا
 کرده بودند پادشاه شدیم - من رفتم با مانی کورجکی - حکم دادند
 که چندی بود ایما بود دیده شد - بعد که تمام شهر (دو روز)
 اطلق حاکم کرده است باید نمایند - رفتم سالاری مانی پادشاه
 پادشاه ایستاده همه شاهزاده و ایمان انگلیس و شاهزادهها و سایر
 نوکرهای ما بودند - حکم اطلاق را ماضی خواند - بسیار تعریف
 و تمجید از ما بود - ما هم جواب دادیم - (لاریون) ما انگلیسی
 بیان کرد - مردم دست میزدند - بعد حرکت رفیم سرسار -
 همراهان همه بودند - عدای گرم بخت و میوه و غیره آوردند
 خوریم - بعد رحلت ما همه اشخاص در کالامک بهارستان
 رانیم - همه جا از اهل کوه و دره میرفتم - از توانهای متعدد
 گذشتیم - که دو تایی آنها در راج فرسنگ و بسیار تاریک و
 خفه بود - رهبری انگلیس هیچ شایسته سایر رهبرها ندارد -
 حاکم زیاد دارد درختهای قوی آبادی متصل روات زیاد -
 تمول انگلیسها معروف دیاست ضرور سوختن است - از
 نزدیک قصبه و آبادی (شیرامورست) گذشتیم - که مقر (پاپایون)

است و سنگس سهند رنگ مثل معدن گچ است * خلاصه کتی
 رسیده بدر (دوور) سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کسی
 در بدر از موج و طوفان محفوظ باشد - خیلی بوی دریا آمده
 است - مالای آن زن و مرد و حاشما و عجا و افواج و سوار
 بنار بودند - اعما اسادم - سرهای اعالمحصر بادساه انگلستان
 با وریر دول خارجه (اررد کراویل) واعنان و اسراف لندن همه
 آمده بودند - سر وسطی بادساه (دول ادومورع) و سر حتمی
 (برس آرنور) بر سر بآوردند - سرهای بادسا وریر خارجه
آیک آقا سی ماسی بادساه که مردی معتبر و هم من خدمت
 ماسی است بوی کئی آمدند - رقوم بوی اطان به صاحب
 کردم - ما مارها را از کسی بردند برون - سر دومی ماکه
 حوان بنار حرسروی ماند است - حشهای راع و مدری
 رس دارند - قدس حیدان ماند است - سن ماند یس و
 هب هب سال ماند - سر سومی که از او کو حکر است
 مدری روان مار بکر و حاه اس کمر است - استک آقا سی
 ماسی اسمی (اورد سدی) مرد پیری بوی به است *
 خلاصه بر حاشه از اسکاه بالا رفتیم - اردحام و حمت عربی
 بود - سوار کالکه خار سدم - من و سرهای ادساه و صدر

نهار خوبی داده بودند. از سدر (اوستاند) الی (دور) که اول حاک انگلیس است بحساعت راه است - و این دریای مانس بطوفان و موج زیاد معروف است - اما الحمدلله تعالی دریا بسیار آرام مثل کف دست بود - احوال احدی برهم نخورد - مثل سیاحت روی رود حانه بود - از عقب سرما سه کشتی زیدف میآمد - دو کشتی بزرگ حاکی روه پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست چپ برای احترام می آمدند - گاهی توپ می اداختند - قدریکه رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برج دو توپ داشت - برج را هر طرف که می خواستند میگردانیدند - این کشتی هم آهن پوش است - گفتند زور پنج هزار اسپ دارد - دیواره کشتی هم چندان از دریا بلند تر سود میگویند گلوله توپهای این کشتی کشتیهای دیگر را خرد میکند - دو سه تیر از توپهای آن اداختند - بسیار صدا میکرد - کشتیهای تجارتی و غیره بسیار آمد و رفت میکردند - تا نزدیک شدم بسواحل انگلیس - کوه های کنار دریا پیدا شد - کشتی حاکی ریادی باستقبال آمد - همه توپ انداختند - روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای بحار بزرگ که بررگان و بحای انگلیس در آنها نشسته بتماشای آمده بودند پر بود - کوه های ساحل چندان بلند

و کارگذاران (اوسان) به حضور آمده بعلی ریائی کردند بعد سده
 سده از اسکله داخل کسی اعان حضرت نادرشاه انکلسان سده
 که موسوم به (وبر بلان) است (لارسون) صاحب و انکلسان که
 همراه ما بودند معری و راهنمایی نکردند - امثال معسر کسبهای
 انکلسان که موسوم به (مال کلنول) است و صاحب
 حرار قطب شمالی حدس دهنده رفته و مرد معروف باسقلال
 آمده در کسی بود - صاحب مصلان دیگر محری هم زیاد
 بودند - رستم باطای مخصوص خودمان بسیم - کسی بسیار
 سدر و حویص - صدر اعظم با علمهات حاوی و بعضی دیگر
 در کسی ما و شاه رادگان و ساری در دو کسی دیگر که مثل
 هم کسی بود بودند - حلی منظر سده تا مارها را آوردند -
 و همراهان حاضر شدند - من بواسطه کمال با طای مانس رفته
 قدری اسراحت کرد بعد آمدم بالا - روی مرما موهای خوب
 بود - هائی سار اعای انگر سده و سنا سار منظر خوب
 مار و ر که حر سار حوسب حرر کو حکی هم بود سار
 سمرس این موهها را کلا در گر بجا به مل ماورد - و سار آنها
 سار گراب - ملا نکه - اگر رواندو مراد سار بدهد -
 و سار عای عدا ۵ جلسه راندم ساری حرردم - همراه را

منتخب از روزنامه سفر فرنگستان اعلی حضرت
شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار که
در سال ۱۸۷۳ میلادی اتفاق افتاد

بیست و دوم ربیع الثانی سنه ۱۲۹۰ هجری

صبح رود ناکسالت بجوای شب از خواب برخاسته به تعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود - اهل شهر هم هنوز خواب بودند - یکفوج ماموریکان آمده پای عمارت صف کشیدند - سواره هم بود - پادشاه آمدند - نکالسه نشسته از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم نگار - همان کالسهکهای پروری حاضر بود .. فوج سرمار ماموریکان وغیره بودند - با پادشاه وداع کرده نکالسهک نشسته رانیدیم از مملکت (فلاندر) عبور شد - همه حا حلقه آردی سزده چن باع و گل است - ایجا بران (فلانگی) که (هولاند) باشد حرف میزند* خلاصه رسیدیم به بندر (اوستاند) نهارتگاه معتبرست - کشتیهای زیاد بود - شهر آبادست - از (بروکسل) تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود - کالسهک نهار امرور جیل شد میرفت - مأمورین (لژیک) مرخص شده حاکم

منتخب

از دورنامهٔ سر

فرنگستان اعلىحضرت

شاهنشاه ايران سلطان ناصرالدين شاه

قاجار که در سال ۱۸۷۳

ميلادی اتفاق

افتاد

خدمت صاحب

مستحق ار

مسافرت تمامه حب مکان اعلا حضرت شاهنشاه ایران
ناصرالدین شاه قاجار - و تاریخ سالها - و سرگذشت
الملکانه سعیدی در تلوی هدوستان

حسب الاحاره

حکومت علیه هد برای امتحان

(هائیر استندرد)

در لسان فارسی معرر و معرر گردید

کتابخانه ۵۱۹ع

خانه سبوق محفوظ

